

در مطبع نامی منشی نولکشور

بهزاران جان و دل مشتری گردیده و در ایوان کیوان پاسبان قمر شعاعش زهره به تمنای حصول دولت بجا آورده
صف نعال راستگران حدیده بهرام چون آشام سرانگشتان از خون اعادی وخیم العاقبة نانگار رنگاره
نموده در مضمار سلحشوری قصب السبق از امثال و اقران ربوده و هندوی فلک تا شد فلک بنده آستان
فیض پاسبان وست و سعد بر رمح تیزه داری از عساکر ظفر توامان · با سلطنتها ضعیف نوازش گرگ خونخوار
در چنگال میش ضعیف قرار ربوده و حکایت تمثیل قصه ایست در السنه خاص و عام مشهور نظم خدیو جمشید دارا
دربان + سلیمان مان سلطان دوران + سپهر سلطنت تابنده اختر + جهانسر اقبالی
بمیدان دغا خصم را چه یارا + که گرده در مصاف وصف آرا + بهار آرای گلزار جهانست + گلی از گلشن صاحبقرانست
الهی تا که گردش هست گردون + بکن اقبال عمرش روز افزون + بر اعدا یارب اورا تا دم صور + بفضل
خود مظفر دار و منصور + مهر سپهر جهانستانی مرکز دایره جهانبانی سلاله خاندان رفیع المکان گورگانی
خلاصه دودمان عظیم الشان صاحبقرانی خسرو سکندر نشان داور دارا دربان یوسف سیرت فریدون
حشمت کیوان رفعت بهرام حضرت السلطان بن السلطان ابن السلطان الخاقان بن الخاقان
ابن الخاقان اسد المعارک والمغازی معین الدین ابوالنصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و احسانه ارتقا کمال سده سنیه سلطنت جهانداری و دواقتان عتبه علیه حکومت
و شهریاری رجا واثق است که به توفیق واهب العطیات این مختصر را که گفته شده و خطایی که در تحقیق آن راه یافته باشد
بذیل عفو پوشیده و در اصلاح آن کوشیده والله ولی التوفیق این رساله مشتمل است بر دو رفیق و یک خاتمه

رفیق اول در تدبیر مسافران بری **رفیق دوم** در تدبیر مسافران بحری اما رفیق اول مشتمل است بر ده
طریق طریق اول در تدبیر کلی مسافران بطریق کلی آنکه اراده سفر دارد اگر ممتلی باشد باید که
تنقیه کند از فضلات به تدریج و در ریاضات افزاید و تحمل جوع و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن و مثال آن
که در سفر احتیاج بدان باشد عادت کند مثلا اگر وقت گرما باشد سر و اندر خانه گرم جای نشیند و اگر سرما باشد
جائی کشاده نشیند یا بهوای صحرا عادت کند و از طعامها که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت
کند و چیزی بخورد که جید الجوهر باشد لیکن قلیل و مقداری که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان
گندم که پاک از شوائب باشد دارد رازی اسحق نیم برشت و جالینوس گفته برای هیچ صحت کردن معده قرار داده
که هرگاه در آب جوش نشانیده نگاه دارند تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده در آتش نگاه دارند تا صد شماره

الحمد لله والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد چنین میگوید عاصی پر معاصی صادق علیخان
ابن اشرف الحکما حکیم محمد شریف خان غفر الله لهما چون ماکول و ملبوس و سایر حوائج ضروریه انسان که باعث بقا است
و تحصیل امور معیشت اکثر افراد بشر را غالبا احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که رساله مختصری در تدابیر
سفر بر و بحر بر طبق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت مسافرین و استرداد صحت زایله ایشان
بوده باشد تالیف نماید که با وجود حجابت لفظ بر زبده اقاویل حکماء عظام و اطبای کرام محتوی باشد
بعون عنایت ایزدی در اندک مدتی در سلک تحریر کشید چون این رساله که مسمی بزاد غریب
است صورت اتمام پذیرفت تاریخ اتمامش مهندس عقل ابجد خوان بیهمتان زاد غریب گفت و بدین
بارگاه جهان نمای نمود که جم جهان گرد با هزاران دیده گرد جهان گردیده مثلش در جهان ندیده جام جمی
از اصفیای آوازه صفای ضمیرش روزنامه تماشای خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادیه عدم
گردید از حیرت شعشعه رای انورش که روشن عقل فعال است نیر اعظم از خطوط شعاعی سجده برو کرده
کیفیت رسائی ساغر مصطبه بیرستان جاه و جلالش دستر فلک را دل از دست رفته و از نسبت
مشاکلت با پیچه رایت ظفر آیتش ماه عالم افروز سر بعیوق افراخته و کلک گهر سلکش که باعث انتظام
حالات و جهانیان است کار ارباب حاجت ساخته سعد اکبر که بدان افاضه سعادات است اختر سوزش را

پوست انار چون اسهال عام پوست دور کرده بعد از آن تخم او را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهری در آب بگذارند
تا که آب ترشی بردارد بعد از آن صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند دفع اذیت باد سموم نماید
و نیز خاس را در چاکسو کرده میان بسیار زنند تا که گداز شود پس از آن برآورده در آب بخیسانند و بعد صاف شود
شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوای عدیل است و نیز در کتاب موصوف مذکور است که ترشی واقع
ماندگی راه و تسکین تشنگی است و دفع سمیت هوای حار می‌نماید و افشرده آن بسبب اقبال طبیعت در جواهر
اقوی است و اگر کشمش را سائیده در گلاب یا نبات حل کرده صافی نموده بخورند تسکین تشنگی و رافع سمیت
هوا است و مداومت فادزهر معدنی یعنی زهرمهره بقدر قیراطی مانع ضرر هوای وبا است و همچنین خوردن یا تحلیل
و ریاق بقدر سه یک با گلاب و طین مختوم نیز رافع مضرت هوای وبا است و بوئیدن مشک از برای مضرت هوای
وبا آزموده و فرش نمودن برگ آن نیز اثر دارد و بوئیدن ریحان و برگ آن نیز دافع فساد هوا است
و همچنین لیمو و نخود بوم جهت عفونت هوای وبا مانع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عنبر
و مشک و اترج و ظرفا و ورق خار بالخاصیت اصلاح هوا میکنند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع
بود و پیش کسی که مبتلا مدام باشد هوای بد با و نمی‌رسد و همچنین نگاه داشتن سیب و بهی و با سیاتی و نیلوفر و
بنفشه و گل و گل سرخ سبز و خود را از اثر هوای وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا اگر تشود و باران
کم آید و حیوانات ریکی الحس تعلق و ... ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات
زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آید و شهب در هوا بسیار باشد طریق سوم
در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند هرگاه مسافر در راه سرما یابد خود را بجامه‌ها گرم پوشیده دهن و بینی را
نگاهدارد که هوای سرد و ... داخل نشود و اگر سرما در وی کارگر شده باشد جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و نزدیک
آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد و روغن گرم مالیده دست و پای
چرب کند خصوصا هرگاه فلفل و عاقرقرحا و فربیون و جند بیدستر و حلتیت در آن انداخته باشند و ضماد و
دقیقه و نیز حافظ فساد است و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و خردل و غیره از اشیاء حاره
بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصا وقتیکه بران شراب صرف بخورد و حلتیت مانند ... یابد
باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کنند تا در معده قرار گیرد پس سوار شود و تا
سیاه ... پیچیده موزه ... و موزه چنان باید که در وی پای توان جنبانیدن و اگر دست و پای

بهم نحیف میشود و واجب است که طعام خورده بالوقت سوار نشود و تا حاجت بجانب شرب آب زیاده شود و
طعام را فاسد گرداند یا گرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول منزل طعام خورد و ترک نقولات
و حوالکه و هرچه تولید خلط خام کند لازم و اندکی از برای ضرورت که معالجه باید کند و گاهی مسافر محتاج میشود
بسوی غذا که بسبب آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام از جگر بریان ساخته باشند خصوصاً که بجای روغن
چربی گاو یا روغن بادام انداخته باشند و همچنین مقل از بادام و نیز گاهی محتاج میشود بسوی چیزی که بسبب
تشنگی نماید مثل تخم خرفه با سرکه یا آب و باید که ترک کند او بیه عطشه را مثل ماهی و اشیای نمکین و ترش
و شحم کمتر کند و سیر سیرتر(?) نماید و با مردم اجنبی مختلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید
خصوصاً چیزهای نمکین و شیرین و تیز و ترش و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد که در وهم نگیرد و بوییده یا در بدن
مالد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشند اجتناب نماید و جائیکه آب متعفن بسیار جمع شده باشد و
کثرت مرده یا غیر مدفون یا غیر سوخته و زمین نمناک بود و محل خوف و باشد منزل نسازد و در زیر درختان بزرگ و بیل
گیاه و سبزه نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسبد و در شب چراغ
نزدیک خود بدارد و اگر بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را پیست مال نماید و غسلهای پا را بروغن گل
یا روغن بابونه یا روغن بنفشه نماید طریق دوم در تدبیر مسافر که در گرما سفر کند اگر در گرما سفر کند
سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و بر سینه لعاب اسپغول و تخم خرفه طلا نماید و هرگاه
که سوار شود نخست آش جو و ترش و میوه ها بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و نیز گاهی بسبب شدت
گرما ضعف در قوای عارض میشود پس واجب است درین وقت سوار شود در شب و آرام گیرد در
روز و در مکان لطیف سرد در آید و اگر تشنگی باشد بسبب شناوری کردن در آب سرد ضعف زائل شود
لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده شناوری نماید و در موضعی که سموم باشد روغن و یخنی را از ریحان
بسد و پیاز با دوغ خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن مغز تخم کدو و روغن بادام در بینی چکانیدن
اگر کسی را سموم زند اطراف را با آب سرد بشوید یا در آب سرد نشیند و از جماع اجتناب نماید و روغن گل
و آب سرد و کدو و در سر مالد و خرفه و کاهو و خیار بخورد و اگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند با آب سرد و اگر چاره
نباشد اندکی آب بنوشد و شربت قرص مفرح سود مند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب مرتب سازند
تسکین تشنگی است و اگر تپ نباشد شیر دوغ مناسب بود و الله در تالیف شریف

در رابع مضرت اختلاف آبهاست که همچنین خوردن آب از خلاف آن رافع مضرت آبهاست و آب شوره با سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس و عرور و خرنوب اندر آب انداز ند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب تلخ را السهال و چیزهای که طبع را سرهم کند باید خورد و آب تلخ یا چیزهای چرب و شیرین خورند و خوردن تخم آب دو آن مثل ریوند و آب تلخ و مانند آن از آبهای رویه رفع مضرت بیکند و مضرت آبهای الینا ده را میوه‌های سرد و ریا دارد مانند انار و به و سیب و مسافر را باید که طعام بی سیر و پیاز نخورد و آبها از صافی گذرانیده خورده باشند **طریق تشخیص** زیان تدبیر مرض بسبیل اجمال **امراض دماغ** و سر از آن جمله صداع است یعنی درد اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت ملمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بهیدانه سه ماشه شیره تخم کاهو سه ماشه شیره مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب برآورده شربت نیلوفر دو توله با نبات سفید دو توله داخل کرده تناول نماید و شیره تخم کاهو یا شیره مغز تخم تربوز در آب سائیده در گوش و بینی چکانند و کشنیز سبز یا عطر خس یا عطر گل بنفشه ملحظه بوید و گل نیلوفر و گل ارمنی و صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب چهار شمر آب کدوی سبز هر یک چهار توله اضافه کرده دو سه قطره در بینی فرو اندازند متصل شیر بی حرکت و به و صندل سفید با آب کشنیز سبز و آب کوکنار داخل کرده بر پیشانی ضماد کنند و همچنین ضماد قرص مثلث را در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار سبز مفید بود **صفت قرص مثلث** مرکب از افیون بزر البنج لفاح کاهو زعفران بیخ لفاح هر یک پنج درم که بر او سر دوت آمله گل ارمنی هر یک دو درم کوفته بیخته بگلاب و آب کاهو سرشته اقراص سه سلو سازند و پارچه گلاب و سرکه در روغن گل تر کرده بر سر طلا کنند و بر سر آب چهار رابع و سرسام نافع است و تا جما در ساق یا و کف پا بکشند بعد از آن پاشویه نماید **صفت پاشویه** گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یک دام سبوس گندم چهار دام برگ کنار یا گوآنار دو آثار آب پخته چون سوم حصه بسوزد صاف کرده پاشویه نماید و عوض سبوس گندم گاهی جو نیم کوفته هم مستعمل میشود و غذا از بقولات بارده مثل پالک خرفه و توری و کدو با برنج کهنه و کهچری و آش جو و دال مونگ با خشکه برنج سایسته همین است علاج سهر یعنی بیداری مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار در دماغ و حجاب‌های آن است و ماشری که آن ورم موی روی و پیشانی است و عصابه آن دردیست که در سر دوار و متصل بعضها پیشانی عارض شود و گاهی در یک سو دلیلشند لیکن در سرسام و شقیقه و ماشری و عصابه فصد سر و ضرور بود و آرد مونگ یا گوآنا سیکر و یا گو آنا آرد را نیم گرم کرده مالیده بالای زیر طرف که جانب آن یک طرف پخته سر را

بسبب سرما سوراخ شود و شلغم و کرنب و انجیر و مانند آن در آب جوشانیده اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین
علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از روی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف تیره و سیاه
و سبز شود باید که نشتر زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خون و [illegible] شود پس گل ارمنی در سرکه و
آب حل کنند و طلا نمایند بعد آن [illegible] گرم [illegible] و [illegible] کنند و اگر اطراف متعفن شود [illegible]
جدا باشد [illegible] آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند **طریق چهارم** در تدبیر [illegible] که رنگ روی [illegible]
[illegible] باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر باشد باید که چیزی [illegible] طلا کنند مثل لعاب اسغول [illegible]
و سپیدی تخم مرغ تا اثر گرمی و سرد و غبار محفوظ ماند و مانند [illegible] در آب [illegible] طلا نمودن
نیز مفید بود و مالیدن روغن موم سفید و روغن که موم [illegible] گداخته [illegible] در آب [illegible] شوید [illegible]
و بعضی عطرها هم در این ترکیب حل میکنند بسیار خوشبو میشود **طریق پنجم** در تدبیر باز داشتن مضرت آبهای
مختلفه بسیار بسبب کوه و سیر [illegible] مضرت آبها باز دارد [illegible] نفع میکند بهتر آنست که آب [illegible]
سرد [illegible] حرکت [illegible] [illegible] حرکت [illegible]
تا [illegible] شود و آب صاف گردد و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبیخ و تصعید و تقطیر زائل کنند طریق طبیخ اینست
که آب را در آتش [illegible] نزدیک آتش کنند تا نصف یا ثلث از آن صاف کرده بکار برند و طریق تصعید اینست
که [illegible] بکشند و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب در ظرف گلی [illegible] کنند و در ظرف [illegible]
[illegible] تقاطر کند بهتر است دیگر آنکه آب [illegible] بالای [illegible] بطریق
تقاطیع و [illegible] صوف پاکیزه [illegible] تمام [illegible] آتش [illegible]
تا [illegible] و [illegible] صوف را [illegible] سرد [illegible]
طرف [illegible] آب و [illegible] دیگر آب
[illegible] از این عمل آب شور و تلخ شیرین شود و دیگر آنکه دو قدح [illegible] آب [illegible]
پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قدح پر نهند و دیگر سر در قدح تهی نهند آب [illegible] قدح پر به قدح تهی
سایه و چون [illegible] سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد [illegible]
سائیده در آب اندازند آب [illegible] صاف میشود [illegible] حافظ صحت و مانع اختلاف
میاه [illegible] بقدر [illegible] حافظ صحت

شربت انار تناول کند صفت ساختن آتشی چون قشر ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف کرده
چند جوش باشد بران ریزد و باتش ملائم بپزد در اثنای پختن آن تبدیل آب باید و بهتر آنست که هشت آب
تبدیل کند بعد از آن مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوڑه شربت انار یا سادات شکر استعمال کند
صفت شیاف سبز بیجد رم صابون قلمی نمک طعام از هر یک ده درم شکر سرخ بیجد رم بدستور شیاف
شیاف سازند و علاج درد سر صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی صفا
[illegible] است سوای فصد باید علاج درد سر دموی است و اگر بلغمی باشد و آب که صمغ مخصوص در آن جوشانیده
باشد ساییده یا در آن گل سرخ سوده و ترتیبا کند سر اگر صداع که بسبب گرمی دماغ باشد تجربت و علامت
این صداع [illegible] حرکت گرمی [illegible] آمدن خون از بینی قطره قطره و در صداع که بسبب [illegible]
اصلاح شد [illegible] و اشتعال این صداع بحسب اختلاف حال بعد از باشد و او دل [illegible]
و قی کردن [illegible] اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوش باید [illegible]
مکرر قی کند و اگر مصطکی در گلقند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد با سکنجبین آب گرم قی کند و سکنجبین
با گلاب تناول کند و وقت قی کردن شکم و چشم را ببندد و بعد از قی دهن روی را بآب سرد بشوید
و قی سکنجبین کردن بعد از آن شربت انار و شربت [illegible] و سکنجبین با گلاب و آب سرد خوردن برای صداعی
که بسبب خمار شراب باشد مفید بود [illegible] و آن مرضی است که در عضلات رو و چشم حادث گردد و [illegible]
شود [illegible] چشم [illegible] باهم [illegible] نشود و اگر [illegible] از یک جانب آید و گفته اند اگر تا [illegible]
طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن تا چهار روز [illegible] الاسهل اکتفا باید و اگر مریض [illegible]
تا هفت روز [illegible] جو [illegible] در [illegible] دار [illegible] شوربا از کبوتر [illegible] تیار نموده [illegible] اگر
[illegible] حاجت آید روز هشتم منضج گرم دهد صفت منضج گرم [illegible] یکوفته [illegible] بادیان یکوفته
[illegible] کرفس یکوفته [illegible] اذخر یکوفته پرسیاوشان بادیان یکوفته از هر یک هشت ماشه اصل السوس
مقشر یکوفته [illegible] ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج دانه اسطوخودوس هشت ماشه [illegible] صباح
صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن مالیده صاف نموده بدهد چونکه ماده در اعصاب [illegible]
می باید که هفت روز منضج دهد و در روز هشتم از مسهل فلوس هشت توله شکر سرخ چهار توله [illegible]
مجوف [illegible] ماشه غاریقون دو ماشه [illegible] روغن بید انجیر از هر یک یک توله در [illegible]

روغن گل چرب کرده از طرف حجام سر تهبید و مکیاس فرو آرد و اگر بار احتیاج افتد تکرار عمل باید بسیار نفع
کلی میدهد و بسیار معمول است چون صرع زنده را تکم بر سر مریض لستگانند که خون سر مریض بقدر یک قبضه گرم گرم سرکش
مریض بر بدن قسمت بعد تر مستور شود دو کفن لعاب صبر است و مانع است اقسام سر ساعر را و همین حکم گسو سر بستند
لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام مار معین مینمودند و چون قرص مثلث را با آب گشنیز سبز سائیده برپیشانی
ضماد کنند شقیقه و سهر را بسیار نافع است و همچنین بازوبرا در آب تر کرده نزدیک بالین مریض بنهند تا بو او خواب آرد
و مالیدن روغن کاهو که بکرار آزموده است و روغن بادام که بالین مریض نیز خواب آرد شخصی را بعد از
شب سهر حاصل شد نشا شد روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب نمودند هیچ فائده نکرد و چون با حقیر رجوع نمود
از تخم خرفه و تخم کاهو و تخم خشخاش سفید و صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون در عرق زعفران از هر یک نیم ماشه
همه را سائیده در روغن گل یک تولد و آب گشنیز سبز دو تولد و اندکی سرکه ممزوج کرده به پیشانی سر ضماد کنانیدم
همان روز بعد از ساعتی چهار گھڑی خواب کرد و در روز دوم باز همان ضماد را عمل آورده دو تا پاس خواب کرد
روز سوم از فضل الهی شفای کلی شد و درد سر دموی که علامت آن سرخی وجه و ضربان سر و غلظ قاروره

صفت

باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرو ماید کرد و اگر درین امراض تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بارد خورد
منضج بارد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی سفید نشاسته تخم کاسنی تخم کوکنه هر یک سه ماشه گل نیلوفر
نه ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر نمایند صباح مالیده صاف نموده گلقند دو تولد
در آن مالیده باز صاف نموده بخورد چنانکه نضج شده باشد احتیاج منضج نباشد در ایام دادن مسهل از
مغز فلوس هفت تولد ترنجبین چهار تولد تمر هندی و گلقند هر یک چهار تولد شیره بادام هفت دانه در منضج اضافه
نموده تنقیه کند و این مسهل بارد است و اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک
چون تشنه شود بدهد و غذا وقت دو پهر آش و وقت سه پهر کھچڑی مونگ ملائم بخورد و اگر عرق بدست نیاید آب را جوش داده سرد نموده
عنب الثعلب در حوض ستره بنیاد و همچنین هر عرق که مطلوب باشد تیار نماید و اگر احتیاج مسهل دیگر شود متواتر سه
بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت بنفشه و آب معمول کند و اگر این مسهل قی شود باز همان وقت
مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیره بادام بالا ریخته بخورد و اگر مسهل
عمل نکند از عرقیات دیگر هم و شیافات اعانت کنند و در خوردن این مسهل خواب نباید کرد و کسی را که
عادت قی در مسهل بود پیش از مسهل یک دو روز قی کنند تا معده پاک شود و در روز مسهل اول اندک مقویات معده بانند

بیکدیگر ممزوج نموده از آتش فرود گیرند و این داروها را کوفته و بیخته بآن بسرشتند قبل ساعتی [illegible]
ل مصطکی قاقله کبار و صغار سلیخه کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک یک درم [illegible]
صفت روغن مقوّره [illegible] تخم [illegible] از هر یک یک درم روغن کنجد بیست درم
ص را گرم نمایند تا که سرخ شود بعد از آن از آتش گرفته ادویه بیندازند [illegible] بعد حل کرده بکار
از برای لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده [illegible] فائده بکند [illegible] است علاج فالج و آن استرخای
اس بدن است در طول از سر تا قدم و گفته‌اند که هرگاه رنگ عضو مفلوج متغیر شود [illegible]
ست و همین است علاج استرخا و آن ترهل ضعیفی است که ظاهر میشود در عضوی بسبب [illegible] قوت [illegible]
ح نمود و آن تشنج عصب بود از جهت امتلا و از جهت خلاف آن یعنی [illegible] عضو [illegible] جانب حرکت
ج اختلاج یعنی جستن اعصاب و همین است علاج رعشه آن علتی است که در اعضای مرکب حادث شود
لب عجز قوت محرکه از تحریک عضل با ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادیه [illegible]
ر ارادیه با حرکات ارادی تحریک غیر ارادی مختلط شود و همین است علاج خدر [illegible]
ضاء با بطلان حس لمسی او همین است علاج سکته و آن سده تامه است که در بطون دماغ [illegible]
صاب سبب آن از حس و حرکت معطل شوند فرق میان مسکوت و میت آنست که [illegible]
و [illegible] صاحب سکته نهند اگر بینه حرکت نماید [illegible] کنند که زنده است [illegible]
صاحب سکته شبیه چیزی یا چراغ دیده شود [illegible] والا میت باید که صاحب سکته [illegible]
بسیار روغن نکنند و همین است علاج تشنج و آن علتی است عصبی که عضله بسوی [illegible]
ند و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین است علاج کزاز و آن تشنج [illegible]
رون است و همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج [illegible] نیست اما [illegible]
[illegible] است که در بطون یا مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی از نفوذ در اعضا منع سازد [illegible] گفته
[illegible] بعد از طلوع حادث گردد زائل میشود و از آن مرضیست که خیال پندارد که چیزها [illegible]
آن متقدم [illegible] است و چنان محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود و سبب آن [illegible]
[illegible] میشود کابوس و آن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه او نشسته
و او را می‌فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید [illegible] رطوبت بلغمی دماغ است

اضافه نموده تنقیه کنند و این مسهل گرم است صفت گلقند عسل برگ گل سرخ پاک آثار عسل سه آثار
سر دو را در ظرف کرده کف مال نماید که خوب آمیخته شود تا چهل روز در آفتاب گذارند همچنین است طریق
ساختن گلقند شکری صفت روغن بیدانجیر بیدانجیر پاک کرده سربال نموده کوفته در آب جوش نمایند
و کف همیگیرند و ظرفی تا آنها که کف گرفته شود و آب زرد نماند پس از آن کف ها را بجوشانند که تمامه روغن
صاف بر آید و در ماء العسل شهد یک حصه است و آب دو حصه بجوشانند چون دو حصه بسوزد صاف نموده
بدهند و بعضی در یک جزو شهد شش جزو آب می اندازند چون نصف بماند صاف کرده بدهند و استاد
مغفور در یکجزو شهد هشت جزو آب می انداختند هرگاه که سوم حصه میسوخت صاف کرده میدادند و در
امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان میداده باشند و غذا در مسهل وقت دو پهر آب نخودی گوشت کبوتر
و وقت سه پهر کهچری مونگه میدهند روز دوم مسهل گلقند در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و بار مسهل نه در سیوم و نه پس بحب ایارج و حب شبیار تنقیه کنند و طریق دادن آن
اینست که بعد از دو مسهل ملوس بار دو سه روز تفریح داده منضج گرم نموده یکتوله حب ایارج بروغن بادام یا روغن گاو
چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهڑی شب باقیمانده همراه آب گرم فرو برد و خواب کنند و وقت صبح
منضج گرم که در آن مسهل گرم سوای سنا و فلوس روغن بیدانجیر مالیده صاف نموده بنوشند و بجای آب غذا آنچه در مسهل
گرم میدهند بدهند روز دوم گلقند عرق بادیان تخم ریحان تناول کنند بار دیگر حب شبیار بدان معجون سیر
و دواء المسک حار و دیگر معاجین گرم ماسوای آن بخورد و روغن حقنه در دماغ گرم گرم بمثل آن بکار برند و بعد از مسهل
پیش از آن که در عمل شروع کنند خواب کردن معین عمل است بشرطیکه مسهل قوی بود و الا مسهل ضعیف عمل آید
و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف صفت حب ایارج مسهل لطیف
دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطکی اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته
سفوف سازند و بگیرند از این سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک
یکدرم تخم حنظل نمک هندی از هر یک سه دانگ کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند صفت حب شبیار
صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد ورق نقره گل سرخ مصطکی تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا کتیرا از هر یک
نیم درم کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند صفت معجون سیر که برای لقوه و صرع و فالج و رعشه نافع است
سیر پاک کرده نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا همراه دو دیا سه و در آن عسل و سی درم روغن گاو و سیر آن بپزند

همیشه بداندیش و ترسان و اندوهمند باشد بعضی سببی ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان
و خندان بود و اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و عصبیت و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با گریه
و کثرت خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکوت باشد و علاج آن اگر از احتراق خون باشد
فصد باسلیق اقدام کنند بعد از آن فصد صافن نمایند و اگر خوف سقوط قوت نباشد در حال اشتداد [illegible]
کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظ بیرون آید و حجامت با شرط بر دو ساق پا بر مقعد بود و حجامت قبل از
دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا ندانسته اند و منع از آن نموده اند و در بلاد هند اطبا [illegible]
در هند معمول است که صبیان را که چله گذشته باشد از رسال [illegible] کنند و حدیث [illegible] است قوی بود فصد بعد از
دوازده سالگی و نزد بعضی از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است [illegible]
قمر بالفعل [illegible] باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و در هر وقت فصد و حجامت [illegible]
بحران [illegible] کنند و [illegible] و قولنجی و [illegible] بسیار [illegible]
باید کرد و صفراوی [illegible] فصد [illegible]
مرحوم [illegible] و [illegible] فصد عادت [illegible] اعظم فصد [illegible]
تنقیه چون از ما فوق گردن بکنند و باسلیق از ما تحت گردن [illegible]
و ابطی حکم باسلیق دارد و اسلیم ایمن [illegible] طحال [illegible]
گرم دارد و فصد عرق النسا جهت وجع عرق النسا [illegible] صافن [illegible]
از برای [illegible] و فصد [illegible] کف و باطن [illegible]
چهار رگ از برای قلاع و قروح [illegible] فصد عرق زیر زبان [illegible]
جهات [illegible]
خلیفه صافن بود [illegible]
[illegible]
سیاه [illegible]
بود و [illegible]
و [illegible]

وسبات و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری بیدار شود و چون بیدار شود و آن مرضی است که آدمی ناگاه
بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و نسیان یعنی
فراموشی علاج جمیع امراض باشد علاج صداع بارد است دبول و بید الور دار برای صداع و دوار و سدر
نیز فائده میکند و نیز برای استسقا نفع عظیم دارد و برای ضعف معده نفخ شده حکه و تحلیل ورام و دبیلات
و نفع صرع و اسهال و دود طلی سود میکند و مرض سلسلت و آب حمار طلا نمودن صداع بارد را نیز
نافع بود و چون سندرق هندی یعنی ریٹھه در آب سائیده و سه قطره سعوط نماید صداع هر دو شقیقه بسیار
مفید بود و چون بید بیدستر صاحب بیسر غسل سائیده ستوده سوید نافع بود و صرع کبابه چینی دوا رحمتی دوچ
عاقر قرحا برای علاج بسیار نافع است و سعوط صرع چون پخته بخور دهن نافع است
لسان را خوردن تریاق و مثرودیطوس اربعه تا یک درهم از برای سکته و فالج و لقوه بسیار نافع
و مابه گرم کرده بر سر گذاشتن و کندر و قرنفل و چند بیدستر بو بائیدن صاحب سکته بسیار مفید بود و نقل از حب
صنوبر بالخاصیت نفع میکند صاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافع ترین اشیاست
امراض صاحب لقوه را و آئینه چینی آنست که از مس و نقره و بیخ ساخته باشد و سراب سرکه ضار ترین اشیا
امراض عصبانی را و اجتناب از خوردن شبت امراض ماعی واجب اند و عاقر قرحا و مویزج در سرکه
کهنه و آب پودینه سائیده طلا نمودن به آخذر سفید بود و اسطوخودوس و کشنیز خشک هر یک یکماشه یک تولہ
اطریفل کشنیزی آمیخته بدان از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خوردن برای صرع بسیار
نافع است و عود صلیب بقدر یکماشه حد و از یکماشه در عرق بادیان سائیده در حلق چکانیدن فائده
بلیغ میکند و نوشیدن شیر ماده حیوانات خصوصاً گوشت ماسر که از مجربات است و همچنین سنگ عقیق
سائیده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب سندرق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد
و عود عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن مجرب اشیاست و آویختن لسبد
یاقوت نیز در گردن مصروع بسیار مفید است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب
دانسته اند و بوئیدن عاقر قرحا و آویختن آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد
از صرع و بوئیدن چند بیدستر و حلتیت نیز نفع میکند و تخم تاج خروس نیز نافع است و عدلار گوشت شتر
و صرع و کشنیز خشک مناسب بود مالیخولیا و آن تعرطبول است بسوی بدی و فساد و حصا این مرض

صفت

بعد از آن ماء الجبن چند روز خورانیده مسهل سودا بیاشامند و جمیع افعال مسهلها از روی قوت و ضعف ... اگر ... بود

... عارض ... در ... ضعف ... اسهال ... از هر یک استعمال کنند ...

... بود از هر یک ... استعمال غسل ... علی العموم ... سودا ...

... بادام ... ضعیف ... مسهل ... سیاست ... آنجا ... خطرناک ...

... بعد از ... فاذا الکیموس ... آن ...

... است ... که سودا زیاده کنند مانند ... گوشت ...

از ... و پالیح ... الکیموس ... ضرور است و ... فساد طعام خصوصاً ... سعد ...

... که ... تا آتش ... عنوان را ... لیکن احوط آنست که اول ...

... تسهیل ... مالیخولیا مراقی ... جهت علاج

... کرده گفته ... مراقی ... سودا ... گفته اند ... شود ...

... مالیخولیا اگر ... حاره ... ادویه حاره باید کرد و در ... تقلیل ... الحرارة

... بود ... سفید بود و علامت ... سفید ...

... و علامات مالیخولیای مراقی کثرت قلق و تنگی سینه و تهوع ... حامض ...

... باشد ... بمنزله ... که از دماغ فرود آید اگر ... آید زکام گویند و اگر بحلق

و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی ... و تیزی رطوبت که از دماغ می آید علاج آن ... آب

... و سپستان و تخم خطمی سفید ... گیلانی در آب جوش ... داده صاف نموده شربت بنفشه داخل

کرده ... و اگر از نزله ... کرده ... و خمیره خشخاش ... زیاده ...

صفت خمیره خشخاش ... نبات ... آب باران ... کنند

... سفید ... شربت بنفشه ... استعمال ...

... اگر گل ... تازه باشد ... طریق ساختن

شربت ... هر یک ... گیلانی ... را ساییده در آب ... سفید ...

... کاغذ ... در ... ساییده ... در آب ...

... بقدر ... التداوی

نه دارچینی با سفته کهربای شمعی هر یک یک مثقال گل گاوزبان طباشیر سفید صمغ تخم کدو تخم خیارین تخم خرفه مقشر
از هر یک شش مثقال عنبر [illegible] سوده ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ [illegible] شکر سفید
سه برابر همه [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] است و پنج مثقال [illegible]
است و پنج مثقال بطریق معمول معجون سازند [illegible] از یک درهم تا یک مثقال اگر احتیاج تنقیه شود و نضج ماده از
منضج بارد یابس [illegible] هر گاه [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] اسطوخودوس بسفائج هر یک هفت ماشه [illegible] هر یک [illegible] افتیمون [illegible]
کتان [illegible] هر یک [illegible] ماشه غاریقون دو ماشه و مسهل [illegible] زیاده سوده [illegible] کنند [illegible] است [illegible]
صفراوی [illegible] تبرید و تسکین و درین قسم زیاده [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] که [illegible] سوداوی که از احتراق خلط ها [illegible] از علامات آن [illegible] احتراق آن [illegible]
شده [illegible] منضج و مسهل آن [illegible] مخصوص آن خلط [illegible] رعایت آن خلط نماید
حب افتیمون افتیمون دو درم غاریقون [illegible] سفید [illegible] [illegible] گاوزبان [illegible]
اسطوخودوس بسفائج [illegible] هر یک [illegible] و آب [illegible] هر یک [illegible] است
استعمال [illegible] است [illegible] مالیخولیای بلغمی سوداوی آلوبخارا پنج دانه گل گاوزبان [illegible]
هر یک [illegible] گل سرخ اسطوخودوس تخم کاسنی [illegible] سفید هر یک هفت ماشه [illegible]
و ادویه شدید الحرارة را موقوف نمایند [illegible] هر گاه ماده نضج یابد [illegible] مسهل بسفائج [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] غاریقون تربد موصوف در مسهل افزایند [illegible] ماده غلیظ [illegible] منضج زیاده [illegible]
[illegible] مسهلات منضجات [illegible] مالیخولیای سوداوی [illegible] ماده [illegible] اگر در بلغمی بعد از مسهل
[illegible] حب ایارج [illegible] حب افتیمون [illegible] مالیخولیا [illegible] سوداوی
[illegible] القرع [illegible] و تقویت دل از [illegible]
[illegible] درم
[illegible] سفید [illegible] مثقال
[illegible]
[illegible] مثقال

زلوت از مجربات استاد است وعدا و دست حوردن اطریفلات و جمیرجات کند و این سعوط از مجربات است
صفت آن مشک خالص یکماشه زعفران دو ماشه باچھڑ یکماشه کافور چهار ماشه کوفته بیخته قدری فتیل
استعمال کند و عصارهٔ آمله نیز نافع بود. اگر از لاجورد و حجر ارمنی خسته تمر سوخته دنبال کند زیر پوست صنوبر [illegible]
سرمه ساخته در چشم کشند تحقیق مژه را باز دارد و روغن پسته زرد آلوی تلخ در مژگان مالیدن بعد از آن که تار
بک شده باشد قبل احداث آن [illegible] سبب آنکه در یک تنگون شود مفید بود و تحلیل صبر و مومیائی را طلا نمودن
نافع است شعر منقلب و شعر زائد شعر منقلب آنست که سرهای مژگان از گون سمت چشم باشد و شعر
زائد آنست که موی زائد باطن پلک [illegible] قدری برید علاج آنست که آن موی را برکنند و [illegible]
چون صفدع ماهی [illegible] بر موضع طلا کنند عصاره آمله برای ضعف بصر
سوزش چشم و ریختن آب از چشم مجرب است طریق ساختن انست که آمله را در شیر [illegible] یا چوبی بکوبند
و آب آمله را [illegible] بر آتش ملایم [illegible] حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید [illegible]
برای تقویت استعمال نمایند صفت آن صدف سوخته چهار ماشه [illegible]
[illegible] کوفته بیخته در چشم کشند [illegible] استعمال کنند و اگر
درین امراض [illegible] تدبیر فائده نشود بعد از تنقیه از مسهل [illegible] بعد از آن [illegible]
قروح چشم اگر در قرحه حرکت بود اول مسهل در چشم کشند و شیر [illegible] در چشم چکانند [illegible]
در چشم کنند صفت آن [illegible] صمغ عربی [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] هر دو سائیده [illegible] اقلیمیا [illegible]
صمغ عربی سفید [illegible] آب [illegible] برای [illegible]
چشم [illegible] سائیده [illegible] سائیده [illegible] ساعت [illegible]
و کافور [illegible] در آب نیز نافع است [illegible] باشد [illegible] آن [illegible]
چشم [illegible] باشد [illegible] چشم را [illegible] بهولی گویند [illegible] در رم [illegible] احمان [illegible]
[illegible] در ابتدای مرض [illegible] سائیده [illegible] چون [illegible]
[illegible] اگر [illegible] زعفران چهار درهم [illegible]
[illegible] سه درهم [illegible] کافور [illegible] برای [illegible] فائده [illegible]

کند و آب کشنیز کوکنار آب خوشاب ... صاف ... و ... و مدام ... گیرد و اگر حاجت تنقیه شود ... [illegible]

از مسهل ... تنقیه کند ... حب شبیار ... [illegible] ... السوس ... کحل ... [illegible]

... [illegible] ... و طریق استعمال

ایارج ... است و ... باشد تنقیه از مسهل ... و ... ایارج ... اگر ماده ...

... باشد اول فصد ... [illegible] ... مذکور ... [illegible]

... تا ... کامل ... و ... گذشت ... اگرچه ... باشد از

... [illegible] ... اطعام نکند ... [illegible] ... بسیار ... بلکه اگر

... [illegible] ... چشم اگر ... [illegible]

... [illegible] ... استعمال ... [illegible] ... سوخته ... گرفته

... [illegible] ... نکند ... و ... جگر ... [illegible] ... که از این ... [illegible]

... [illegible] ... اگر کحل ... [illegible]

... [illegible] ... استعمال کند ... [illegible]

... [illegible] ... است و ... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... فائده ... [illegible]

... [illegible] ... چراغ ... [illegible] ... روشن کنند ... [illegible]

... [illegible] ... خیالات ... که ... چشم

... [illegible] ... خیالات ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... باشد صلاح ... [illegible]

... [illegible] ... جمع آید ... [illegible]

... [illegible] ... چراغ ... [illegible]

... [illegible] ... علاج ... [illegible]

در چشم ... [illegible] ... ابتدای نزول آب و سیلان

طلا کنند و اگر این تدبیر فایده نکند فصد سر رود از جانب مرض بگیرند و زلو بر پس هر دو گوش و فقره گردن آهسته

بند و بچسبانند در روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود بعد نضج ماده از مسهل بارد کم نموده از مسهل بارد تنقیه کنند حب هلیله

خورد و طریق استعمال [illegible] ایارج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم باشد تنقیه از حب

ایارج هم مضایقه ندارد صفت حب هلیله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر

پوست بلیله گل سرخ از هر یک سه ماشه سنا مکی [illegible] تربد سفید [illegible] لاجورد

مغسول از هر یک دو درهم کوفته و بیخته حب سازند و اگر لاجورد ساخته [illegible] از هر یک دو درهم عوض آن

کنند و روغن [illegible] عظیم بود که ملتحمه متورم شود و چشم [illegible] بند تواند کرد و علاج آن باید علاج رمد بود و

رسوت و دیگر ادویه [illegible] طلا نمودن برای ازاله [illegible] مفید بود و بعد از آنکه پختگی معلوم شود در حال کشیدن

نام را با آب ساییده بیرون پلک طلا کنند و اگر عسرت [illegible] مطلوب باشد [illegible] زرد چوبه آب ساییده طلا نمایند و حاره

نمودن نیز نافع است [illegible] علاج آن لعاب [illegible] لعاب اسپغول شیره خشخاش شربت نیلوفر تناول کنند و

شیر و روغن [illegible] کنند و [illegible] بچکانند [illegible] تقویت [illegible] تعلیل [illegible]

کله پاچه کنند و در آب سرد [illegible] صفت برود [illegible] سنگ بصری مغسول ده درهم

هلیله زرد [illegible] از هر یک [illegible] درهم [illegible] کوفته بیخته

در آب [illegible] سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته بیخته استعمال کنند از برای سبل و ناخنه و سلاق و دمعه

سفید بود و [illegible] رطوبت غلیظ که اندرون [illegible] باید که [illegible] کنند و اگر [illegible]

و بیرون آید امراض گوش اگر درد گوش از گرمی عارض شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و تسکین

آن از اشیای بارده بود و تدبیر آنکه [illegible] شیر دختر با شیر [illegible] نیم گرم در گوش بچکانند

و شیاف ابیض [illegible] شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل [illegible] سرکه [illegible] نیم گرم در گوش چکانند [illegible] بنات القرع

[illegible] در گوش چکانیدن نیز فایده بخشد و اطراف گوش [illegible] گلاب [illegible] طلا کنند و عنب الثعلب

گل خطمی گل بنفشه کوفته [illegible] ساییده [illegible] و اگر درد گوش [illegible] افیون [illegible]

روغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و اگر ورم باشد [illegible] عنب الثعلب [illegible] صندلین رسوت

در آب کشنیز سبز ساییده گرداگرد گوش طلا نمایند و طلا [illegible] کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز [illegible] صفت

طلای [illegible] صندلین [illegible] رسوت [illegible] آب [illegible]

وچون سوخته فتیله چراغ بر جهالی حشی بسند و اندک شیل چراغ بران اندازند از سپیدی چشم الحیه بسا سیده
و سائیده آنرا در چشم کشند برای سلاق مجرب است و سلاق آنست که حمی غلیظ در سرخ کرده باشد که قطره سپید
و هستیر لعدار رمد حادث شود زنگار سادج از هر یک یکدرم بصمغ اقلیمیا دو درم اشق سکبینج و انزروت از هر واحد صمغ درم اشق
و سکبینج را در شراب کسر حل کنند و ادویه کوفته و بیخته آن سرشند و شیاف ساخته در چشم کشند جهت سرخ و جرب ناسور را
از سر کسه پاک کند و موی کره احاانیده بر ناسور رسانند و استخوان سر گربه که از بیماریت حیل کرده باشند سائیده در وی کاملا
و آب برگ تور بی خصوصا جنگلی در ناصور ابد اخلش لعابیت نافع است چکانیدن شیاف عربی نافع بود صفت
شیاف عربی صبر کندر انزروت گلنار درهم الاخوین کحل تیب از هر یک یکدرم زنگار دانگ اقلیمیا سه دانگ شیاف
ساره بد و بر ناصور نافع سادن هیا بیت سپید بود و اگر در بین امراض ریت آب هر بار بسته در کشند و قیار مستعمل
مشایخ باید طرفه نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود و علاج آن را شد اقطره چون ماء کبوتر و بار ها و باقل از بی
در چشم چکاسد و در انتها مالحلات چکانیدن مفید بود و تکدر رگ سرخی حقیقی باشد در چشم حادث شود و علاج
آن خفیف از علاج رمد بود و بر مدورم بود و در ملتحمه یعنی سپیدی چشم سیل که سپید بود و در چشم کرار انتفاخ رگهای ملتحمه و قلم
حادث شود و علاج آن لعاب تهلیه تیره عباشیره معتبر او رشته هیلو فرتر پیه باید و از صندل گل ارمنی سوده مغلب
سپید یک برابر او در آب گشنیز سائیده گرد اگر در چشم ضما و ساز بد و بارچه از طلا تنگ کرده و بر دام بالای چشم وارد و ماه کرد
سپیدی است چون در آب سائیده گرد اگرد چشم طلا کند مفید بود و این گهره برادرد چشم رمدود سیه بسیار مجرب است
صفت آن لیموی کاعذی یک رطل امیون خالص سه درم شب یمانی ربع رطل اول شب یمانی در ظرف آهنین بریان
کرده بعد از ان امیون داخل کرده و آب لیمون بقدر ربع و داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا مخلوط شود و آب
لیمو حالی گرد و بعد از ان سپس ستور آب لیمو داخل کرده باشند تا که لوح یک مخلوط شود بهالسته نگاه دارند و بوقت حاجت
آب سائیده اندکی گرم کرده گرد اگرد چشم طلا کنند و اگر پهیتکری را در روغن گاو بریان نمایند و امیون مداخته و قدری
روغن زرد و دیگر بالای آن ریخته و در کفچه آهنین با دسته آهنین خوب مخلوط کنند و نگاه دارند بسیار مفید بود و ستیبا
اسپغول [illegible] ریا تیبر حل کرده و در چشم کشیدن بیر نافع است صفت شیاف ابیض نشاسته یکدرم سفیده
ارزیز صمغ عربی کتیرا از هر یک سه درم در لعاب اسپغول با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند از برای جمیع امراض
حاره و تحلیل او ام دروع آن مفید بود و این حب بیر مفید است صفت آن گیرو چهار دام افیون یکدام
زنجبیل ربع دام عربی ربع دام همه را کوفته بیخته در آب کوکنار [illegible] نگاه دارند و بوقت حاجت در آب کوکنار سائیده گرد اگرد چشم

تنقیه باید از تنقیه حار نمود و مسهل حار تنقیه کند پس ازان حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی را که نقصان یا بطلان
سماعت بود علاج چنین شود و نیز علاج چنین است و روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و آلوی تلخ در گوش چکانند انجیر و خردل
کوبیده و خمیر ساخته در گوش نهند و سوسن با روغن گل در گرانی گوش نافع بود و دوی و طنین یعنی آمدن آواز در گوش
علاج او روغن قسط را چکانیدن هم مفید بود و اکلیل الملک و بابونه و شبت و نرگس در آب
جوشانیده بخار آن بگیرد صفت روغن قسط قسط ده درم یکوفته در سرکه تر سازند و درهم آب
جوشانند با نصف آن روغن کنجد سرشته و بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و چون استعمال
باید کرد صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند حارش گوش را ببرد و اگر گوش را اعظم باشد آب خوش باید تقویت
دماغ از فضلات و تنقیه حارات کند و مقویات و مقویات دماغ بکار برد و اصل علاج این الحق است
آید تدبیر آن که در تدبیر گذشت باید داد و گل ارمنی با سرکه بر سر ضماد کند و اگر آمله و مسک در آب سائیده بر یافوخ ضماد
کنند فائده بخشد و کافور قدری در سرکه خوشاییده در بینی چکانند چون آمدن رعاف باز دارد و اگر معمول و تجربت است
و کافور قدری با آب اسفناج سرشته بر سر طلا کنند در حال رعاف را بسته کند و اگر قدری از سرگین خر خشک شده
اندکی حواله بود با تحفه بینی سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بسته کند و ازین تدبیر فائده شود و نقصان
بسیار کند و سر را ... و دهن و ... که در بحران واقع شود قطع نکنند چه نقصان بطلان یا نقصان قوت باشد
طفل سوی ... مشک سائیده سعوط کند بعد ازان که دهن آب گرم باشد ...
بهم عارض گردد باید که تنقیه دماغ بکند و هیچ فائده نکند و علت بطلان ...
و سرکه بجوشانند و در بینی کرده ... تبخیر ... سائیده بخار آن ...
صاف نموده طول کند و اگر ازین فائده نشود بعد از تنقیه ... ایارج تنقیه کند ...
... علاج آن فصد ... کند ...
و ... گذشت ... مسهل ... طبیعت ... سائیده
... بسته ... سائیده ...
... صفت مرهم زنگار ... زنگار ...
دو درم با روغن ... اگر این تدبیر زائل نشود قطع کند قروح الانف اگر ... بود و بعد از
... استعمال کند و اگر خشک باشد موم روغن روغن ... بادام ...

کاهو در گوش چکانند و لعاب اطفول سرشته مثل سر دنیا بسارند و اگر این تدبیر فایده نشود و قصد سر کنند و اگر حاجت بود
افتیمون بکار برند و اگر احتیاج به حقنه شود و تصحیح ماده از مسهل بار نموده مسهل با تنقیه بدو اگر به تحلیل نشود و درد زیاده گردد
و تپ شدت کند می باید که لعاب حلبه و تخم کتان و تخم مرو بشیر دختر آمیخته نیمگرم در گوش چکانند یا تصحیح باید و تپ شود لیس بعد تحلیله
سه که ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود و بعد از آن انزروت سائیده بقدر یکه بعسل سرشته با شیاف
در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه گرم شود لیکن شود علامت آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره ابرد
ماسر که در گوش چکانند و چکانیدن آب برگ سفتالو نیز مفید بود و سرکه و قطره از اله بیرون کنند و ادویه قاتل کرم کرد
و روغن سرکه سنه در ینجا نیز مفید اثر است تدبیر بوام که در گوش درد و اگر آن گوش و می باید که سبب آن را سر بود گوش
سعد و سر پا الیشا و شکن شروع کند و یا قدری پنبه را بشیر سپیده گرم کرده در گوش نهند و انتا حد بسا اند و اگر
در گوش از سردی باشد روغن بالو نه روغن سوسن روغن بلسان نیم گرم کرده در گوش چکانند و روغن شبت و روغن
بادام تلخ نیز درینجا مجرب است صفت سرآوردن روغن بادام تلخ مغز بادام تلخ نیم کوفته کرده در کوزه ای
ساخت ساییده آمیخته در پیچ بسی بر آتش نهال گذارند و دست از آن بر ساخته مغز بادام را استعمال کنند و طرف
آن را که از آن بر ساخته است ترکیب آوردن روغن بادام شیرین روغن کرده و این روغن را بر آتش
نگذارند صفت ساختن روغن بابونه گیرند قدری گل بابونه در روغن کنجد بیدار کنند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند
و چون گل بابونه پژمرده شود بیرون کنند و گل تازه اندازند بعمل آرند و همین است ترکیب ساختن روغن گل روغن سوسن
روغن بنفشه و روغن نرگس و روغن یاسمین صفت روغن ترب روغن کنجد نیم پخته با آب ترب جوشانند تا آب فانی گردد
روغن باقی ماند نیم گرم در گوش چکانند برای ثقل سمع و باد که در گوش بود و بسیار فایده بخشد و روغن که در گوش
اندازند تسکین درد است سکنجبین و قطره از شیر زنان نیم گرم در گوش چکانیدن در اسکن بخشد و همین آب برگ سلق
تخم لست لیمو گیرند و سرکه و قدری از تخم آن نمک سائیده بهم آمیخته بریان کنند و فشرده آب آن گیرند
در گوش چکانند که ثقل گوش در آن بتحریر رسانید اگر درد بسبب ورم سرد باشد عنب الثعلب مغز فلوس اکلیل الملک بابونه در آب
سرشته سائیده نیم گرم نموده گرد اگرد گوش ضماد نمایند و بیرون او تسمیه گاه جوشانیده بخار آن گیرند و گلها
و گوشت چکانند و طبیخ برگ سپستان ... گوشت است باد سرد و آب سرد که گوش شود و باید که علاج آن
... است علاج درد گوش که بسبب باد باشد و گوش گرم و آتش مفید بود و پیاز بریان کرده
... آمیخته بچکانند و علامت آن چیزی که از گوش سائل شود قطع کنند اگر بنفشه حاجت شود

ملین خواهد یافت و در علاج سده زیاده خواهد شد آب ثمر هندی با شیره ریشک با شربت بزوری و طحلب
تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بارد نمایند و اگر حدت و حرارت در صفت آن مشک کافور هر یک یکدانگ
طباشیر سه درم گل سرخ صندل سفید طباشیر زرد هر یک دو درم خوشه گلاب هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب
سرشته حب سازند و اگر در حب تقل عود لسان الثور هر یک چهار درم بیفزایند برای تحریک اسهال و خود
اشان باشد مفید خواهد بود و در هضم زبان ماده گرم باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از گرمی باشد تمام
و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرد و همین است علاج استرخا و ثقل زبان بطلان
ذوق گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج آن تنقیه از مسهل گرم کنند بعد از آن حب ایارج و حب ...
بمضمضه از عاقرقرحا و مویزج و خردل و سرکه کنند و اگر به مزاج گرمی باشد میباید که از ریباس و دردو سماق
سکنجبین و ترنجبین مضمضه نماید و اگر مجموع طعم ها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد کنند و اگر
شیرین دریافت شود و این دلالت بر غلبه خون است و ... طعم شیرین اگر غلبه خون باشد فصد کنند و تنقیه صفرا نمایند و
اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازند و اگر شور یا ترش دریافت کند علاج آن نیز به مسهل حار باید کرد و هر دو مضمضه
که در بطلان ذوق مذکور شد بحسب احتیاج از آن مضمضه نماید ضفدع غده سخت باشد که زیر زبان حادث
شود و اگر سرخ باشد تبرید کند و ... گذشت باید داد و فصد سر رگ نماید و زلو چسپانند و تنقیه به مسهل
بارد کنند و اگر سفید و سخت باشد بعد از نضج تنقیه به مسهل حار بعمل آرد و ادویه اکاله باشند نوشادر و زاج محرق سرکه هر یک
سرکه بسایید و بر زبان بمالند و ادویه که در بواسیر ... مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر این تدبیر فایده ننماید شق
کنند و ماده را بیرون آرد علاج خشکی زبان مانند علاج جوشش دهن سرخ و مورد و گلسرخ و گلنار سرکه
بجوشانند و مضمضه کنند که در چهار وقت قطع آن ... [illegible] ... بسفید بود و اسپغول و کتیرا
و بهدانه و روغن گیرند و در آب لعاب آورده مضمضه کنند و علاج ورم لب نیز مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد
بعضی التعلیقات بسیاری گلنار و ورق گل سرخ با سرکه و گلاب سائیده ضماد کنند قروح و شقوق شفت علاج آن
نیز مثل علاج جوشش دهن است و مرهم سفیده مفید بود بواسیر شفت و آن است که گوشت سرخ بر لب پیدا شود و رگ
در میان آن شق گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاهی سرد و لب مستسقی گردد و باید که فصد سر رگ و بیمار
کنند و ... که در بواسیر ... گذشته شد شخصی همین مرض مبتلا شده بود اول زلو چسپانیدم بعد از آن دو اجابه مسهل
در بواسیر انف گذشت استعمال کنانیدم صحت یافت علاج ترقیدن لب مثل علاج ترقیدن زبان است

همین علاج بود و اگر به روغن گل و روغن بید انجیر سعوط کند عطاس را نافع بود و چون تیل نخاع
و چون بعد از تنقیه صندل و گلاب کافور و روغن گل را بسوید حرارت مشهور بود و سعد بود و که لوی به دریافت
سند سر مدام در یی ادهکاسد و حکاسید اول نیسیار نافع بود و سعد و قرص و سلسل و ر ماسید
واگر بدن فایده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کند و همی که لوی سیاک رایند و کوید به سکت هم کاسه ایه
فایده نشود تنقیه اخلاط محرق نماید **اما احتقان بان لب یان** هو شش و هی کسیج ماشد سر سیدکور ردر رمدگر
مفید بود و طلا سیر گلسرح که سفید معر کبول گنه کافور ر ر و رکوفته و سرمه بر یان ساید و صندل سفید گلاب ساید
بر یان مالیدن فایده کند و سرکه آب تر کرده مالیده ضماد سوده کافور را ران حل بوده مضمضه کنند و قیمش
اسیغول و آب کشنیر سبز دهنیات مفید بود و اگر بدین سیر فایده نشود فصد سر رود چهار رگ کنند و اگر حاجت لوا فند
و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از نضج بارد و ده مسهل بارد و تنقیه کند و ورم و سی که از ماده سر باشد علامت آن
ما میران تخم تر سیکوفته در سرکه جوشانیده مضمضه کند و کافور گاو زبان سوخته و الاچی خرد سوخته و سیاه
تا همه را سائیده بر یان ساید و مضمضه از معر ملوس و آب کشنیر سبز مفید بود و اگر تنقیه آید بعد از نضج مسهل گرم
تنقیه کند **کله** مانند حوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زودتر بود و دار الحکمه علاج
آن فصد کند و ربود و حجامت بکار برند و تنقیه شود آنچه نماید و مضمضه بسرکه و آب غوره و آب سماق کند تا سر کرده
تدبیر یکه در جوشش دهن گذشته اینجا مفید بود اگر انتشار باشد قلقدیوان بمالد **صفت آن** آب
مارسیده ده توله بیخ سرخ در ر د ملی آقاقیا ار بهر یک نیم توله کوفته بیخته بسرکه قرص ها سازند **سیلان لعاب از**
دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد و در حلق معده زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کند و در سکنجبین تمر
بجوشند و از سماق و گلسرح مضمضه کنند کاسنی تازه با نمک خورد و اگر بسبب رطوبت معده باشد بعد مسهل گرم
و حب ایارج کند و گلقند و جوارش مصطگی و ماسد آن تناول نماید و اگر بسبب گرمی باشد در جوانان سیلان لعاب زیاده
شود علاج آن گفته خواهد شد که گرده هی که اکثر با آن کثرت بول عشماک شد از آن سنگرم مکرر قی کند و گلقند
و سکنجبین ممروج سوده لعوق نماید و اطریفل کشنیزی و جوارش عود خورد اگر به مسهل احتیاج شود مسهل حار و حب
ایارج تنقیه کند و مصطگی و قاقله و قرنفل کند ریحا یده و تحلیل شده و کیا بکوشد و بعسل
و ورد هن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند و تنقیه به مسهل
بارد نماید و بار و سودر و گلنار و در سرکه جوشانده دندان مضمضه کنند و اگر بسبب حرارت معده با تناول اطعمه

با ادویه کوفته بیخته حل کرده سازند و بعد از آن چهار گهڑی از آب ... باطل کنند و بعد از آن تنقیه از مسهل حب تنقیه نمایند
بسبب ورم حار رطوبت بود و علامت آن شدت و ضربان باشد علاج ورم گرم کنند و تنقیه مسهل ... و دیگر در
دندان گذشت استعمال کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد پس علاج او ... رو بالا این ... را
بکار برند اگر چه دندان قریب افتادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض لثه و ... آمده ... آن بود
طلا کنند چهار تولہ سنگ جراحت ... با سیاری چهار ماشه از هر یک یک تولہ فلفل سیاه ... واحد ...
شراب ... سحق کرده ... کنند و باهم آمیخته ... بعد از چهار گهڑی اگر خواسته باشند آب بخورند و اگر
قصاب گوشت ... و ناکل آن باشد باید که فصد سر رو و چهار رگ کنند و بعد از تنقیه مسهل رو نمایند این سنون را
استعمال کنند ... آن گرسنه دو درم کوفته بیخته ... ده ... داشته و تنور گرم ... شود
... الاخوین از هر یک ... ازین سار را ... از هر یک دو درم کوفته و بیخته باهم آمیخته سنون سازند
آکل ... اسنان اگر بسبب ماده ردیه متعفنه باشد که دندان را پوسیده ... باید ...
دندان ... شوند و رنگ آن متغیر گردد می باید که تنقیه از مسهل حب ایارج نماید و مضمضه ... سنون از ... نماید
دندان کند و اگر بسبب یبوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه خورند و لعاب اسغول بغیه و تخم ... و شیر
روغن ... باهم ... دندان مالند و مضمضه کنند تغیر رنگ دندان اگر سیاه یا سبز بود از غلبه سودا
باشد و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات و منضجات که مخرج سودا و صفرا باشد تنقیه کنند و بعد
از تنقیه اگر زرد باشد بمالیدن ... شعیر و عدس و خطمی با سرکه ... ازان که مضمضه ... الثعلب ... و سرکه
کرده باشد یا ... بود و اگر سیاه و سبز باشد ... گل ... اصول ... رومی مالیدن ...
بود و سنون ... که راست ... مرض نیز فائده بخشد ... دندان ... استعمال ...
دندان ... شود و رنگ آن نیز سیاه ... باشد و آن بسبب بخارات ... علاج آن تنقیه بدن ...
... اخلاط غالب کنند و سنون ... مالیدن ... و ... که ... گل ... سنون
بمالند و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد ... دندان جدا کند خارش دندان علاج آن ... سنون
... ملح و ... نماید و ... از گلاب و سرکه و ... آب ... اروند دندان
... باشد که دندان ... پیزهای گرم و سرد ... شوند ... علاج آن ... مسهل حار ... بود
... دندان مالند ... ازین ...

ولیکن تنگ سپید سیاه ان شهد اصل استخوان لثه در دندان اگر سبب بد باشد و از رطوبات بخیری شد
تسکین باید تر سردی کرد و بعد گذشت باید او فصد سر رود و چار رگ کنند و باز نوشیدن عنب الثعلب
سیکوفته و کربارج سیکوفته گلنار سیکوفته کوکنار سیکوفته کشنیز خشک سیکوفته عدس مقشر سه ماه البیج سیکوفته در سه پاو آب
بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و اگر در لعاب باشد باید کافور را با سرکه گلاب
ممزوج نموده بگیرم مضمضه نمایند و افیون بخورد و بر دندان بمالد و سلول زرد از زیر او در سوراخ کاهو دال
محرق و از سوده است صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب سماق تشت بالی سرشته بار و سرو احد
کوفته بخته استعمال کنند و بعد از پنج از مسهل بر تنقیه کنند و اگر درد شدید باشد و از رطوبات تسکین گرم
باید اصل السوس مقشر سیکوفته سپستان گاو زبان گیلانی دانه هیل ساده سفید آب نشانیده
نموده بعد عمل او و جوشانیده مضمضه کنند حلتیت سیر سپاری نموده بر دندان نهد و سرشته ساییده
و دندان باید صفت آن فلفل سیاه فلفل سفید ماه البیج سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده
زعفران پنج مثقال عاقرقرحا جوز بوا هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا کوفته و بعد از آن بیخته
و با عسل خالص سرشته او به قدر ... رسیده اگر بیاید نیم مثقال اگر حاجت سعفیه شود از پنج
گرم کنند و اگر تیره درد ساکن شود و لثه شور هم شاید از مرض تمام باید و یا نسبه را بر تیر المحقوق
نموده بر دندان نهد و یا چرب فی صحیح بجری بال بند با سقط شود لیکن احتیاط کند که این دوا ... در ریخته
نرسد و اگر باد و لثه شورهم با قطع فائده نکند در تب علاج ورم لثه باشید و اگر سبب گرم باشد
به سماق سیم گیرد با تخم تربب تخم لی نرده و گرم شود آید و با برنگ مقشر و ریا جینه سیاه پوست بلبلی ...
آب بجوشانند باین آب مضمضه نموده بلبلی در بن دندان گذاشته باشید و مکرر اعمل نماید تحریک انسان اگر سبب
رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه سرخی باشد و لعاب از دهن جاری بود و اندرون پنج دندان
سرخی در باحت کرد علاج آن از عاقرقرحا پوست پنج کشنیز گلنار سعد شست گل سرخ سنبل الطیب آب جوشانیده
وصاف نموده مضمضه کند و این سفوف را استعمال نمود تحریب است بالدو بر آید نشدن گوشت و حلا دندان نماید
صفت آن سیاه کهنه ... داهم ... باو دام نمک لاهوری نیم دام کتهه سفید پاو دام زیره سفید
پاو دام سنبل کشنیز خشک نیم دام سطکی رومی او دام الیس نیم دام کیره کچیری نیم پاو دام کبابه چینی نیم دام
... بسیار ... ساییده ... آتش ... ساییده رسیده و ... زانیر انگشت بر دندان نهند که سرخی ...

مسهل بارد تنقیه کنند و تدبیر آنست که عوض مسهل حقنه کنند و در ورم بلغمی بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کنند و اسهال
و آب کاسنی با ارا انجیر و تخم [illegible] شربت غرغره کنند و در ورم سوداوی که بسیار اندک بعد از استفراغ در ورم حار باشد بعد از فصد
و حجامت ساق تلطیف و ترطیب ماده از سطح نموده تنقیه سودا از مسهل [illegible] تنقیه کنند و غرغره بشیره انجیر و تخم [illegible] کنند
و اگر زبان [illegible] بیرون [illegible] ماند علامات ردی بود و هرگاه کف از [illegible] بر آید امید زندگانی نباید داشت
و اصحاب و [illegible] غرغره مخوف میباید که هرگز [illegible] باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد از تنقیه مناسب بود و تناول [illegible]
[illegible] گرون [illegible] باشد و بلا ماده افتاده را از [illegible] که آتش رسیده سرخ شده باشد
یک فلفل سیاه سائیده آمیخته بلا ماده را [illegible] سرد [illegible] گلنار [illegible] عنب الثعلب [illegible] کشنیز خشک غرغره کنند و
مازو و گل [illegible] را با سرکه سائیده [illegible] و گاه باشد که سبب آن خلط حار باشد علامات آن [illegible]
[illegible] باشد علاج آن مثل علاج [illegible] و علاج ورم [illegible] باشد
علاج [illegible] است [illegible] ورم حار بود که در عضلات [illegible] حادث شود و [illegible] آنست که از خارج
[illegible] علاج آن [illegible] علاج بود
[illegible] و اگر گل سیاه
[illegible] بیرون آید و اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] آفتاب [illegible] اگر گرمی [illegible] آب سرد [illegible]
باشد [illegible] بیرون آید [illegible] آرند و اگر [illegible]
فوراً قی کنند و الا مسهل [illegible] حاره باشد آن که [illegible] باشد و اگر [illegible]
آب [illegible] برگ خورده قی کنند [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] کرده باشد میباید [illegible] اگر کف [illegible]
نیست و اگر کف [illegible] فصد [illegible] کنند و [illegible]
ترکیب [illegible] ترکیب مطبوخ مسهل است در امراض [illegible] مسهل [illegible] امراض [illegible] مسهل گرم [illegible]
مگر هلیلجات را [illegible] حل کنند و قتیکه مریض طاقت [illegible] مسهل ندارد [illegible]
[illegible] باشد و طول آن [illegible] انگشت [illegible] است [illegible] باشد و [illegible]
از [illegible] آب [illegible] اندرون [illegible] کرده [illegible]

سیلان کوفته و بار عسل سیلان کوفته با سرکه تکمید کنند و عرس اگر کرمی بدانکه سبب خوردن اشیای حامض
و یا منقبض باشد علاج نمک و عسل و مانند آن از اشیای گرم سائیده بر دندان بمالند یا غرغره بعصیر بادام و شیر یا حلیل
را بکار برند و بمالند و مقشر عصار ... سفید بود و اگر بسبب تلخم حادث و یا سرد ... و در عده قی باشد علاج آن
تنقیه معده از قی و مسهل کنند و بعد از آن ادویه مذکوره را در آن بمالند و رهم لثه اگر ورم آن حار باشد علامت
آن درد و ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ و سردی ملمس بود
علاج آن مثل علاج جوشش دهن او ست تحسین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن باشد فلیدیوس استعمال
گلنار و مازو و مانند آن که در نقصان گوشت لثه گذشته استعمال کنند علاج ناسور باشد علاج لثه متعفن باشد
و اگر بیشود روغن را بحوشانند و صوف بر طرف میل بسته در روغن ... گرم گرم بر ناسور نهند و اگر بجوار لثه
ابتدا این سنون سفید بود و تا الیف حد احمد و منسوب است صفت آن سپاری چهالیه سوخته گلنار شاخ
گوزن سوخته کاغذ خطائی سوخته سماق سوخته بیخ قی طباشیر سفید نخل بیخ کزمازج استخوان بابلیه
زرد و سماک ملح بک برگ ... و هم الاخوین سعد کوفی کسر یعدس ... مشک ... باشند ... بریان
ببخش ... مساکنا العبدا (طحن) ... باشند یلیع
... بلغم ... که در ... گذشته ... و تقسیم ... بعد از آن ... لوس ... دو کوفته
و بیان کردن ... عمل ... رگ زیر زبان کنند ... ساق سیان ...
سفید ... اگر ... در آب ... ثعلب ... سائیده ... برای خناق در ... گلو ...
... خطائی ... سفید ... از لعاب ... و آب ... دارد ... حاره
حلق سفید است ... فلوس ... برای خناق بسیار نافع است ... فلوس ... که بالای
آن ... باشد ... و صاف نموده غرغره نمایند در خناق ... کلان ... گرم گرم
بر گلو ... نموده از آتش گرم کرده ... سنگ ... یا در دهن ... و از ...
تا هوا ... سنگ ... موضع خناق رسد ... در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میکند و استاد
مرحوم ... در خناق سخت ... هرگاه ماده جمع شود و ورم ... گردد و رنگ آن زرد شود ...
و نمک سائیده در روغن ... گرم ... غرغره کنند ... غرغره از روغن زرد و آب گرم و از
بعسل نافع است و اگر منفجر شود باید که از انگشت یا آلت ... منفجر گردانند و اگر تنقیه شود و بعد از نضج

مناسب است امراض صدر و آلات تنفس ضیق النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ شود و اگر
و مادهٔ این مرض گاه باشد که در ریه بسبب سوء مزاج ریه تولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب شود و علامت
انصباب آنست که با علامات نزله باشد و ثقل و تمدد و صداع در دماغ بود و ضیق و فتهٔ حادث شود و می باید که
از شیم حام سبوس گندم گاو زبان گیلانی گل گاو زبان اصل السوس مقشر یک تنه سپستان سفید در آب جوشانیده
صاف نموده بدهد لعوقات معتدله که مسهل اخراج بلغم و تغلیظ مواد و تقطیع مناسب همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر
مادهٔ مسمه حار باشد قصد جهت استفراغ باسلیق کند و تصفیه ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد و تنقیه نماید و از
واین لعوق از برای سرفه و ضیق النفس نافع است صفت آن اصل السوس یک درم تخم خطمی یک درم از هر یک
درد صدر ... در آب تخت کنند صاف نموده باشند ... و با صندل ... درم قند سفید
و مغز ... صمغ عربی هر یک سه درم کتیرا ... خشخاش ... خشخاش سیاه هر یک ... نیم درم ...
سیاه ... لعوق معتدل که معروف و مجرب است در هر حال مناسب بود صفت آن
... اصل السوس ... تخم کدوی شیرین ... سیاوشان ... زوفای خشک ...
مقشر ... ولایتی صمغ عربی خطمی کتیرا تخم کتان ... کوکنار ... نیم تولد جوکوب نموده ... آب
... آب ... با قوام آرند ... و در لعوقات
درین مرض ... روغن سوسن روغن نرگس مانند آن که معین ... است
لعوق از برای ضیق النفس مجرب است صفت آن گاو زبان گیلانی گل گاو زبان صمغ عربی ...
رب السوس ... سفید ... سوس ... سفید از هر یک یک درم ... خشخاش سفید ... نیم درم خشخاش سیاه
دو نیم درم مغز تخم ... کاهو مقشر ... سفید ... نبات پانزده درم لعوق سازند ...
... ضیق النفس ... نافع است صفت آن برگ ... که زرد شده از درخت ...
یک ... هر یک ... در آب ... مذکور ... نموده ...
گلی ... آتش ... گیاه ... سوخته ... بکار برده اگر
این تدبیر فائده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم ... کنند و تقی بعد از مسهل ... اگر خفقان
بسبب بخارات حاره قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ریاح و ابخره اعضای ...
تخم کشوث ... بادیان گلقند ... مسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه باشد ورم ...

بعمل آرند و شراب سویه را چرب کنند و مقدار آب زیاده از دو ثلث رطل نباشد و دوا معتدل باشد و غلظت و قبض
و در وقت معتدل بگیرند استعمال کنند و پیش از تنقیه مسهل را نگیرند و دلائل مناسبه حقنه نمایند و بالفعل مرض منسیه
پیش از حقنه از آب نمک و صابون حقنه بکنند بعضی صابون را بر بطن ... مالند و در بیمار ... گروه و در بیمار
مریض را مستلقی وا دارند و سر و ... را بر بالش نهند و در قولنج ... ناف ... آن بیمار را ... خوابانند
و سر و سینه بر بالش نهند و بطرف ... کنند و در ... پهلوی پشت ... مستلقی ... دست ... واجد
و در امراض دماغ مستلقی بخوابانند و ... گردن سر بالش نهند بجهة الصوت ... آورد اگر بسبب ... باشد علاج
گفته شده و اگر بسبب گرمی خمر باشد چنانچه بعد از حمیات حاره حادث گردد علاج آن تبرید ... خیار ... شیره
حرفه سیاه شیره تخم کدو و ... عرقیات ... شده باشد بستر ... شده باشد ... و اگر بسبب ... باشد
چنانچه در هوای ... حادث شود اصل السوس ... بادیان ... سیاه ... سفید و عرقیات
بخورانند و ... و اگر بسبب ... حادث شود ... در ... بادیان
اصل السوس ... بادیان ... سیاه ... سفید ... آب ...
و اگر بسبب ... باشد ... و اگر ... حادث شود ... لعاب اسبغول و عرقیات
... و اگر بسبب کثرت صیاح حادث شود علاج آن ... المزاج حار گشته و غیره
... بجهة الصوت که بسبب
خوردن ... علیه غلط
تنقیه کند ... والاّ بشنت که ناکول ... و این مرض علاج ... و ارم
اگر حار باشد تب ... تشنگی شدید ... در میان ... و اگر بارد باشد ... در میان ... باشد علاج آن ... علاج
ورم حار و بارد است چنانچه ... آمد مگر ... در میان ... کنند نفث الدم ...
... ولایتی و شیره حرفه سیاه و ... و اگر ... باشد ... کنند و قرص کهربا و
گلنار ... قرص کهربا ... عربی ... تخم ... و از هر یک ... درم گلنار ... اقاقیا
از هر یک یک درم ... باشد و درم صفت قرص
گلنار گلنار گل ارمنی ... عربی از هر یک چهار ... از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته با آب
گلنار قرص سازند و اگر بسبب ... جمیع امراض حار آتش خود ...

که مزیه حادث شده و لسبب سرکه حاره رت السجب و ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد نافع است
و تپ و سعال و نفس الدم و و مرق هیزیاب آمده و خلط آنست که مدت بعد از ساعت در آب می انداخته باشند
با النشا باهم در تو ی رلیه حرارت به که ابتدای سل باشد بهر علاج بدیر بسیبست که از برای تخفیف عوارض سعه و قرحه نافع
و قرص سرطان همراه شیر خر و یا شیر ماده بیمار خورانند و مرطا اسپا مالیده کنند و سکنجبین شکافته با آب و نمک نیم همراه اش شوح دهد
شیر بو علی در سوده که مسلول را گلقند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد
و از مجربات قرشی است که عرق السک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و شیر تازه بی نمک خورند
هم مناسب بود و عدس و یا ار گوشت مرغ و چوزه مرغ و کله پاچه کنند د علاج نفس الدم و خلط که بدون انیت باشد از
اصل السوس مقشر نیم کوفته و چهار سیاوشان تا ماسد آن که در مطبخ گرم گذشته در آب بجوشانند و به بده و روغن بادام بیامیزند
و مسفنه بالدو بیس است علاج مدت که بسبب سیلان خون تحقیق شود امراض قلب حرکت مضطربه که بدل عارض گردد
خفقان گویند علاج آن باید کرد فصد باسلیق حاجت کنند بعد از ان فصد صاف نمایند و آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه
حره سیاه شیره الله تیسر خشک شیره زرشک شیره کشمش شیره آلو بخارا با مجدداته در گلاب عرق کیوره عرق گاو زبان
عرق صندل سفید بر آورده شربت انار شیرین یا تخم خرفه تر خشک میخ باشد داخل کرده تناول نمایند و مراد صندل است
مستقل در آب بیم آبار تر کرده یک شبانه روز نگاه دارند بعد از ان جوشانیده شیره آن بگیرند و با بیم آب انار ترش شکر
سفید بقوام آرند و نقد نیم باشد همراه شربت مذکور عوض آمله مربی بخورند و قرص کافور با شربت دادن نیز مفید بود
صفت قرص کافور کافور سه خرد و زعفران چهار جزو مغز تخم کدو پنج جزو تخم خیار چهار جزو عسل چهار جزو کوفته
بیخته اقراص سازند و صندل در آب کشنیز سبز سائیده بر سینه ضماد کنند و نوشیدن گلاب عرق کیوره و عرق صندل
در امراض قلب بسیار فایده میکند و سیب شیرین دادن بخورند در امراض قلب افراط او ویه شدیده البرودت مناسب
نبود اگر ضرور باشد پس او ویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص کافور مخلوط نموده میشود
دفعهٔ را که طبیعت قبض شود سه بار مانند او ویه مسهله او ویه قلبیه یار باشد تا اثر آنها را بدل رسانند هم تقویت
دل نماید والد شریف در تالیف شریف مینویسد که حکیم مرحوم سدی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال
میفرمودند و گاهی نصف سدی و نصف گاو زبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند و گاهی تنها و
گاهی همراه ادویه دیگر جلیس قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده وقت آخر شب اگر
به آسمان شب واشته صباح قدری گلاب قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت دل مجرب است

علاج آن علاج آن عضو کند نفس انتصاب چون عارض شود ... راست کردن ... گردن

... ضیق النفس می آید علاج آن باشد علاج ضیق باشد سعال علاج آن باشد علاج ضیق النفس بود و اول ...

... سیاهی گرفته و آب ... بقدر ... نگاه دارد برای اکثر اقسام سرفه مجرب است

... تریاق کبیر مر آ سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج نزله کنند و ... علاج آن

زیاده باید که ... اکثر مستقل بسل میشود و لعوق نزله که صفت آن مذکور شد بسیار مفید بود و گاهی بسبب گرمی

و تشنگی باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود بحسب علم خلط تنقیه کنند اگر سعالی که سبب

ذات الجنب و ذات الریه و ورم کبد و صدر و ورم معده باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الجنب ورمی بود که در

عضلات ... یا در غشا مستبطن اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود در طرف یکی یا در طرف بسیار و آن

را ذات الجنب خالص گویند و اگر در حجاب حاجز مشتمل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود آن را ذات الجنب

غیر خالص گویند علامات آن تپ دائم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال ... بسیار بود و علاج آن ...

فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب سپستان بهدانه تخم خطمی سفید و آب جوشانده صاف نموده

شیره تخم کاهو ... شربت بنفشه ... اصل کرده بخورند و موم سفید و روغن گل بر آتش گداخته ...

مالند و ضماد ... بالای آن ... عنب الثعلب تخم خطمی سفید تخم کتان ... ضماد ...

... بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود ... مسهل ... مسهل بارد تنقیه کنند و در این امراض حقنه

مسهل ... و آب سرد نباید خورد و گفته اند که ماده ذات الجنب چون در چهارده روز تحلیل نشود جمع شده

ریم گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز ... نشد اکثر اندفاع آن ... باشد ... بسل میشود ...

گرم بود و حجابی که زیر اضلاع ... است و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد ...

حاجز ... باشد ذات الریه ورمی گرم بود در ریه علامات آن تپ دائم و سعال ضیق النفس ...

... ذات الصدر ورم گرم بود در حجابی که قائم صدر است ... علامات آن

تپ دائم و قلق ... ریاضت کنند ...

... ذات العرض ورمی باشد ... علامات آن

... علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است

... ذات العرض ... نباید کرد ... [illegible]

و سوختی سر نیز و رکسته و غشا ها و یا تسویه بکار رسد و چون افاقت شود علاج خفقان کنند زیره که بهره بود و ربیعی
و اگر بسبب ورد و ماشتاییکی ورد کند و اگر بسبب تپ دل سموم یا گرمی حرارت باشد علاج آن کنند چنانچه
گفته خواهد شد ضغطه قلب گاه عارض شود مریض چنان دریافت میکند که دل او می افتاد بعد از ان غشی
حقیقی می افتد و لعاب از دهن او جاری میکرد و علاج آن استفراغ سودا کنند و تقویت قلب از مفرح
حار و تریاق کبیر نمایند تقشعر قلب مرضی بود که انسان چنان دریافت میکند که کسی دل را میخراشد علاج آن
تنقیه بحصر مسهل نارد کنند و مفرح نارد و مانند آن استعمال نمایند و غذای لطیف دهند قذف قلب چنان
دریافت می شود که قلب از سینه بیرون می رود و علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج تقشعر قلب بود اقتوا
رطوبت بر قلب صاحبش را چنان دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند علاج آن بعد از
نضج از مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و مسهل زعفران و گل سرخ و مانند آن از اصمده حاره بر دل ضماد
کنند و مریض را العقد آورده بافعست و ده المسک حار مفید بود امراض معده وجع معده اگر در معده
بسبب بلغم است علامتش گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض شود علامت آن تمدد و تمدد اسفل فراقه و تشنج با
باید که تسبیح گرم کشوت تبره بادیان گلقند و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تنباکو در تحلیل ریاح معده و دوری
ریحی آن و تلطف رطوبت بلغم نه و بهین است علاج فواق و نفخ معده و جشا و تشاوب و تمطی و غشیان که هی بود
که از راه دهن سدم تود و تشاوب دهن دردد و تمطی آن باشد که بهر اعضا کشیده شود و اگر در معده بسبب
فساد غذا است باید که به آب نمک مکرر قی کنند بعد از ان سکنجبین و گلقند ممروج نموده همراه گلاب بخورند و غذا
آسیمی دهند و همین است علاج قی و هیضه و گلاب درین امراض فائده عظیم دارد و هیضه آن باشد که طعام در معده
هضم نشود و فاسد گردد و اجزاء لطیف و صافی بود قی سدم گردد و اجزاء غلیظ بود باسهال اگر ازین تدابیر مذکوره
به نشود و سنا رکی نیم ماشه نیز سفید مجوف حراشیده ده ماشه و گلقند آمیخته همراه عرق بادیان دهند یا روغن
سپید اسپغول بقدر یک تولد در عرق بادیان حل کرده بخورند و دارچینی نیم گرم کرده ضماد کنند و از سلوس گندم و نمک گرده کرده
بسیار فائده دارد و همچنین نمک سپید گرده سرگین شتر مفید بود و هرگاه صاحب هیضه را که اندک قی شده و تشنگی پیدا شده
و دهان خشک شده باید که شاهها و یا نیشوبه و تسومات سایر سه بکار رسند و پا ها به چل در پائی و دعوه مهلیب چوب دار
سهمی بقدر یک ماشه در گلاب سائیده در حلق چکاند فائده بلیغ می نماید و همچنین تریاق فاروق دو سه بیشتر
استعمال پل فرنگست چون ازان بقدر یکماشه در گلاب سائیده بدهند نیز فائده میکند و الله شریف د تالیف

ودر خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد باشد دواء المسک حار مفید بود و دیگر جمیع ملینات سودا
و روغن سوسن و ورق بر سینه ضماد کنند و اگر تنقیه خلطی از اخلاط حاجت آید مسهل طوریکه در مالیخولیا گذشت
بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید بود اینجا نیز نفع آید پس از آن ماء الجبن و شیر تازه و ماء الحیات و غیره و اگر از مشارکت
معده بود اصلاح معده گلقند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورد و تنقیه معده بحسب غلبه
خلط نماید و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج عضو کنند و اگر بسبب کثرت سوء هضم و استفراغ و سرعت الهضم و ریاضت [illegible]
اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل به آسایش و تنعم و استحمام نماید و طریق دادن ماء الجبن این است که بگیرند
شیر حیوان سرخ رنگ در ظرف قلعی دار اندازند بر آتش دو سه جوش دهند و در کمال جوش سرکه اندازند و دانه
انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهند تا آب کبود برآید و شربت نیلوفر داخل نموده بجوشانند و از صافی تولیه شروع کنند
و تا یک رطل رسانند و تا ده سیزده روز همین قدر دارند بعد از آن یک پاس تولیه و دو دو تولیه هر روز زیاده کنند و در روز
نهم و دهم و یکی از ایام مسهل سفوف بیداده باشند بعد از آن بدستور هر روز کم نماید و دادن مسهل در روز زیاده و کم
به رای طبیب است و نیز یک نیم رطل کم و زیاده دادن به اعتبار طبیب است و در اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز
از لبنیات و مخللات و حلویات و حموضات شدیده و از بقولات لازم دانند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات شاقه
واجب شمارند و در صورت کثرت ماده مسهل فلوس تمر هندی و شیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز افزوده شود و بعد
آن این سفوف بدهند صفت سفوف ساذجی افتیمون از هر یک پنج درم ترنجبین سفید مجوف حجر ارمنی پنج درم
غاریقون سه درم سفید لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم پوست هلیله زرد هلیله
کابلی و بسفایج مستقی ریوند چینی از هر یک پنج درم اسطوخودوس دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت از سه ماشه
تا یک تولیه و بعد از آن حب یا شوربا یا خشکه یا نان روغنی یا شوربا و این است ترکیب آن ترتیب دادن ماء الجبن سکنجبین مفید
و مسهل فلوس و دیگر استعمال نمایند ترکیب ساختن ماء الخیار بگیرند خیار تازه و از سرکه [illegible]
پس در گل زرد و یا آرد و که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن فرو نشسته
باشد بدارند تا بریان شود وقت صبح از تنور بیرون آورده گل با خمیر دور کرده سر آن بریده بفشارند و آب که برآید
صاف نموده همراه شربت نیلوفر بدهند تا یک رطل رسانند این است ترکیب ساختن و دادن ماء القرع و آن
بمنافع ماء الخیار است لیکن از آن کم دارد و تحلیل بصعوبت شود غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه
معطل شوند علاج آن بستن اطراف و تحت مالیدن آن و بوئیدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روی زنند

سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد بعد از نضج ارسال حار تنقیه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق
سرودیطوس خورد و تیز شربت راسات و یا گلقند بسیار نفع است آنکه اسنی سرمروق و آب عنب الثعلب سرمروق
و یا آب بادیان سرمروق یا گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل یا سرکه فائده میکند و همچنین روغن یاسمین و روغن
سیدانجیر و چون زعفران صبر از هر یک یکدرم افسنتین سنبل الطیب هر یک یکدرم نیم یک سوده با آب گرم ضماد کنند برای
اورام صلبه معده و جگر نظیر است و اگر سنبل الطیب و تخم کتان مصطکی قرطم مقل حیلی مرغ و مغز ساق گاو
روغن گل و موم سرخ مرهم ساخته بر معده ضماد کنند برای اورام سوداوی بسیار نافع بود و بعد آن سخنی مناسب بود
و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه کوه سیر منقی و یا اندک کهچڑی مونگ و در عضلات معده را اینچنین علاج است
شهوة کلبی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ حریص بر ماکولات بود و هر چند خورد سیر نگردد و اگر آن بسبب
سوء المزاج بارد بود که معده را لطیف گرداند علاج میباید که جوارشهای گرم مانند جوارش مصطکی و جوارش کمونی
و جوارش عود و عود مصطکی و انیسون زیره نانخواه خائیدن نافع بود و از سنبل الطیب قرنفل جوزبوا گلسرخ
مرهم معده ضماد کنند و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع گردد علامت آن ترشی دهن و حشا بود علاج آن
بعد از قی و تنقیه مسهل گرم و حب ایارج باشد علاج سوء المزاج بارد است و شراب حلو و مثلث بسیار خوردن
بسیار نافع بود از اشیای حامضه و مالحه و حامضه احتراز نماید و اگر بسبب یا فی الصماب سوء المزاج معده باشد
و علامت آن لذع شدید معده باشد که بعد از خوردن ساکن شود و حرقت معده تشنگی بود
علاج آن فصد باسلیق کند و تنقیه سوداء بطوریکه در مالیخولیا گفته شد باید کرد و بعد از تقویت معده تناول
و اگر بسبب جبلت بود تقلیل و اخراج آن کنند چنانچه می آید و اگر بسبب تحلل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل
اغذیه غلیظه مانند هریسه و کله و پاچه و گوشت گاو در روز سی اندک اندک چند دفعه خورده و در آب سرد
نشاند شهوة البقری و آن گرسنگی اعضا و یا سیری معده و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسی را که
سرمای سخت سرد شود حادث شود و علامت آن لاغری بدن و عدم اشتها بود و احیانا غشی نیز
سرد و وقت مفرط که معده عارض شود و علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه
و آب ترکه ده تخور رود و بعد از سیر اطعمه تناول نماید شدید سوء المزاج بارد که در شهوة کلبی گذشت و گاهی
بسبب بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و گل سرخ سنبل الطیب مصطکی عود
را بکوبند و در گلاب آمیخته بر معده ضماد کنند و گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود

میخواهید که راقم در بهشتم دو روز شکم تقدیر داشته و کم و زیاده از آن در گلاب سائیده استعمال نموده نفع کلی بخشید
در سفری طعام نفخ کرداشته بود هیچکس صلاح آن طعام را خورده بهم اتفاق کرده هیچ سده بر استغنای
لحیه اثر کدورت و تیرگی ظاهر شده بود و دیگر همراه بود الدیاحد غفر الله له پیتیا را در گلاب سائیده ما دران
مختلفه استعمال نموده نفع کلی بخشیده و انجیب نگیرد قرنفل در سطح خس مانده چنانچه تر قرنفل اندکی بیرون
باشد و تمام قرنفل در سیب داخل شود و بپزند و زین طور گذارد و این قرنفل برای تحصیل وجع نواد و تقویت معده
بیعدیل است و همچنین آن سیب سیر اندکی آن سیب سائیده اطعال اکثر عارض میشود اگر مجبور است نفع دارد و
درین امراض هر گاه ابدا نصح ترتیب حاجت آید بل حاجت تنقیه کند و اگر در معده طعام مستحیل بفساد شود و سبب
مزاج و عوارض دیگر هم منضم باشد علاج آن بعد از فی از شربت انار و سکنجبین و دیگر مفردات کند و اگر در معده
خلط حار لذاع باشد شیره آلو بخارا شیره زرشک در عرقیات سر آورده سکنجبین شربت انار داخل نموده دهد و بعد
نضج از مسهل بار و تنقیه سازد و گلاب اگر هم بوده بار چه بآن تر کرده تکمید کند او را هم معده اگر به حار باشد
علامت آن تپ و تشنگی و قی و التهاب معده بوده و آن خصوصا وقتیکه کمتر گردد و هم ظاهر و علاج معده پاکیزه
کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات سر آورده شربت بنفشه کاسنی داخل کرده بخورد و اگر حرارت
زیاده باشد و آن شربت هم مضایقه ندارد و تعلیل غذا نماید و اعدیه بارده که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت
تنقیه شود بعد از نضج از مسهل باد تنقیه کند و مسهل قوی و قی درین مناسب نبود و آنچه در اطلیه و تسمید باشد
این غرض باید کرد که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشد بعد آنکه اند که هر گاه ادویه محلله و عضو شریف و
رئیس استعمال نمایند باید که ادویه قابضه همراه باشد یا خلال قوت عضو نگردد و ده را شد آ و رهم حسن کاسنی
درست له سبت کرده و گلاب و آب عنب الثعلب سبز و یا آب کشنیز سبز بیارد و معده ضمادکنند و بعد از آن
خطمی و ... و گلاب و آب کاسنی بعد از آن خطمی و رنگ حلبه و ... آرد جو و ... ساشند آن ... کنند بعد تنقیه
تخم آب کاسنی سبز برف و آب عنب الثعلب سبز مروق یا شربت ... و یا شربت ... و خاکسی خود و در هم
اشنا سکنجبین را استعمال نماید و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع گردد و ... و در د تمدد کند آن وقت ضماد
تخم مرو تخم خطمی ... برگ ... نکوشده با شیر زنان دهند تا نضج یابد و علامت نضج آنست که تپ و درد ساکن شود
و آن ... وقت شیر تازه و آب ... سگرم خورد و شکم از دست ... تا ورم منفجر شود و علامت آن سر آمدن مده خون باشد یا
... و آمدن ... ار القسل ... یا اشکم ... و یا ... شود ... گاه که شکم از مده پاک شود ادویه مدمله مانند مرهم الاحمرین کنند و گل ارمنی

بعد از مسهل ایارج فیقرا و تنقیه کند و قی که بسبب انصباب مواد از جگر و طحال و مراره باشد علامت او آنست که این
واجی همیشه نباشد بلکه بعد از قی یا انصباب مواد دیگر به معده ساکن شود علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو کند
بیت معده سیر نباید و قی که بسبب ضعف معده بود علامت او درکتب معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود
بسبب قروح و بثور معده بود اول با مسهل و مادر شکم ... بعد از آن علاج نفث الدم کنند و گاه باشد که حرکت
عضوی در معده منتصب شود بسبب سردی آن ... آن عطش و عرق سرد و لرزه بود و علاج آن
قم شلت دلو ... در آب خوشا ... اصل کند ... بسبب مزاج ... حیوانات
... پیر پایه مرگوش خورد و ... علاج ... **فواق** یعنی هکی اگر بسبب آن مثل ...
و علاج قی کند و اگر بسبب سوء المزاج حار و معده ... باشد ... آن زدن
... و گرسنگی و تشنگی ... اگر ... بسیار مفید بود و اگر بسبب ... دل
بیاری ... عاجل شود ... اگر ... و یا بعد از ...
... علاج آن ... و اگر بسبب ... علاج در هم
کنند **نقصان شهوت** یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم ... باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی
سوداوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار ... باشد علامت آن ... و کراهیت ... باشد
سوء المزاج بارد ... باشد علامت آن ... طبیعت بود و علاج آن ... تنقیه باشد علاج
... شهوت بود که ... و ... **جوارش** ... استعمال کند صفت
ارش مصطگی که برای ... معده ... مفید بود مصطگی مثقال ...
سکر سفید ... ادویه ... صفت **جوارش عود** و تقویت معده و ازاله رطوبت
کنند قاقلیه ... تحلیل ... هر یک ... عود قرنفل هر یک ... و با عسل ...
... صفت جوارش آمله معده را قوت دهد و اشتها آورد ...
... دل را قوت دهد و اسهال ... معده ... صفت آن
... مثقال ... سفید ... پوست ...
... مثقال ... هر یک ... مثقال ...
... هر یک ... آب ... هر یک ... ادویه ... دستور ...

و علامت آن تشنگی و قبض طبیعت بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج آن وقت اما [illegible]
زرشک و گلاب عرق کیوره برآورده شربت انار و سکنجبین داخل کرده بخورد و هرگاه گرسنه شود همان وقت غذا بخورد
و غذا نان که در آب انار و سیب تر کرده باشند بخورد و فساد شهوة علاج شهوة گل و سلح و انگشت و گچ و مانند آن باشد علاج
اجتماع شهوة کلبی که سبب آن بلغم حامض باشد باید که و خائیدن [illegible] چوزه مرغ بریان مفید بود و عطش مفرط اگر
بسبب اجتماع خلط در معده باشد علامت او آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آنچه
ساکن شود و در [illegible] سکنجبین ترش باشد و این را عطش کاذب گویند علاج آن از آب نمک قی کنند و سکنجبین عسل
و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نماید و از غذای مولد بلغم احتراز نماید و بعد از تصحیح از مسهل حاجت تنقیه کند
و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه در تب‌ها باشد و بسبب حرارت معده و تناول چیزهای گرم و تیز و شیرین تیز بود علاج
ماء الشعیر و شیره تخم کدو و شیره [illegible] لعاب اسبغول با سکنجبین بخورد و اگر بسبب حرارت صدر و ریه باشد علامت او
آنست که هوای سرد زیاده از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاده تسکین می‌یابد
علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه که در قرابادین [illegible] آورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورد و خیار و کدو و صندل و
نیلوفر سوده و صندل و گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ لزج حادث گردد و باشد
از خوردن ماهی تشنگی پیدا شود علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم باشد سکنجبین با آب نیم گرم [illegible] شود و اگر [illegible]
تشنگی حادث شود آب برف نخورد و شیره زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی عمل
مسهل حادث شود [illegible] دهان خشک [illegible] آب انار یا آب غوره [illegible] بخورد و [illegible] قی کنند [illegible]
باشد که از معده حادث شود از برای دفع چیزی که در وی باشد و ماده آن در جوف معده باشد و [illegible] باشد که از
معده بی آنکه چیزی دفع باشد و ماده آن داخل جرم معده باشد [illegible] تقاضای معده است برای [illegible]
بی حرکت [illegible] مطعوم [illegible] باشد حادث شود و اگر سبب این امراض بلغم یا سودا بود علامت آن [illegible]
[illegible] و قلت تشنگی بود علاج آن از نمک آب نیم گرم و تخم ترب و عسل مکرر قی کنند بعد از آن مصطگی پوست
ترنج هر یک [illegible] سائیده در گلقند آمیخته تناول نماید و مصطگی و سنبل الطیب عود و پوست ترنج در سرکه و گلاب سائیده
بر معده ضماد کنند و جوارش کمونی و دواء المسک خورد و اگر قبض طبیعت باشد از شیاف ملائم کنند و اگر بسبب صفرا بود
علامت آن تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی بود علاج آن از آب نیم گرم و سکنجبین مکرر قی کنند و سماق
زرشک سائیده در سکنجبین و شربت انار آمیخته بخورد و صندل زرد و [illegible] سماق با سرکه و گلاب سائیده بر معده ضماد

باز بعد از آن باید که بر معده علاج کنند و اگر سبب دیدان باشد علاج آن تنقیه کنند بعد از آن بدان قتل کرده بیرون
اگر حرقت معده یا بسبب تناول غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت
تخمه بعد اعادت شود و در حلق معده تسکین یابد علاج آن تخم ترب عسل و نمک در آب گرم نوشیده قی کنند و غذا اسکنه
خورند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده پیدا شود
و این در حالت صحا عادت شود و بخوردن غذا ساکن گردد و علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند و هلیله مربی
آمله مربی و مانند آن بخورند و به مقوی معده ضماد کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا ترش شود و در روغن حل کرده بعد از
یک شب از یک وقیه تا یک رطل از آن بنوشند از برای التهاب مفرط معده تشنگی و قی صفراوی و اسهال صفراوی می آید
وجع الفؤاد و ورم معده باشد چون حاصل شود شدت درد و غشی شدید و سردی اطراف بود و اگر بسبب حرارت
باشد علامت آن تشنگی و خشکی دهن [illegible] بود و علاج آن شیره زرشک و گلاب و عرق گاوزبان بیاورده
سکنجبین و شربت لیمو داخل کرده بخورند و روغن سرد کرده مفید بود و اکثر بسبب انصباب صفرا پیدا شود
چنانچه وقت گرسنگی درد پیدا شود بدان اتفاق می افتد علامت آن علامات مذکوره و زردی زبان و تلخی دهن بود و علاج
آن فصد باسلیق کنند و شیر خشت و تمر هندی [illegible] اما آب انار و غوره بخورند و صندل سفید و گل سرخ و طباشیر و سماق و گلاب
و آب اسبغول سائیده بر فم معده ضماد کنند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر مرض مهلت دهد با سکنجبین آب گرم
قی کنند و از مسهل حار تنقیه نمایند و [illegible] و دیگر حوائج گرم بخورند و بعد از نضج به مسهل حار تنقیه کنند و مالیدن
روغن گلاب شدید المنفعت است و از قرص طباشیر ساخته همراه شیر [illegible] صبح و شام بخورد و بسیار مفید بود صفت
سکنجبین که دفع صفرا و بلغم نماید قند سفید یک آثار در دیگ کنند و دو آثار سرکه صاف بران بریزند و بقوام آورده یک
اوقیه گلاب بر سر آن ریخته فرود گیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی شود و اگر بجای سرکه آب لیمو اندازند شربت لیمو
شود و طریق ساختن شربت حماض و [illegible] نیز چنین باشد امراض جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و فساد
رنگ بود و اسهال شبیه بغساله گوشت بود و در صلع آخرین از جا [illegible] بود و اکثر بسبب [illegible] و رطوبت پیدا شود علاج آن
مثل علاج استسقا کنند سده جگر بسبب اخلاط غلیظه لزجه باشد علامت آن ثقل جگر [illegible] در دو تپ بود و اگر حار
منعقد باشد [illegible] بود و علاج آن بعد از نضج از مسهل و حقنه حار تنقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد آب کاسنی [illegible]
شربت دینار و سکنجبین [illegible] از ملطفات [illegible] و [illegible] با آب کاسنی [illegible] کنند و اگر با سده اسهال بود احتباس
از قوا [illegible] آب کاسنی [illegible] با شربت آن مناسب و علاج سده [illegible]

و چون [illegible] بگذارد و خاکستر گرم این را نگاه دارند مادامی که آرد بالا آ[ید]

سرخ گردد [illegible] بریان [illegible] و در تقویت معده غایت قوی الاثر است و سکنجبین حامض علاج است و او در مستعمل

تقویت معده [illegible] سبب سوء [illegible] ضعف معده ماشد علامت او آنست

که [illegible] هرگاه [illegible] اشتها گردد و در این قسم طحال بزرگ باشد علاج

آن تفتیح مسالک طحال [illegible] از تخم ترش [illegible] و سکنجبین عسلی

و [illegible] مانده [illegible] آن مانند [illegible] و اگر سبب [illegible] از اخلاط بود تقلیل غذا کند و کم

[illegible] معده آن مانند علاج استسقا کند ضعف هضم عبارت از آنست که غذا در

معده [illegible] تا زمان دراز [illegible] طعام و ریاضت کند سوء هضم عبارت است

از [illegible] معده [illegible] علامت آن [illegible] و غثیان و حرقت معده بود تخمه

عبارت از آنست [illegible] علاج نقصان شهوت که سبب آن

سوء المزاج [illegible] علاج آن [illegible] و اگر سبب آن ضعف جرم

معده [illegible] آنست [illegible] علاج آن تقویت معده بود [illegible] حاره انقلاب معده

او آنست که [illegible] و فرق [illegible] ایلاوس آنست که ایلاوس [illegible]

[illegible] لعاب [illegible] در

[illegible] علاج این مانند علاج [illegible] است کرب و قلق معده

هرگاه عارض شود [illegible] اکثر ماده این مرض حار می باشد علاج آن از سکنجبین

آب [illegible] سکنجبین [illegible] پوست [illegible] و صندل و گل سرخ

[illegible] مسهل [illegible] و اگر بارد باشد آب [illegible]

[illegible] سکنجبین عسلی تناول کند روغن مصطکی

[illegible] رطل [illegible] رطل آب [illegible] تا آب [illegible]

روغن بماند [illegible] اختلاج معده وقتی که اختلاج معده

[illegible] بود و اکثر سبب ماده بارد باشد که در معده جمع شود یا از

[illegible] علاج آن اول ریاضت کند که از اخلاط [illegible] و یا از خلط

که به را گریه فلان شاه زاده سرگردان گشته است و نفس و تنگی پیدا کرده بود رجوع آن اطفال بسیار حال نمودند معلوم شد که ابرو و نیز
تشنج ایشان طور شصت پیدا شد و سایکی نفس طاقت جواب پیدا کرده و والد مغفور فرمودند که این حالات فقط بسبب نیم تا شد
مانند این دیگر خواهد بود چون آن را پسر را سلا کرده بطرف جگر ملاحظه کرده در یک دو محدب جگر ورم معلوم شد والد مرحوم چون
در معالجه پیدا داشت هر گاه جری نگاه نمی کسی را در خط طبیب مطلع نشاخت بعد از ملاحظه هر چند در فال خامه ریض جمع آمده
که شما ب الیشان معالجه کنند قبول نکرد در حوالی در جامه و قت شب آورده و فرمودند که در معالجه فلان تحصیل از معالج
بسیار عاجلی واقع شد حالا حالت بدار دو در چند روز هلاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفل چهار ساله
در ورم جگر مبتلا شد چون به احقر آورده بعد از احوال در یافتم که در محدب جگر ورم است علاج آن از مدرات نمودم
بعد از چندی مدرات را تشنه را آب کاسنی سبز مروق تر کرده صبح نالیده صاف نموده شربت سرور و سکنجبین داخل کرده
ادهم گاهی قرص ریوند هم دیگر کیسه اضافه می نمودم هر گاه که مائل شد و حرف اشتها زیاد سهل بکار
ادهم جیدان فائده نکرد و مدرات مدت مدید علاج آن کردم چون از زیاده حرارت زائل شد و موسم سرما
آمد شیر شتر هم ادهم بعد از آن گلقند و شربت دینار گاهی تنها و گاهی همراه شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات
تا ملله الحرارة میداد هم در مدت اریں تدریج صحت یافت و تا حال به صحت است مقصود از این حکایات محض فائده انام است
حصاة جگر سنگ که در جگر پیدا میشود علامت آن آنست که همیشه قی کند و درد بحس در جگر معلوم شود و بدون ورم
و علامت آن هر گاه فصد کنند و خون ریگ می آید علاج آن باید که پاره پاره کنند و از مدرات مدرول آرد تا نتیجه
در عضلات گرده و مثانه می آید سوء القنیه مقدمه استسقا است علاج آن ضعف علاج استسقا بود استسقا آن
ماده باشد که در خلل اعضا مستقر میشود و سبب آن ضعف کبد ... مزاج آن باشد و آن سه قسم است اول لحمی
و علامت آن تهیج جمیع اعضا بود دوم زقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم و در جستیدگی پوست آن شکم سهل و شکم
بود چون دست بر آن بسیار پیدا شود از آن آواز آید سوم طبلی علامت آن بزرگی شکم که با آن ثقل باشد و آواز
ناف بود چون دست بر شکم رسد آواز طبل آید علاج لحمی آن کنند و اکتفا بر آب کمی نماید و اگر هو اندا مشتهی باشد بگو
خورد و آب عرق عنب الثعلب با آب کاسنی تا ناشتا اندک اندک بنوشد و سیدالورد و مانند آن همراه شیره عنب الثعلب
و شیره تخم کشوث و شربت دینار و مانند گلقند و شربت نیلوفری بخورد و شیر شتر با ساتت و با همراه شربت نیلوفری یا
شربت دینار بسیار مفید بود و گاهی سیدالورد و مانند آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار درم
شروع کنند و بعد از آن بهمین قدر اکتفا کنند و بعد از آن هر روز یک یک دام سیر افزاید تا یک رطل بنهایت ده رطل رساند

واگر جانب محدب جگر باشد بول اندک و رقیق بود علاج آن مدرات باشد تخم کرفس انیسون بادیان بیخ کاسنی
با سکنجبین بزوری و شربت دینار و شربت ... در مرض مفید است و اگر حرارت هم باشد شیره تخم خیارین
تخم کاسنی تخم خربزه تخم کدو شیرین با سداب با سکنجبین بخورد و قرص زرشک یا آب کاسنی سبز و روق و سکنجبین بزوری معتدل
بزوری تناول نماید و قرص ... بسیار مفید بود **سکنجبین بزوری معتدل** که سده جگر و سپرز بکشاید و تپهای
مرکبه دور نماید و بول براند صفت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم سنبل الطیب بیست درم همه کوفته
در سه رطل آب بیست ... بجوشانند تا به ... بعد از آن بجوشانند تا سه رطل مالیده وصاف نموده با یک ... سکنجبین
شود ... صفت **قرص ورد** گل سرخ هفت درم عصاره غافث طباشیر رب السوس از هر یک ... درم کوفته
و ... آب ... اسپات ... **نسخه جگر** علاج آن مثل علاج ... بعد بود جمیع ... محلله
مفید بود و شراب ... بسیار ... **اورام جگر** اکثر آن ... باشد علامات آن ثقل و
سوزش و ... جگر و ثقل ... بود و علاج او ... باسلیق یا ... اندام ... بعد آن اگر ورم ... جگر باشد
علامات آن با علامات مذکور ... قبض طبیعت بود علاج آن مانند علاج ورم معده بود و اگر ورم محدب جگر باشد علامت
آن سعال و ضیق النفس باشد و احتباس بول جانب راست ... آخر ... ورم محسوس شود در علاج
آن ... علاج ... سکنجبین ... ورم جگر بسیار ... بود
... و تدبیر آن ... ورم معده گفته شد و در ورم جگر ... که طبیعت قبض شود و افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه ... استعمال ... تا ... ادویه
محلله که استعمال ... ادویه ... تا قوت عضو تحلیل ... باید که مبالغه ... جگر نماید زیرا که
منجر باستسقا خواهد شد ... جگر که ... خواهد گردید و این قوانین ... ملحوظ دارند و مسهلات و
... اورام جگر استعمال ... تخم کاسنی ... التهاب ... آن
و آب ... التهاب ... و ... اکلیل الملک ... زعفران
زیاده کنند ... وقت ... اختلاط ... زعفران ... التهاب ... اطبای زمانه
... علاج ... مریض ... بسیار ... آب ... ورم جگر شد
... مریض ... این مرض است
... علاج ... مریض ... تشریف ... عیادت تشریف ...

... شیرین عاجت تخم کشوث ده لک مغسول مقشر تخم کاسنی تخم کرفس راوند طویل حب بلسان عود صرف از هر یک یک درم
... گل سرخ راسیه ادویه با عسل سه وزن ادویه بقوام آرند شربت از یک درم تا دو درم **شربت دینار** طبع را نرم
ورفع حمیات عفونت کند وسده ها را از کبد بکشاید وسوء القنیه واستسقا ... را نافع بود ورم معده وجگر ورحم
را ساکن کند وادرار بول نماید **صفت آن** تخم کاسنی عصاره گل سرخ هر یک بیست درم پوست بیخ کاسنی چهل درم
گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده
با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده بمقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بر سر ... زنند
تا نیکو مخلوط گردد **صفت کلکلانج بارد** باد ریون که بهفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده باشند
... هلیله زرد از هر یک ... درم عصاره افسنتین سه درم ... سوس گل سرخ تخم کاسنی تخم خربوزه رب السوس
از هر یک دو درم ... ملوس ... از هر یک ... درم ... ملوس ... را در آب ... حل کرده صاف نموده
بقوام آرند ... دیگر ... حب ساخته ... از دو درم تا چهار درم **حب اکبر** از مجربات حکیم
... است ... استسقا طلبی تلیین و تحلیل و ادرار ... آن مجرب است **صفت**
آن ... گل ... هر یک سه درم ... با آب ... چون ... آید ...
... درم ... گرم ... کرده صاف نموده ... گردد ... روغن گل ... روغن ...
... **فائده** در استسقا که آب ... باید که در تمام روز ...
... از حال صحت ... باید که ... و ... ادویه ... معمول استاد
... که اگر ... گوشت ... گفته اند که اگر ... نان خشک ... بود و اگر ...
... و آب ... تپ ... است ... گاه گاه ... نیز ... ماست ... در ... تنقیه
... قوت ... ماسد آن ... ماء ... امثال آن ... در طبلی ... تنقیه تحلیل
... کوشند ... ماسد آن ... کنند ... باشد باید که بسیار ...
... واگر تعریق حاجت افتد ... روغن ... طلا ... ورحمام ... ودر تنور
... عرق ... آرد ... که آید ... وطریق ... آنست که مریض ... د ...
... گرم ... وچون ... سرد ... دیگر ... تا که سرد ... کند واگر ... عضو ... شد ...
... ناپیه ... آفتاب ... گرم ... آب ...

دادن عمل روده یا کم و زیاده موقوف بر رای طبیب است و قول شیخ الرئیس که رسیده هر گاه که تشنگی شروع کند بشود

در بعد اکل باید کرد تا آنکه گوشت نیم باشد و اعراض تشنگی شود دادن شیر جایز نیست و قلیلی شیر دوشیده شود

کو رسید و الرشریف این شعوف بقول ... همراه شیر استعمال بهتر بود صفت آش عصاره

عارقون برهم سعید ... سعید گلسنگ هر یک یکماشه ... سائیده بلیله کابلی از هر یک دو ماشه ...

سازند حالمه یک خوراک ست و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود دهد و نیز نافع ست و گفته اند که

گوشت موش صحرائی را خشک کرده بکوبند و ... بدهند استسقا لحمی را نافع بود و از عنب الثعلب خشک ...

مسهل الطبیب در آب عنب الثعلب سرسائیده صاف کنند و اگر با استسقا حرارت باشد قرص تباشیر و کاکنج با ... آب

کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق با شربت بزوری یا ... باید داد و ... که عنب الثعلب ...

ترکیب ساختن انیست که بگیرند برگ کاسنی سبز ... کنند ... و آب ... در ظرف قلعی ...

بر آتش ضعیف گذارند تا مثل شیر بریده شود بار صاف نموده بکار برند و همچنین ترکیب ساختن عنب الثعلب سبز است

و ترکیب دادن و قدر شربت آن مانند شیر ... است مگر مسهل ...

و اگر در استسقا اسهال هم باشد آب بارتنگ سبز مروق و یا ... شیر ... بارتنگ ... و ترکیب ساختن

و دادن آن مانند عنب الثعلب سبز است و اگر درین اعراض حاجت تنقیه شود بعد از ... از مسهل گرم تنقیه کنند

بعد از ان تدبیر ... بکار برند و در استسقای طبلی که با حرارت ... که ماده آن حار باشد تنقیه ...

تحلیل الحراره کنند بعد از ان قرص زرشک کاکنج با آب کاسنی مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند

... در طبلی مفید بود و در وقتی بعضی شکم را ... شق ... و این عمل خطرناک بود و عورتی را استسقا

... عارض شده شدت بسیار نموده بود و شکم بسیار کلان شده ... قریب ... گشته رطوبت

بسیار ... کلی حاصل شد قرشی از شیخ نقل کرده که ... را استسقای با حرارت

عارض شده بود ... رسیده آن ... اما ... افراط کرد که ذکر آن ...

[illegible] ... استسقا نافع بود و ریاضات معتدله و سوار شدن

در کشتی و نشستن در آفتاب و ...

بسیار فائده میکند ... استسقا

... شکم ... اسهال بود صفت ... الطیب ...

از بخارات باشد پس شیر شتر و شیرخشت تناول کنند و ماء الاصول مطبوخ شده افسنتین با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج
صحت طحال و شیوه آن تا است یعنی جگر و سپرز آن کند و همچنین در علاج سپرز و طحال باعتبار قوت و ضعف است زیرا که
مهما امکن سپرز و جگر را استعمال ادویه حاره مثل سرکه شدید نیست و گاه باشد که در طحال سنگ متولد شود و علامت آن
درد و ثقل در طحال بود بریکس در مقعد و بول خون لو اسپیره بیرون آید و خلخلی در جگر و گرده و مثانه باشد علاج آن مانند
سنگ گرده و مثانه کنند و اگر سبب سپرز سیه بود **قی ان اسود** و تیره رنگ بسیاهی باشد علاج آن بعد از تنقیه اسهال
از دست جب آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق با سکنجبین بزوری شربت دیار خورند و تنقیه شود و اگر سود
ماء الجبن استعمال نمایند و آنچه در ماده گذشت عمل آرند و اگر سبب ضعف طحال باشد علامت آن قی و اسهال بود
و سقوط اشتها و کم درد و خشم بود و اگر سبب آن سبب حرارت [illegible] باشد علاج شیره تخم کشوث شیره انیسون از هر یک
سه ماشه همراه گلقند و شربت بزوری خورند و ضماد کل و قرص کبر باشد آن که مقوی طحال اند همراه [illegible] و استعمال کنند و رق
گل و حل با سکنجبین و مصطکی بکوبند و با سرکه و آب عنب الثعلب ضماد کنند **اعراض امعاء اسهال** یا از تحلیلات اورد
سیاه شد و یا از امعاء اما آنچه از امعا و لاحقی باشد یا بسبب غذا است که تغیر از استمرا و یا زیاده از اشتها خورده شود
یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود حاصل گردد و یا بسبب غذای لزج مزلق باشد و یا بسبب غذای
کریه الطعم باشد و یا بسبب [illegible] لود و یا بسبب اسهال بسیار خواستیده شود و علاج آن علاج تخمه کنند و تدبیری که در
تخمه گذشت بکار برد و بعد ازان تخم خورند موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا باشد
یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود و اگر دماغ باشد که نزلات ازان به معده انحدار شود و علامتش
آنست که بعد از خواب طویل حادث شود یا علامات نزله و فساد مزاج دماغ بود علاج بحسب علت خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل
مزاج و منع نزلات نمایند چنانچه در سر گذشته شد و بسیار خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را ذرب
حلقه گویند و علامت او آنست که گاهی اسهال زیاده و گاهی کم و گاهی هضم و گاه فاسد باشد علاج جوارش مصطکی و جوارش
عود و ماشه آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره و اسپغول در عرق بادیان آورده به شیرین [illegible]
داخل کرده بخورند و ضماد که در قی گذشت بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطکی نیز مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود
عقاقیل [illegible] باید و بعد از [illegible] اسهال [illegible] تنقیه کنند. گاهی بسبب انصباب صفرا بمعده باشد و این چنین
[illegible] صفرا [illegible] اسهال صفراوی و التهاب و عطش باشد و صفرت [illegible]
[illegible] شربت [illegible] کنند بعد ازان قرص [illegible]

در آب وارد بجای آب در ناسور ریزند و اگر بجای آب آب مطبوخ کسنر که آب صد حصه بود و سرکه یک حصه بهر دو را
بجوشانند تا سوم حصه بماند بمریض داده باشند بسیار نافع بود **مرض مراره** بقول اصغر مرضی بود که تشنج و تمام بدن
در آن زرد شود علاج آن قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری با سکنجبین
بزوری دهند و تنقیه صفرا نمایند و گوشت وحوش صحرائی را چون خشک کرده باریک کوفته بخورد نافع بود و گفته اند
که حراطین را خشک کرده و سائیده بدهند فی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و بید لی آن بالخاصیت فائده میکند
برگ حنا یکم کوفته در آب شب تر کرده صباح آن آب صاف بنوشند تا یک هفته از ره آید قال مجرب نوشته اند تسعط
بعصاره چقندر زردی رو دهیکند زردی چشم و اگر سلوس بخود چهار درام شب در آب تر کرده صباح زلال آن گرفته بقدر
نبات شیرین کرده بخوردن صاحب یرقان دهند نفع میکند **ورم طحال** اکثرا ورم طحال بلغمی باشد و اگر
ورم حار باشد و رامد که بمدت صلب میگردد و علاج فصد باسلیق و با ایلم از دست چپ کنند و بعد از تنقیه سقه ده دا
نمایند بعد آن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری بنفشه دهند و با ادهن بر
بافسنت و قرص کبر ... باقی کبر با تیبر شتر فائده عظیم دارد و اکثر با سرکه و عسل با سرکه و با گل با سرکه هم طحال را ... بر طحال
مجرب است شیخ بوعلی سینا است که چون مریض صبح سه کف از بول خود بخورد در کشت روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق
سپار عسل بر طحال ... روز ورم را زائل کرداند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست کدو ... با سکنجبین و
تخم خرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق گندهک بقدر یک سرخ بنهایت چهار سرخ در آب آمیخته بنوشند برای
تحلیل صلابت سپرز ... انتها نظیر است و سهاگه یک حصه ... سه حصه کوفته و بیخته بقدر یک ماشه بخورد و سکنجبین بوساد
بعد هم با آب ... بنوشند و ... مساوی الوزن کوفته گرم کرده بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن بعد طعام خوردن ظهر
چوب پیچ کر بسیار نفع میکند و خوردن روباه بسکنجبین نیز نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و این ضماد معمول است
صفت آن آرد جو عنب الثعلب چوب انگور خشک کرده سوخته مقل مالوبه اکلیل الملک اشق چوب جهاؤ
در آب برگ جهاؤ و سرکه نیز و آب عنب الثعلب نیز سائیده ضماد کنند **صفت قرص کبر** پوست بیخ کبر اشق
از هر یک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در سرکه حل کنند و باقی
ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته قرص سازند و از برای اوجاع طحال و تفتیح سده نیز نافع بود و گاهی ورم صلب
طحال جمع شود و منفجر گردد و علامت آن آنست که درد شدید و تحس در طحال بود و در بول آید و مدتی بود و ما شد
که ورم درقی و اسهال بیرون آید علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن

و تسکین جگر از او دوائیکه بسیار خالص باشد باید نمود مثل شیرهٔ صندل و شیرهٔ عناب و شیرهٔ خشخاش با شکر و شربت
انار خورند و اما اسهالی که بسبب ضعف جگر باشد و دیگر بسبب سده آن باشد چنانکه بسبب التهاب و ورم جگر باشد علاج
آنها گفته شد و اگر از امعا بود علامت او آنست علاطه که سطح گرد و مختلط با براز بود و آن اگر با سحج باشد علامت آن
که تشنگی و پیچیدگی در امعا بود و سحج آنست که اخلاط حاده مراریه که با امعا رسیده در امعا خراشیده شود و آن اخلاط خراشیده
یا صفرا بود که بر امعا میرسد و صفرا قرحه ریزه ریزه بیرون میکند و علامت او آنست که صفرا مختلط با براز و خراش امعا
بر آید و لذع مقعد نماید و اسلم قرحه آنست که در امعا اخلاط باشد و علامت او آنست که در زیر ناف بود و خراش امعا علاطه
بر آید و در دماسیدت سازند و اگر در امعا دقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد و خراش امعا رقیق آید علاج اگر ماده
در امعا اخلاط باشد تنقیه صفرا از حقنه بارده مناسب بود و اگر در امعا دقاق باشد از مسهل بارد بهتر بود و اگر قوت قوی باشد
فصد باسلیق نموده دل بر احتقر غیر مضائقه ندارد و در صورتیکه ماده منصبه شدید الحرارت باشد اول تحدر است بعد
و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر قابض و شربت انار کنند و سیب تناول نماید و بهر حال تقوی معده باشد تقوی امعا
نیز بود و بحسب احتیاج از اینها استعمال کنند گل ارمنی صندل سفید زرورد اقاقیا با آب بهی تضمید کنند و خوردن تخم
... تا ... سفید بود پس هر گاه ماده از انصباب بایستد علاج سحج از ... نمایند لعابیه برشته با شربت ... و ...
در رجیر بد کور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یک ماه قرحه میکند علامت آن کثرت ریاح و ...
ملائم باشد و با خراط امعا بلغم خارج بود و این قسم اکثر ... باشد علاج آن استفراغ بلغم کنند و منع انصباب آن نماید بعد از آن
علاج سحج از خیار تخم و سفوف قلیا نماید سفوف قلیا تا لو اسیر و اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده را نافع بود
صفت آن تخم تره تیزک بست درم زیرهٔ کرمانی ده درم مثقال تخم کتان تخم گندنا بلیله سیاه در روغن بریان
کرده از هر یک ده مثقال مصطگی مثقال ... تخم تره تیزک مجموع را کوفته بیخته تیار نمایند شربت ده درم با آب سرد و اگر از انصباب سودا باشد
علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود و این قاتل باشد علاج آن استفراغ سودا و منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید
بعد از آن سفوف طین با دویه لعابیه و غیره باید داد ... لعابیات ... شربت ... تخم خورد و اجتناب از ... نماید
و اگر از ثقل یابس باشد علامت آن ... طبیعت ... باشد علاج آن علاج قولنج سدی کنند و اگر با سحج باشد
زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت مزلقه بود که بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت بود با
ثقل قلیل الهضم و معده از آن خالی باشد علاج آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج کنند بعد از آن سفوف ... قابضه خورد
سفوف معلیا ... زلق الامعا ... که در امعا حادث شود و چون غذا ... زود ... گذرد

و صندل و ورد و در گلاب سائیده بر جگر و معده ضماد کنند و گاهی بسبب انصباب سودا باشد بر فم معده و علامت
آن گرسنگی بود و حرقت فم معده و ترشی هم باشد که بخوردن طعام یا روغن ساکن شود و علاج آن فصد باسلیق کنند
اسهال سودا باید و اراده بیرحاره قابضه [illegible] طحال کنند [illegible] گرم کنند و آنرا دلک باید قبل از انصباب سودا حریره
از شکر بادام و روغن زرد تیار نماید و بخورد و گاهی اسهال [illegible] شره و قرحه باشد که در معده حادث شود و علامت آن درین
صورت باشد و بعد از تناول طعام در معده درد باشد و قی و سر از [illegible] بود و علاج آن قرص طباشیر قابض خورند صفت
قرص طباشیر قابض ورق گل [illegible] تخم خرفه [illegible] طباشیر [illegible] صمغ عربی از هر یک [illegible]
درم [illegible] سوده بگلاب لبسر شده اقراص سازند [illegible] یک مثقال بود [illegible] کنند و روغن بادام [illegible] بخورند گاه
بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علامتش گفته شد و قسمی از خلفه بود که آنرا اسهال دوری گویند و آن است که فضول
در عضوی جمع شود و بعد مدت معین دفع شود و اگر یک روز درمیان دفع شود سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن
بلغم بود و اگر روز چهارم دفع گردد سبب آن سودا بود و اگر دوره معین نباشد و در هیئت ماند و در وقت احتباس زیاده گردد
سبب آن [illegible] باشد و رنگ براز [illegible] علاج آن بحسب [illegible] خلط تنقیه کنند عضوی که دران ماده جمع میشود
تقویت کنند و دوای [illegible] اسهال [illegible] الفعل است و [illegible] الکبری [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] اصندل [illegible] تبدیل [illegible]
مزاج گرم [illegible] موقوف کنند [illegible] آب [illegible] صلح [illegible] هرگاه که
چهار دام [illegible] آنرا دریا [illegible] آب [illegible] وقت شام بخورانند و پوست [illegible]
[illegible] سال [illegible] مجرب آزموده است اگر [illegible]
[illegible] استعمال نماید و اگر اسهال [illegible] است که [illegible]
[illegible] اکثر اسهال [illegible] و اکثر اسهال [illegible] و اگر اسهال [illegible]
و آنرا [illegible] گویند و علامت آن تقدم [illegible] احتباس [illegible] که سیلان [illegible] باشد و [illegible] مختلط
[illegible] است [illegible] تا وقتیکه مریض ضعیف [illegible] و فصد باسلیق
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] و اگر اسهال صفراوی [illegible] علامتش آنست که اسهال متواتر
بود [illegible] چون معده خالی بود اسهال زیاده شود علاج [illegible] کنند

بخورند اگر خوف معص باشد اسبغول در روغن بادام چرب کرده اضافه کنند بخورند و روغن صندل با اندکی
سنبل الطیب و زعفران در گلاب سائیده یا پارچه را با آن تر کرده بر جگر و معده ضماد کنند و هر آتش حیج
از جو بریان [illegible] و هرگاه حرارت کم شود قوابض قویه دهند **صفت شربت سیب** که مقوی قلب و معده و مصلح بوده
قی و اسهال را باز دارد دگیرند سیب پاره دوانه از آن بیرون نمایند و در ظرف سنگ بکوبند و روغن آب از آن
بگیرند و بجوشانند و با یک من شکر سفید اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید و این است ترکیب ساختن شربت به و شربت انار
صفت شربت صندل صندل سفید سائیده بیست مثقال در گلاب یک شبانه روز بخیسانند روز
دیگر اندک جوش دهند و شیره آن بگیرند و با یک من قند شربت بپزند اگر ماده بارد باشد قرص عود بخورند و سماق و کرمانج
زیره انیسون بریان اقاقیا سنبل الطیب حب الآس زرورد و کندر بریان بکوبند و هم با شربت سیب بخورند **قرص عود**
قی و سهال باز دارد **صفت آن** عود خام چهار درهم کشنیز [illegible] قرنفل سنبل الطیب هر یک دوازده درم کوفته بیخته
و قرص سازند شربت از آن دو درهم و چهار اجزا بریان کرده بخورند خالص اسهال است خصوصا نافع در قطع
آن با حرارت آزموده است **زحیر** که آن را پیچش گویند و آن حرکتست از امعاء مستقیم از برای دفع فضله و دفع نمیشود مگر اندکی
از رطوبت مخاطیه باشد که تا آب [illegible] سبب [illegible] آن [illegible] که با [illegible] و علامت [illegible]
خروج [illegible] مقعد **علاج** آن لعاب [illegible] ریشه خطمی و [illegible] شربت [illegible] تخم [illegible]
بخورند و [illegible] روغن بادام گاو و یا روغن بادام چرب کرده بقدر [illegible] باشد [illegible] ادویه مذکوره بخورند **صفت**
سفوف طین اسپغول تخم ریحان تخم [illegible] بریان کرده صمغ عربی گل ارمنی و [illegible]
بیخته [illegible] تخم [illegible] اگر روغن گل چرب کرده [illegible] تخم ریحان [illegible]
ساخته [illegible] تخم [illegible] و [illegible] معمول [illegible] و سفیدی تخم مرغ و روغن
بادام و یا روغن گل آمیخته [illegible] طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود علاج [illegible]
[illegible] تخم [illegible] روغن گاو چرب کرده [illegible] ریشه خطمی [illegible] در آب لعاب [illegible]
در آن [illegible] روغن بادام [illegible] بخورند [illegible] شفا [illegible] حقنه کردن [illegible]
و گاهی [illegible] چهار تخم بقدر [illegible] و گلاب عرق [illegible] و [illegible] شربت [illegible]
و آب گرم [illegible] امعاء مستقیم باشد علاج [illegible]
[illegible] باشد [illegible] روغن گل [illegible] تخم مرغ و روغن [illegible] گرم [illegible]

علامت او آنست که با ثقل حس صداع تشنگی باشد و قلت طعام از معده با دوار بود و خسوف شود علاج
آن فصد کند و حب تخم سپید و روغن بادام چرب نموده بخورد و ادویه مفرحه با شربت عرق دلگشا و کشنیز همراه
لعاب بهدانه و لعاب بنفشه و در گاو زبان عرقیات برآرد و حب تخم سرد و روغن بادام چرب کرده بخورد و غذا ماش مقشر
و برنج با عدس و روغن بادام تناول کند و یا بسبب التصاق صفرا باشد که بسبب لزوجت آن جدا نشود
علاج آن قی نماید و تنقیه صفرا از پلیله زرد و شربت ورد کند اما باید که بالای این آب سرد بخورد تا اعانت
بر اسهال کند بعد از آن قرص طباشیر قابض با سد آن بخورد و شربت ورد و مکرر که برای حبیات صفراوی و تسکین
عطش نافع است و تلیین طبع میکند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من در ظرف کند و ده من آب گرم
بر سر آن بریزند و شبانه روزی بگذارند پس از آن بدست بمالند و در دیگ دیگر بجوشانند تا طعم و لون گل بآب آید
پس صافی کنند و چهار من ورق دیگر ورق گل در آن بریزند و بجوشانند و صاف کنند پس هر یک من آب را با ده من قند
بقوام آرند و حرقی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علامت اسهال کبدی لرا اسهال
و سحج باشد علاج آن فصد باسلیق کند و بعد از آن قابضات با ادویه مفرحه خورند و آنچه در امعا بعد العمار رطوبت ایله
بار العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آتش عو ساسب لو و بعد از آن ادویه مدمله که در قلت الدم مذکور است
بخورد و شیر آهن تاب بخورد و دیگر اسهالی که از هیچ مدلی بود و یا از ورم اعضا باشد علامت آن النهاب
و تپ دق و بکوبرار و اختلاف الوان براز و سوست آن بود و در معده و جگر و امعا هیچ آفت نباشد و این قسم
مانند تپ دق علاج پذیر نیست و اگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود و در این قسم نیز اختلاف الوان
براز میباشد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت و راحت مییابد که این اسهال بند نکنند و اسهال بحرانی
که در روز بحران می افتد بیش قلیل بود آنرا بند کردن خطا است و خوردن آب و همچنین آب گوشت بطعام
اسهال مضر است و لیس اگر چاره باشد اندک اندک آب آهن تاب با عرق بارتنگ و عرق عنب الثعلب بدهند
و شوربای کبوتر یا دراج با مصالحه قابضه بخورانند قرصی که گفته که طباشیر کهربا مکرر از آب بشویند و خشک نموده
بریان کنند و یک مثقال با شربت مناسب دهند بسیار نافع بود و تنظیم ایشیا است از بهر آنکه اسهال را دفع
دو لک قی دارد از تیر از جانب سبات اسهال است و گنداشتن تنها احسا قرصی چهار ساعت تسکیم مرض اسهال بلو علاج
است و دوائی که از بهر جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیره تخم سیاه بریان از عرق کیوڑه و گلاب
و عرق گاو زبان برآورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت انار ترش و یا برگ داخل کرده

آهسته آهسته حادث شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل یا از تنقیه سازند و حقنه نمایند یا حب روغن گل
و شیر که تر کنند و حرکت نبض در هم شود و روغن ... نا بونه یکبار هم کرده بمالند و ایلاوس قسمی از قولنج است که در آن ثقل از دهن
بیرون می آید علاج آن علاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم و اندک اندک بایستی باشند **امراض مقعد بواسیر**
ریاحی بود که در حوالی مقعد حادث شود و علامت او آنست که به مقعد درد ثقل خارش بود و اگر خونی بود و خون
بواسیر غیر مختلط با دم اثر باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات باشد و علاج آن تا وقتیکه ضعف ظاهری نشود
سد نکنند بعد آن علاج آن باشد علاج افزایش الدم نمایند و سوخت سرباشته باماست چکیده ملفوف کرده بخورد و برای اسهال خون
بواسیر نافع بود و بعد اکلیتی باماست و داغ کردن با آهن خنصر بسیار برای قطع خون بواسیر و داغ کردن مفصل و توده برای
ریاح بواسیر از همه بهتر است و حب ... برای بواسیر خونی مجرب است **صفت آن** پوست بیضه مرغ سوخته سرمه و
تنبیطه هندی از هر یکی باشد بوشاد ... کوفته بیخته گل ... سازند و شربتی حب خاصیت الخیار
بر بیست که بهبود قبض چون قابض طبیعت باشند و اگر مسهل بواسیر اذیت دهد بباید که بعد فصد باسلیق فصد صافن
یا فصد مابض یا حجامت یا مرت کردن نمایند و دوا و مغفر باشند شکر کشوتر و قلمه و زهره گاو و آب پیاز با لند و بهتر آنست
که بعد فصد باسلیق زلو چسپانند و سوخت سرگین و زگلاب سائیده ضماد کنند و همچنین بهنگ را در آب سائیده بر سیده
در شیر گاو جوشانده بخار آن بگیرد و مالیدن روغن نیم در و بواسیر میکند و مرهم سفید آب کافوری نیز مفید بود و اگر
احتیاج باشد تنقیه سودا مسهل ... کنند بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورد و طبیعت را ملائم دارد و دواء صلاح
طحال بکنند و اگر به دمیدن کوره ... نکنند بهتر آنست که قطع کنند اگر ... قطع نباشند دوا که نیز باشند دیگ
بر دیگ نهند بعد از آن پیه بط و مرغ و مرغابی و کوهان شتر و مغز ساق گاو و خطمی و کتیرا و زرده بیضه مرغ بر هم
ساخته استعمال کنند و یا برگ کرفس در آب ... جوشانده ... موم و روغن ... استعمال کنند و گفته اند که تمام ملیّنات
سیکت ... ساقط نکنند و اگر بعد از قطع و یا بعد از دوای نیز بواسیر متقرح باشد مرهمات استعمال نمایند و تبخیر زرنیخ و یا لیمو
مار و مقل و تخم ... کجله و تخم بکاین انه های بواسیر را ساقط میکند و مدت دو سه روز فرو میرانند و سه های بواسیر اندرون
مقعد باشند باید که محاجم بیرون کشند و یا موم ... بطرون سائیده و زهره گاو مخلوط نموده ضماد کند تا به بیرون آید
نو فقت و دوای تیر ایشان **صفت مرهم سفید آب کافوری** موم سفید یک مثقال را در روغن گل ... مثقال
گداخته سفید آب مرده سنگ هر یک یک مثقال در مرهم پخته مخلوط ساخته مرهم سازند و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده تخم مرغ و دهان
و بسیار نیند **صفت** ... رطل ... اگر ... بسته ... رطل ... یک رطل کند ... زرنیخ

[illegible] بر دو عالم و دوا آنرا اطعمه گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد و قراقر و نفخ بود میباید که سیره بادیان با سیره سیاه
شیرینی تخم کشوث و ... نبات ... و گلقند ... بالسیه ... صاف نموده تناول کنند و تخم ... ماء الأصول ... الیه ... اگر از ریح
تقیه شود و بعد از مصحح از مسهل حاب تنقیه کنند و اگر بسبب ماده صفراوی یا بلغم باشد علاج حب صفراوی و بلغمی کنند و اگر بسبب
حام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار و جوارشها که هم خورده اگر بسبب سده باشد علاج قولنج سددی کنند و اگر
بسبب کرم شکم باشد علامت آن احساس حرکت بود در حالت گرسنگی سیلان لعاب دهن در خواب باشد دلائل ... بر
و گاهی خروج آنها و ... میباید که چند روز شیر و نبات خورد و بعد از آن برگ شفتالو و ... با دلمه ... سنا
حب النیل و قسط تلخ ... سفید ... یک ... تناول کنند تا کرم بمیرد و بیرون آید قولنج مرض معوی باشد که باعث
خروج ریاح شود و آن چهار قسم ... و فرق میان این مرض و درد گرده آنست که درد گرده در یکجا گرد بود و ما
ایلاف قطن باشد و قولنج ... شدید باشد و ... بسوی ناف پیش شکم ... درد ... آید ... شود ... تحالف
و اکثر سبب آن ... علاج آن روغن بید انجیر یکتوله همراه گلاب بخورد و یا ساده کلی ... باشد ... سعید
محوف ... سنا ... و گلقند ... همراه گلاب عرق عنب الثعلب ... شده و ... سقمونیا اسهال ... آن ... سعید بود
حصه ... قولنج ... آن ... طل تازه ... دهن ... بعد از آن ...
... باد ... اسهال ... از ... و از ... یک ... تا ... اسهال ... گرم
... رنج ... شیاف ... نمک سنگ ... مساوی ... خرمهره ... ازان ... حقنه ... خوردن ... ملین
... تریاق اربعه و تریاق کبیر ... بود ... قولنج قوی باشد اول حقنه کنند بعد از ان مسهل گرم
تنقیه نمایند و همین است علاج قولنج ریحی مگر آنکه شیاف و حقنه مسهل که در قولنج ریحی مستعمل شود کاسر ریاح باشد و
... سازند ... نافع بود و تکمید ... ملینه ... بسبب ضعف باشد ... روز
... و ... باشد و ... علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یابس باشد ... ماکیان
... و ... تنقیه ... آب ... مرغ ... نافع ...
... سفید ... گوشت ... خشک ... سفید ... خصوصا نخود آبی
که ... بود و ... غلیظ ... نافع ... اگر بسبب ... گی
... آن ... باشد ... علاج آن ... گشته ...
و چند قدم بروند و بلغم خورد را از اعلی تا اسفل بمالند اگر بسبب ... باشد علامت آن ... ثقل بود و این قولنج

و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل مخلوط ساخته بخورند حریسه که با مرغ بطه و مرغ خورده باشد بود و هرگاه حرارت باشد
از لعوب بارده مانند لعاب بهیدانه و مغز تخم کدو و بیدانه تقویت نماید ضعف گرده علامت آن بول باشد مانند غسالهٔ گوشت باشد
و درد پشت و کمی شهوت باه بود و اگر به سبب هزال باشد علاج آن گفته شد و اگر به سبب سوء المزاج باشد تعدیل مزاج نماید
اگر مادی بود تنقیه کند و اگر به سبب تعب مفرط عارض گردد علاج آن خوردن از رطب و انار و بعد از آن تقویت کرده از لعوب مذکوره نماید و
... با شیره گرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند تازه شیر گرم در تقویت گرده مفید است و غذا شیر برنج و کله پاچه با مرغ
گرده نیز مناسب است و دیگر علاج ضعف گرده که به سبب کثرت جماع و یا به سبب کثرت مدرات و یا به سبب صدمه عارض گردد و خوردن ماهی و مغز و ... نافع است

وجع کلیه اگر درد به سبب ریاح باشد علامت آن درد بلا ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون شیره تخم کشوث
مانند آن از مدرات که شدید الحرارة نباشند با گلقند و شربت بزوری یا شربت دینار بخورند و روغن گل و روغن بابونه مالیده
اگر گل خطمی و کشنیز و دیگر مدرات در آب جوشانیده صاف نموده نطول کنند و تنقل آن ... در زایل کنند و تکمید از نمک
و سبوس گندم و ... گاه دران بسیار نافع بود و چون ... آتش را مانند ... [illegible] ... از یک طرف ...
و یک طرف خام از روغن گل یا روغن بابونه چرب کرده و سر خامی ... ضماد کنند ...

صفت ضماد زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش اندازند ... سائیده در آن ریخته قدری
آب داخل کرده بر روی آتش جوش دهند ... تا که یک ذات غلیظ مثل مرهم شود بر محل درد ضماد نمایند و برگ پالک مالا
گذاشته ... بسته شود و وجع مفاصل را ... گویند نیز نافع بود و اگر به سبب ریگ باشد علامت آن است
که درد و گرانی در پشت پدید آید چون ... و هرگاه ... تمام شب ... در ظرف سفید جمع کنند ...
... ظاهر گردد علاج حجر الیهود سائیده سنگ سرماهی سائیده هر یک یک ماشه صمغ آلو سائیده یا صمغ عربی سائیده
بقدر نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربزه شیره خار خسک با شربت آلو بالو یا شربت بزوری خورند و سفوف حجر الیهود و
معجون آن را بکار برند **صفت سفوف حجر الیهود** کلتھی پانزده درم تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک
چهار درم و نیم سیالیوس دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه درم حجر الیهود شش درم قند سفید ... هشت درم کوفته
و بیخته سفوف سازند قدر شربت دو درم **صفت معجون حجر الیهود** مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه ...
هر یک پنج درم حجر الیهود ... درم صلایه کرده به عسل سرشته معجون سازند شربت دو درم یا سه درم **صفت شربت آلو
بالو** آلو بالو نیم رطل را در دو رطل آب بخیسانند و صباح بجوشانند هرگاه آب نیم آید صاف نموده با دو رطل نبات
سفید بقوام آرند شربت دو توله و زیاده هم توان داد و خوردن ممولہ بالخاصیت نافع حصاة است و ...

بکنند چنانچه تخم خیارین را با شکر کوبیده بسازند تا مثل آب شیره شود پس خشک کنند و در حب دو مثقال با آب سرد و لعاب سفید آنرا
در روز دیگر مقصود کنند و اطبا چهار روده ... که سرطان سقاطه دانه ابو اسحق از مجربات حکیم ابو علی است که بیدا کم الفام
بکوبند و در شیره حرجوش ... شیره ... بعد از ... ... شیره ... سفیدا ... بیرون آرند و مقدار نصف
... ... دیگر شیره ... ... لازم ... ... بیرون ... ... و
باریک ... علامت ... ... باشند ... ... آن
... ... حوالی ... ... و گرده ... و علاج آن تنقیه ... ... گذشت و جوارش
کمونی و مانند آن باید ... حب مقل و اطریفل صغیر ... صفت حب مقل پوست هلیله زرد و
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه مقل ازرق از هر یکی ... ... سفید ... ... خردل ... درم
مقل ... ... آب ... حل کنند و ادویه دیگر کوفته بیخته بآن بسرشند صفت اطریفل صغیر
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر مساوی کوفته بیخته و ... ... کرده با
... ... هرگاه ... ... داخل کنند اطریفل کشنیزی ... ... و مثقال تا ... ...
... ... آنرا ... ...
... ... بیرون آید علاج آن ... ... اگر ... ... علاج آن فصد کنند ... ...
... مسهل ... تنقیه ... ... سفیدی تخم مرغ و روغن گل ... ...
آنرا ... ... اگر ... ... علامات ... ...
باید ... ... سفید ... سرای ... ... فائده ... ... گذشت ... ...
... ... اشیای ... ... احتراز کنند ... ... علامت آن
خروج ... ... علاج آن ... ...
... ...
... ... اگر ... ... باشد علاج آن ... ... و اگر ... اخلاط ... ... و یا
... ... باشد تنقیه ... ... و روغن گل ... بالاهر ... کلیه و مثانه
... ... باشد و یا بسبب کثرت جماع و ... ... استفراغ
... ... و علامت آن سفیدی بول ... ... باشد علاج آن ... ... [illegible]

سائیده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات خورده یا سیصر و آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه ماند و چون آب خورد در اندک
زمانی بی تغیر دفع شود علاج آن مرض کاهو و [illegible] قرص فیاسطیس و قرص گلنار و قرص طباشیر با شربت [illegible]
تنها [illegible] کنند و یا با القرع و یا ر الخیار [illegible] و از آب سرد [illegible] کنند و آب انار ترش اسپغول و آب آلو [illegible]
مائده نمایند و دفع حرارت [illegible] که مخلط باشد خصوصا که [illegible] ساخته باشد و به [illegible] سرد کرده خوردن انفع
اشیا است طباشیر صندل و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو در گلاب و آب کاسنی سرشته سائیده و بر گرده ضماد نمایند و در آب سرد [illegible]
روان [illegible] سرد شود [illegible] مفید بود و قرشی گفته که خوردن سه تخم مرغ که یک شب در سرکه خیسانیده باشند
در این مرض نافع بود **صفت قرص فیاسطیس** طباشیر [illegible] یک درم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم [illegible]
کشنیز [illegible] گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی هر یک سه درم کافور نصف درم کوفته بیخته در آب خرفه
یا کاسنی قرص سازند و شربت از آن یک مثقال [illegible] شود [illegible] می نمایند [illegible]
و هم [illegible] گلوی خشک [illegible] سائیده با شکر تری آمیخته [illegible] هر روز بخورند **قروح مثانه**
علامت آن درد مثانه و عسر البول و سوزش [illegible] و خروج مده [illegible] باشد علاج آن علاج قروح گرده
کنند [illegible] و قرص [illegible] ساخته [illegible] بود [illegible] شیاف ابیض با شیر [illegible] مفید بود
و اگر [illegible] بسیار باشد [illegible] ماء العسل [illegible] بسیار فایده [illegible]
کنند **جرب مثانه** که علامت آن درد [illegible] حارش و سوزش [illegible] بول و خروج [illegible]
علاج آن مثل علاج جرب گرده بود و خوردن [illegible] لعاب [illegible] اسپغول شیر [illegible]
و روغن بادام مفید بود وجع مثانه علاج درد مثانه مثل علاج درد گرده کنند و علامت حصاة مثانه درد و ثقل مثانه باشد
و حارش در بیخ قضیب بود [illegible] رنگ آن سیاه و خاکستری و سفید باشد [illegible]
[illegible] بول [illegible] بیرون آید هر گاه [illegible] بول بود علاج آن مانند علاج حصاة گرده بود
و چکانیدن روغن عقرب خوردن تریاق [illegible] مفید بود و اگر سنگ مثانه [illegible] آید
باید که [illegible] بیرون آرند [illegible] باید [illegible] گفته که [illegible]
داشتن [illegible] حصاة [illegible] مثانه [illegible]
در [illegible] علاج آن مثل علاج ورم گرده بود [illegible]
می باید که قوی [illegible] آب [illegible]

که نهایت مشهور است چون بقدر شش ماشه در آب خیسانیده با ساخت بخورد نفع میکند و یک عدد کرم شب تاب که بریان
کرده باشد خشک کند و با ده وارده مثقال آب حلتیت چون سه روز متواتر بخورند از برای اخراج سنگ و احتباس
بول مجرب دانسته اند و خوردن ماء الجبن نیز برای سنگ گرده و مثانه فائده میکند و گل ثیبو و گل [illegible] تخم خربزه تخم
خیارین خار خسک را در آب جوشانیده صاف نموده بطول کنند و نقل آن را پیه سند کرد و اگر این تدبیر فائده نشود قی باید
و تنقیه از فصد و مسهل کنند و با ادویه مقویه حصاة می باید که جمع آورده مانند آن بار باشند قبیض او و به مقوی عضو باشد
سلیخه و سنبل الطیب و اگر درد شدید باشد ادویه که بالخاصیت مسکن درد باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت و یا ادویه که
بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد و همیشه آبزن باید کرد و در ابتدای پیدایش انگور نر کوهی چهار ساله را دسح کنند چون
اول و آخر آن بگذرانند که ریخته شود و میانه آن نگاه دارند و چون منجمد شود از کارد پاره پاره کنند بطوری که از غبار
محفوظ ماند در آفتاب بر غربال خشک کنند و چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند بسیار عجیب است و اگر
بسبب ورم باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم کنند و لعاب اسبغول لعاب بهدانه و شیره
عناب و مانند آن با شربت بنفشه خورند و آب عنب الثعلب صندل تخم کاسنی همه را سائیده در آب عنب الثعلب سبز
و یا آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم سفید بود و اگر حاجت تنقیه شود بعد از
نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق مفید بود و اگر ماده اراده نضج کند باید که
تخم کتان تخم خطمی حلبه بابونه در آب بجوشانند و صاف نموده بخورند و نیز ادویه را در روغن کرده سائیده ضماد نمایند و در آب
جوشانیده نطول سازند تا نضج یابد و بعد از نضج گشتن [illegible] آسان تر شود که بسته در ضماد اضافه کرده و انجیر را از العسل بریان
تا [illegible] ضماد کنند نیز انضاج ورم گردد و بیشتر هرگاه منفجر شود و مده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربزه
خار خسک با شربت [illegible] خورد و خشخاش با شیر خر نیز عضو را از مده پاک میکند بعد از آن تخم خشخاش و تخم کتان و خشخاش
و کاکنج و نشاسته و گل ارمنی را کوفته و سفوف ساخته [illegible] باشد یا در رات بخورد و اگر بسبب ضعف گرده باشد [illegible]
گفته شد و اگر بسبب قروح گرده باشد علامت آن درد در قطن بود و خروج خون و مده و نتن بول باشد علاج آن فصد کنند
کنند قرص کهربا و قرص گلنار و قرص کاکنج و مانند آن با ادویه مغریه مانند نشاسته کتیرا صمغ عربی آمیخته با لعاب اسبغول
و لعاب بهدانه و شیره تخم خیارین با شربت نیلوفر و دیگر مدرات بخورند چرب گرده که عبارت از التحام شحم گرده بود
علامت آن حرقت بول و خروج [illegible] شبیه [illegible] باشد و در حکم [illegible] و شخص [illegible] موضع گرده بود علاج آن قی باید و فصد
باسلیق از جانب مرض کنند و بعد از نضج به مسهل بارد تنقیه سازند و بعد از آن تبرید و ترطیب مزاج کنند و بادام [illegible] البرد [illegible]

وچون آمراسه بل رحیکانند و تنکم آمراشکافته گرم گرم بر بار رسد و قوت مثانه را حرکت می آرد و حرکت گوش گاو و پیش
بهبات بالیدن خود بول را گشتاده حتیاف با سه طریق دیگر او را در ول مسلسل **تقطیر بول** حالتی باشد میان احتباس
و اسر سال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن کند و اگر بسبب ارخا حاره باشد علامات آن زردی و سوزش
بول و علامات ... علاج آن باشد علاج حرقت بول که بسبب ... بول باشد باید کرد و اگر بسبب سردی
مزاج مثانه و استرخای عضله آن باشد علاج آن علاج سلسل بول که بسبب سردی باشد باید کرد و معاجین گرم بخورد
حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و ... بول باشد علامات آن حرارت مزاج و زردی قاروره و عدم
خروج مده و ... و علاج آن شاوق البزور همراه ... و در عرقیات ... آورده شربت ... داخل کرده بخورد
و ... اسای ... و جماع و ... احتراز کند **صفت شاوق البزور** مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار ... درم
مغز تخم کدو ... تخم حرفه تخم خطمی ... و ... کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس ...
... و ... ساوق ... شربت ... درمی خروج ... سلسل البول را نیز نافع بود و ... بکار ...
ارتیاف ... کافور ... کتیرا ... گل ... سفید آمله مقشر ... آب ترکیب صلاح آمده
بالیده ... شربت ... بخورد ... کتیله قدری ... در میان ... کند و ... بطوری ...
که آب ... از ... باید ... بوقت ... و اگر سوزش بول از قرحه باشد ... باسلیق ... شیره تخم
خیارین ... تخم خربزه و در عرقیات ... آورده شربت ... داخل کرده بخورد و بعد از ... که قرحه ... مده
پاک شده ... همراه ... باشد قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص ... و ... آن که اندمال قرحه کند باید داد و چون
... پوست ... کرده و ... ترکیب صلاح ... مالیده ... ساخته ... از برای حرقت
بول و سوزاک ... **صفت قرص ...** ... گوش ... کثیرا گل ارمنی
گلنار تخم خرفه مساوی ... آن ... **صفت**
قرص کاکنج مغز تخم خیارین ... مغز بادام مقشر رب السوس ... صمغ عربی دم الاخوین کثیرا کندر تخم کرفس
... ده ... افیون ... و ... اقراص سازند شربت ... تا یک مثقال ... گرد ... تخود
... یک ... تخم ... آب ... صلاح ... ساید ... بوشد و وقت تشنگی بسی تیر گاو بخورد
... و این ... از برای اندمال قرحه ... و مجرب است **صفت آن** قلعی ...
سفید ... الایچی ... و هریک دو ماشه ... سفوف ... و ... یکماشه در ... درم ...

بر عانه گذارند و دارآن عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و موم و روغن گل و روغن بنفشه تبرو طی سازند و ضماد کنند و
بعد از چند روز مال سید کهنه منقشر کوبیده با تیز تازه و روغن بنفشه یا روغن بابونه سرشته ضماد کنند اگر سبب آن ورم
مثانه آلی عدیل است و نوشیدن تیز تشتر از برای تحلیل ورم مثانه مضطر است **جمود دم در مثانه** گاه سبب جمود خون
که از جگر و یا گرده در مثانه میریزد و منجمد میگردد و گاهی بسبب ضربه یا سقطه رگ سر رگ از مثانه منشق میشود و خون بسته گردد
و علامت آن کرب و غشی و سردی اطراف و عرق سرد بود و علاج آن سکنجبین عنصلی با خاکستر چوب انجیر بدهند و … حبا
خوردن و اکلیل الملک و بابونه و مانند آن در آب بجوشانند و صاف کنند و دران نشینند … بر گوش … تحلیل … گاه
و علاج حصاة گرده کنند و اگر ازین فائده نشود شق کنند و خون منجمد را بیرون آرند **صفت سکنجبین عنصلی** که جهت
سختی جگر و سپرز و از برای سده و قطع اخلاط غلیظه و دفع سعال و ضیق النفس بسیار نافع بود … عنصل نیم رطل … چون
… و قطع کنند و سرکه کهنه پنج رطل اندر آن انداخته در آتش ملایم بپزند تا که سائر عنصل مهرا شود پس صاف کنند و فی یکی رطل
سرکه یک نیم رطل قند سفید آمیخته در آتش نهند بقوام آرند **ریح مثانه** که علامت آن تمدد و ملا ثقل بود و علاج آن ارسال
روغنهای گرم و جوشانده کنند و از … سدهم و نمک تکمید نمایند و از ادویه گرم لطول سازند **احتباس بول**
و غیر آن اگر سبب ورم یا حصاة یا ریح غلیظ باشد علاج آن در ورم مثانه مذکور شد و اگر سبب انجماد خون باشد
علاج آن در جمود دم مثانه گذشت و اگر سبب خلط لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم …
خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود و علاج آن مدرات قوی مثل انیسون تخم کرفس و … تخم … صحرائی را در آب بجوشانند
و صاف کرده شربت سوری و اخل … بخورد … ادویه را در آب بجوشانند و در آن نشیند و روغنهای گرم مالند …
… مالند و … تحلیل … اگر سبب خلط صفراوی باشد که بر مثانه … و علامت آن سوزش … بول بود
علاج آن … بول که سبب حدت و … بول باشد نماید و اگر احتباس بول بسبب حبس … باشد
طویل … استعمال ضروری باشد علاج آن از ادویه مدره و ادویه … کنند و مثانه را از دست … نماید و …
ملساں … روغن گل و مانند آن بمالند و خوردن … بقدر … ما … از … حبس بول … شربت … و …
سوده قلمی … هر یک بقدر … کوفته و بیخته … بول … قلمی و نمک …
… کوفته بیخته … فائده عظیم دهد و … در آب سائیده … تخم … و …
… سائیده بر عانه ضماد کنند … و … سوراخ قضیب … بالخاصیت
موجب ادرار بول است و … بر … تحلیل و طلا کردن آن بر … فائده میکند و اگر … تنها

امراض اعضاء تناسل و نقصان باه اگر سبب استرخای قصیب سردی اعصاب آن باشد علامت
آن کثرت و رقت منی و سهولت خروج آن بغیر اختیار بود و پس اگر قصیب در آب سرد کوچک شود و اگر لاغر دست
باشد علاج آن بعلاج فالج کنند و معجون لسوس کبیر و فلاسفه و مانند آن خورد و طلاء بمالند و اسا حنظل سوختند و اگر
شود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرخا بسبب ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج در قلت منی گفته شد حب از برای
قوت باه بی نظیر است **صفت آن** موچلی سیاه یک سیر و ریگ ماهی آثار شیر سوختانند تا تمام شیر را جذب کند بعد
از آن در سایه خشک نموده و سفید کرده خوردی ایک پاو خوردی یک پاو خوردی یک پاو کوفته بیخته باریک کنند
و با شهد بقوام آورده گولیها بسته بقدر حسب مزاج بخورند حب از برای ربع شستی که از جماع ظاهر شود نافع بود
صفت آن موسلی سفید و صمغ عربی یک جزو ساخت سفید برابر هر دو و برگ اس حل نموده حب بندند بقدر
از آن نیم مثقال با ماء العسل **دوا** اسفر سپرشک برد روغن چنبیلی مخلوط نموده تقطیر کف پا بمالند مجرب
شهوت جماع و نعوظ و منی و محرک آزموده است **دوا** از برای حالق افیون مصری را در آب حل نموده بدان
معرب واسه را ساییده و سر پارچه طلا کنند و حیدر ورسان شل مرهم بسهد **سفوف تالیف والد شریف**
برای قوت باه **صفت آن** پوست بیخ سهکا هولی پوست بیخ اوسٹ کتاره آرد ماش برابر جدا جدا کوفته
بیخته صباح هفت ماشه با شیر ماده گاو بخورد **طلا** از برای قوت باه بسیار مفید است **صفت آن** فلفل سیاه
حب سد ستر حلتیت از هر یک یک درم معز بیمر واسه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته بیخته با روغن اسیل
قصیب بمالد **طلا** از برای حالق و قوت باه **صفت آن** سیندان حب القرطم خردل از هر یک سه درم
کوفته با روغن یاسمین سرشته نیم گرم بر خصیه و قصیب بمالد **طلا** از برای باریکی عقب و ذکر مخلوق **صفت آن**
خورد لواسه باسه اشه از هر یک چهار ماشه خیر کسه گوش آدمی یکدام حرملی عصیه خرنیم پاو همه را شراب آلتسه
انگه یک آثار ... حدب شد و نکار بر سر **طلا** از برای حالق قوت باه مجرب و آزموده است **صفت آن**
گھونگچی سفید بیخ پوست دو دام کچله دو دام عاقرقرحا دو دام بیخ کنیر سفید دو دام ریٹھه دو دام معز حال گرٹه
دو دام اول سوای حمال گوٹه ... سوف ساخته تگاهدارند و حمال کوٹه و ریٹھه ... نرم کرده ...
اشبه ... در پارچه بسته و دو سه جوش خوب دهند و به آرد لبدار آن ... گاه ... دو آب
... طلا ... ... فلفل سفید
بر کنار ... طلا کنند ... ادرک ... در آن ... دل ... و لیبوب کبیر ...

روز سوم دو ماشه همراه شربت بزوری خورده شود و آنچه مقتضی بر دفع حرارت مثانه ادرار بول بکند و هموزن هر دو شکر سفید آمیخته

سفوف ساز دو وار هفت ماشه تا یک تولہ همراه آب بخورد در ادرار البول قرحه کیسه مجرب و آزموده است چون آن را صبح

لقمه بر دو دو ماشه شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده نوشند ایضا حرقت مثانه

و سوزاک مفید بود و برگ نوشته کیکر و پوست گلو دست سلاجیت هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و این یکبار

برای قرحه جدید و قدیم مفید بود که یکی از تولہ سیاه تخم تشش ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آب ریاو مالیده

عمل کرده در شیشه انداخته بعد از آن هر روز پنج شش درم استعمال نموده باشند و اگر هر دو ای مذکور را

در آب خوشاییده پایان بول آرند بیرون ساده را راست و اگر بلیله آمله هموزن گرفته کوفته در آب تر کرده صباح آن را

خوشاییده یا ده وا خوشاییده بطریق یکباری استعمال با هر مفید بود و اگر بسیار گوره اروند باسلیق مسهل و

کد به القیح خوار بود بار الحسن آن را سوزش بول سر وائده بیکد و اگر حرقت است حرکت کلیه و مثانه باشد

هار حس گفته شد سلسل بول داد آن است که بول بی اراده بیرون آید و اکثر بسبب سردی مثانه می باشد علامت

آن سفیدی و قاره و مدد ملاحرقت بود و علاج آن کندر خیار کی [illegible] ماشه ایر ساییده در گلقند با اطریفل

صغیر آمیخته ساول که [illegible] بخورد و [illegible] حارد فالص فائده کند و [illegible] بخورد و بیرون نافع بود مسکه

و [illegible] آن آمیخته [illegible] مفید بود گا

[illegible] حرارت باشد و علامت آن گرمی مزاج و زردی قاره [illegible] بود و علاج آن بعلاج [illegible] کرده در

جماع بول کردن موجب سلسل بول در [illegible] بود بول الدم یعنی که از راه بول آید علاج آن بعلاج

[illegible] الدم [illegible] سفوف تمام دارد و بول [illegible] است [illegible] ساییده بخورد و [illegible]

آن [illegible] بول الدم مجرب و آزموده است

[illegible] درآب [illegible] جراحت آمیخته [illegible] گرد [illegible]

[illegible] بول [illegible] باشد [illegible] تولہ

[illegible] باشد [illegible] است

[illegible] آمیخته [illegible] اکثر [illegible] گرده [illegible] آن

آن [illegible] استعمال [illegible] است [illegible]

[illegible] بول باعث آن جماع طویل بی انزال بود [illegible] جاری بول

قرص الاسحی جزو تخمیل از هر یک چهار درم خورانیده و لولسا سه تا گوسپند ... باوآمار گل بسته گل بسیاری هر یک
کدام باقی ماند ... کمال جهل کسکر جهال سمکا سولی از هر یک شش ماشه بوقت بعد ازان همراه کهنه مذکور
سامیده و بعد ازان چهار تولہ شکر ... باشد سائیده سفوف ... دو درم صباح و شام خورده باشد لعوق +
سبب انقطاع ... تذکره ... تقویت باه و تجربه حکیم عابد ... صفت آن ...
مثقال ... از هر یک ... مثقال از هر یک ده مثقال ...
مثقال قسط ... گشتان ... هر یک چهار ... کوفته بیخته با عسل سه وزن ادویه بقوام آرند خوراک یک
مثقال و اگر جوده مستی را هم باشد بارگ مشغول بخورد از برای امراض باه و تقویت باه مفید بود طریق
چوده این است که بگیرند مستی را و در آب ... بقدری که نم بردارد و بعد آن با روغن ... بادام ... بگیر
خوش مستی را از دست بمالد آن قدر که بسیار ... بس طریق چوده اگر چوده بگیرند و اگر خشک تا یک روغن
مستی را ناشتا تا چهل دیگر روز بخورد و درین مدت جماع نکند قدرت عدارا ... طریق ... آوردن روغن
این است که مستی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و ... آب ... شیره بگیرند و با ... روغن ... بپزند
که شیره فانی گردد و روغن باقی ماند و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود
قلت منی بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذای جید مانند گوشت مرغ ... روغن ... با شکر
و حلوا ... و بادام ... و ... آن ... نیم برشت خورد و شراب خوردن نیز نافع بود و ترک جماع
نماید ... و عشرت ... بسبب ... آلات منی باشد علامت آن ...
آن و انتفاع از اشیای حاره بود علاج آن ... گرم ... باه و معجون ... کنند ... بسبب ...
آب ... و ... کنند و در آب ... تا ... بس آن ...
بعد ازان تناول ... و ... تولید منی کند و بغایت ... آب بسیار ... عسل ...
تا بقوام آید شربت دو مثقال و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن غلظت منی ... انزال ...
سردات نفع یابد علاج آن از سردات ... کنند یا بسبب یبوست آلات منی باشد علامت آن غلظت منی ... انتفاع
از اشیای مرطبه بود علاج آن از مرطبات کنند و ... را ... ماده گاو ... تا غلیظ گردد و ...
اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود علاج آن از اشیای یابسه مانند ... کنند
واطریفل صغیر و ... سرد ... آن نافع بود و اگر بسبب برودت و رطوبت باشد دوای اکثر ... سرد ...

و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند **صفت آن** مغز پسته مغز بادام مغز فندق
مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب الصنوبر مغز حب السلاطین ماهی روبیان خولنجان شقاقل بهمن تودری زنجبیل بسباسه
دارچینی از هر یک پنج درم سنبل الطیب کبابه گل قرنفل کبابه چینی حب القلقل تخم گزر تخم ترب تخم شلغم تخم پیاز تخم سبست
تخم لبوب لسان العصافیر و بیخ عقرقرحا از هر یک سه درم بسباسه دار فلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب
انجیر تازه مغز پسته خشخاش از هر یک ده درم قصب الذریره و سورنجان نعناع خشک از هر واحد چهار درم
اعرابی زعفران مصطگی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشهب نیم مثقال
مشک خالص نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند **معجون جالینوس** درم ساکن منی را
قضیب را محکم کند و لذت جماع دهد و لغایت مجرب است **صفت آن** مشک دو دانگ عنبر یک مثقال عقرقرحا
سنبل الطیب عود خام دارچینی مصطگی دو دانگ از هر یک مثقال لسان العصافیر از هر یک سه مثقال
اعرابی خصیة الثعلب از هر یک چهار مثقال پوست خشخاش بوقت احتیاج گرفته
مثقال حب الفیل سپید چهار صد عدد با عسل سه وزن ادویه بقوام آرند خوراک از یک مثقال تا دو مثقال
باه مجرب است **صفت آن** عاقرقرحا سه توله سه توله دو توله ثعلب مصری دو توله زعفران توله
تودری از هر یک دو توله بسباسه توله فلفل دراز نیم توله مصطگی رومی نیم توله بهمن یک نیم توله تخم توله مغز بادام
مغز بادام مغز چلغوزه اسگند ناگوری از هر یک سه توله چهار توله زنجبیل دو توله تخم انجره دو توله تخم گوبیج توله
مشک تبتی نیم توله قند سپید پنجاه توله عسل کف گرفته یکصد و پنجاه توله خوراک اول مثقال
صبح و شام **معجون فلاسفه** باه را قوت دهد و درد را دفع کند و نسیان و سلسل البول و درد
و درد جماع را نافع بود زیاده کند و باه را برانگیزد **صفت آن** زنجبیل فلفل دارفلفل
دارچینی آمله مقشر بلیله خصیة الثعلب مغز چلغوزه از هر واحد ده درم
تخم درم عسل مصفی دو وزن ادویه بطریق معروف معجون سازند
از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون سپاری پاک صفت آن** سپاری دکنی

دوا [illegible]

ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و تحقیق اگر سبب ضعف جگر و یا معده و یا گرده باشد تقویت هر واحد کنند

و اگر سبب قلت ریاح باشد علامت آن سلامت اعضا و قلت نفخ و کثرت منی باشد علاج آن ادویه و اغذیه

[illegible] باشد مثل زردک و کزر و [illegible] گوشت مرغ و مرغابی و کبوتر و انجیر و نخود [illegible]

و حرارت و یبوست علاج آن عرق از علاج مفردات کنند و اگر از رطوبت سایل عرض مینشود و اگر بعد
ماه سست بشکول می و ضعف آن مسی آن بود چنانچه سگی و سنبولی را ابیاض شده است آن کثیرت می زحمود و غلیظ
آن باشد علاج معجون زرعونی و معجون بزور حار و از انجکسک و تقوت ماه آن مسی است بگیرند حسک خشک
و آنرا بکوبند و صافی نموده و در آب حسک تر بسته شیره رود در آفتاب بنهند و هرروز تاره کنند چنانچه
آب خشک تر بسته و در حسک خشک بکار برده و پس خشک کنند بسته درهم از آن ماده درهم سیر تا ده و ده درهم
سات بخورند سفوف مقوی باه صفت آن عنبر یک توله سعد گیا موصلی سفید ثعلب مصری طباشیر هر یک
چهار توله نبات مصری ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یک توله صفت معجون زرعونی
فلفل دارفلفل خرفه دارچینی قرنفل خولنجان هر یک یک توله تودری بهمن بوزیدان لسان العصافیر شقاقل
شیرین سعد سنبل الطیب هر واحد سه توله کوفته بیخته با عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربت و ده درهم تا دو
مثقال صفت معجون بزور تخم جرجیر تخم شلجم تخم پیاز تخم گندنا تخم شلغم تخم ترب تخم هلیون تخم حلبه تخم الجزر حب الفلفل بوزیدان
تودری شیرین تودری لسان العصافیر بهمن شقاقل دارفلفل حلتیت جوز از هر یک یک جزو کوفته بیخته دو چندان
نبات کوفته ادویه باشد معجون سازند شربت سه درهم تا سیر باده گاه معجون که ترکیب آن داده اند ماهم بسیار فاید
کرده بود و سراطه مسا کی سی و قطعا آن بیر خاندم میکند صفت پوست کیلی یوسف بیخ سنگهاولی ستاور
بیهلی مول یوسف بیخ مول صمع مول حب الکحیر بیدمار هر یک نیم درهم معطر را در کیله از هر یک بیدام خولنجان تسبیر
بیروزه و تعسیل است از هر یک یک دام معتر سپیدی گوکهرو که در تیر کارد گاو شسته ماریده باشد هر یک دو دام زرد تخم مرغ جماع
باید که اول کیله را در آب تر نمایند تا پوست از آن جدا شود و بعد زرده تخم مرغ را در آب جوش نماییده فرو دی از آن بگیرند
و باقی ادویه را کوفته بیخته با عسل سه وزن ادویه بسرشته خوراک یک توله روغن عاقرقرحا از مجربات است
صفت آن عاقرقرحا صحت مثقال نیم کوفته در یک رطل آب بجوشانند تا آب یا مرده مثقال بماند روغن زیت
با روغن کنجد یا مرده مثقال اندازند و جوش دهند که آب بسوزد پس از آن استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب
ترک جماع واقع شود علاج آن از اغذیه باه مثل شیر و شکر و ماهی تابه و زرده تخم مرغ و کله و هریسه بخورد و شنیدن
حکایات که مشتمل بر صحبت جماع باشد و نظر در تسافد حیوانات بهیج آن می بود و در تقویت مائده و عدا زیاده نیز
و دوا بود و از تخمه و کثرت شرب آب و کثرت استفراغات و حمامات و محللات ریاح و جوارش و محدرات و تبرید
احتراز کنند و اگر بسبب اسهر و اسهال باشد از اله و هم بلطائف حیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر دوا

وسیله ضرر باشد از بستن فرزج کرده خواهد کردن نافع بود و غدد بود طبه و اول آنست که در وقت جماع برار کنند و
سبب آن باشد رطوبت تحلیل رحم بود و این علت بیشتر کسانی را حادث شود که شغل بسیار بجماع دارند و
بسیار ازان ما علاج آن در حالت غلبه جماع نمایند و باید از کنند بجماع مشغول نشوند و گل ارمنی و مصطگی و کندر و
گلنار و مانند آن در آبزن نشستن اما نشستن آبزن آمیخته بگویند و ازین ادویه شیاف ساخته بردارند و تقویت نافع
بل باید اگر رحم برنگ و درد و التهاب باشد علامت حرارت است علاج آن فصد باسلیق
ازین رحم کنند بعد ازان فصد صافن با حجامت قطع نمایند ... بسیار فایده ببخشد و تبرید از لعاب بهدانه و
شیره خیار ... تخم کاهو مقشر و شیره تخم ... اگر ازین بدین فایده نشود بعد از نضج از مسهل بار و تنقیه باید و آرد جو
عنب الثعلب گل ازین ... حب ... سفید ... سائیده ضماد کنند و پارچه بگلاب و سرکه و لعاب
اسغول تر کنند ... بعد از ... آرد جو ... بعد ازان بابونه اکلیل الملک حلبه
و مانند آن در روغن گل ... زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نمایند و چون گل ... سائیده ... برای دفع
درد و تسکین الم ... است و نطول از آب آن نیز در ... و ضماد کردن سرکه و
... باشد نافع بود و ضماد ... است ... رحم ... کردن
... که ... است از دست ... رحم ... سوراخ فراخ کردن و رگوس ارحام
... رحم و اگر رحم ... باشد ... جانب ... فراخ کردن ... دست
... رحم ... از جانب موافق ... است و اگر رحم ... باشد ... و ... در
حل کرده ضماد کنند و ... بعد از نضج تنقیه کنند و ... اگر از حرارت باشد
علامت آن التهاب و گرمی ... بود و علاج آن ... آب کدو ... و آب عنب الثعلب
و آب کاسنی ... و مانند آن ... ضماد کنند و اگر ... باشد ... اضافه نمایند و اگر ... علامت
آن ... بود و علاج آن ... سیاه ... و مانند آن ... سائیده ... در آن ...
ضماد ... در روغن ... باشد آن ... و اگر از ریاح باشد علامت آن ...
... بود و علاج آن بابونه و اکلیل الملک ... و مانند آن در آب جوشانیده ... کنند ... در روغن ...
ضماد کنند و ... که ... گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح ... سودا ... مفید بود و اگر ...
... باشد ... کنند و ... استعمال کنند ... گاه

پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی هر یک دو درم کشنیز خشک چهار درم دیگر کوفته و بیخته بروغن بادام
چرب کرده با شکر دوازده درم شامل ساخته سفوف سازند و چهار درم بقوام آورند طلای ممسک صفت آن
مستکی عود کچیله مقشر ... کوفته بر پارچه طلا ... بر پیچ کنیر سپید کوفته بیخته ... آب کوکنار آمیخته طلا کنند طلای ممسک
دیگر مجرب صفت آن پیه کلیه ضفدع ... باشد مانند سرپستان کوچک سر و یک ابرو باید
که ضفدع کلان را گرفته آن موضع را فشرده مستی که از آن برآید و آنرا با حکیمه ... پیل آغشته طلا کنند بعد از
خشکی نزدیکی نماید عجب سرای سرعت انزال بغایت مجرب است صفت آن بگیرند دانه سپندی چهار درم
در آب نمک باید پوست آنرا دور کنند و مغز آنرا بر چندان قند یکجا کوفته حب با به سر بقدر نخود و دو حب
بخورند و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن حدت و لذع منی بود در حالت خروج علاج آن از مبردات
کنند و اگر بسبب ضعف اعضای رئیس بود در بیناب نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد و رو منی و مذی و ودی
منی از فصله هضم چهارم پیدا میشود و فائده آن ظاهر است و مجرای آن اسفل است و مذی رطوبتی که در ابتدا
شهوت جاری میشود تا سبب تلیین مجرای منی بسهولت خارج شود و مجرای آن بالای مجرای منی است
و ودی رطوبتی است لزج که پیش از بول از مجرای او جاری میشود و مجرای او بالای مجرای مذی است و اگر سیلان
می بسبب کثرت آن باشد علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع بود و لی وقوع ضعف علاج آن
جماع زیاده کنند و تقلیل غذا نمایند و دوای مقلل منی خورند و ادویه که مقلل منی اند تقلیل منی هم بنمایند و اگر
بسبب حدت منی بود علامت آن حدت منی و حرقت بول و زردی رنگ منی باشد علاج آن استیای بارد
رطب مانند شیره و بنفشه و عناب بخورند دوای بارد که مقلل منی باشد بخورند گلنار تخم کاهو تخم اسبغول تخم
کاسنی و بیخ و کشنیز خشک و خیار تناول نماید سفوف که بدر رو منی و مذی مجرب است صفت آن
اصل السوس دو درم تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم فنجنکشت هر یک یک درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت سه درم و اگر بسبب استرخای اوعیه منی و سردی مزاج آن و ضعف قوت ماسکه باشد
علامت آن رقت منی و خروج بغیر از شهوت بود علاج دوای حار مقلل منی باشند بوزیدان و سعد و گلنار تخم سداب شاهدانج
کمون و شونیز و سعوس کمونی بخورند و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن تقویت گرده کنند و در رو منی که در وقت تصور جماع
و یا بسبب شنیدن حکایات لذیذ میباشد علاج ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاجین و اطلیه نماید و بسبب
احتلام اسباب آن مثل اسباب و رمی بود و همچنین علاج آن و یا رجیه سرها بر پشت بندند و بر پشت خوابیدن ...

پخته مسحوق ساخته پنج درم با آب بخورند و اگر گھونگچی را سائیده در گوند ڈھاک ماسد فتیله ساخته و بسوراخ قضیب
بکسالند مده اینه بسیار مفید بود اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج تشنج کنند و روغن سوسن و روغن
نرگس و چربی بط و چربی مرغ و مخ ساق گاو با هم ممزوج نموده بمالند و از دست راست کنند و از جبایره بندند
تا کج نشود فتق آن باشد که بسبب انشقاق صفاق یا اتساع مجری آن که بالای انثیین است در کیسه آن استخصی
آمده و کند و بکیسه انثیین فرود آید آنرا قبیله گویند و باشد که آن جسم در خایه محتبس شود و آنرا فتق الاربیه گویند و اکثر
آن صفاق حوالی ناف شگافد و پوست شکم سالم باشد و یا ضرب در دوده از اسحاب آید آنرا فتق مراق البطن گویند
و اگر این جسم باد امعا یا ثرب باشد علاج آن انچه نازل شده است آنرا از دست رد کنند بعد ازان ضماد قابض
و بندند و ضماد کنند صفت آن نشاسته کندر مصطگی جوز السرو عری السک ... ازهر یک برابر عری السکر
جبل حرکه احته با دیگر ادویه جمع کرده ضماد کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کره آهنین که
طریق ساختن آن آهنگران بسیار شده بندند و اگر ناصف به باج باشد علامت آن قرقر بود و چون دست بران
نهند زود باز گردد علاج آن از مثل جوارش کمونی کنند و انچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند و روغن بابونه
و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آنرا ادره گویند
علاج آن انتشر بیند در رطوبت را بر ول کنند و داغ نهند یا مرهم مدمله استعمال نمایند و چون عود کند بار دیگر کنند
ا ه احدب پشت اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا التقصع گویند و اگر بجانب خلف بود آنرا احدب گویند
و اگر بجانب زوال باشد آنرا التواء خوانند و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضعف
فقرات را زایل کند علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تپ حاده و عظم نبض بود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد
نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم سنا مکی و سورنجان نیز اضافه کنند و ضماد ملینه مالند لعاب حلبه
و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل و مانند آن نیم گرم کرده بمالند و اگر بسبب
ریاح غلیظ باشد آن را ریاح افرسه گویند و علامتش آنست که بعد در و پشت حادث شود و تپ نباشد علاج
آن بعد از نضج از مسهل حار که دران اهلیلجات هر یک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه و ریوند چینی سه ماشه نیز اضافه کرده باشند
تنقیه کنند بعد ازان حب سورنجان و طریق استعمال این مثل حب اللہ بیعت فقرات را روغن قسط و روغن مروع بمالند بر موضع
منقطع محاجم بایا نهند صفت حب سورنجان سورنجان ترید ازهر یک یک مثقال صبر سقوطری در سه
حب النیل نخار یقون انیسون هر یک نیم درم مقل مصطگی هر یک ابکی بکوسند و با آب کرس حب سازند و این یک شربت است و اگر

برادویه

که قضیب بزرگ شود نه بواسطه ورم ونفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شود علاج آن در استعمال ادویه مصغره
باشد مثل تفاح و پوست خشخاش و حکاکه سکه مس و حکاکه اسرب و حکاکه سنگ آسیا با آب کشنیز سبز طلا کنند و ادویه که
مانع بزرگ شدن پستان است و بیخ سفید بود و این علت هرگاه مستحکم شود علاج نپذیرد ارتفاع خصیتین اگر خصیه
کوچک شود و از کیسه بسوی عانه بالا رود بطلی که در درد گرده مذکور گذشت باید کرد و روغن بابونه و روغن سوسن بمالند
و ازار ویه گرم باشد علت و علیه ضماد کنند و والی صنف صلابت آن گاهی رگهای کیسه بیضه متطرف
واکثر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی باشد ورم صلابت خصیه بود استرخای صفن گاهی کیسه حرارت
و رطوبت هوا مسترخی و دراز میشود علاج آن ادویه باره و قابضه باشد مانند آس و گلسرخ و عدس و گلنار و عفص طوطه و کوزمازج
در آب بجوشانند و دوا سود و نطول کنند و نطول آن را بسایند و با آب او ویه را در آب پوست انار بسایند ضماد کنند قرح و ورم
خصیه و دوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن از مراهم مدمله مفید بود و مصطکی و اقاقیا منسولی
باشد ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد مختاج بدوا قوی باشد و اقاقیا کند و کافور سوخته و مرهم اسفیداج بسایند و بر وی پاشند
و اگر از قسم اکله باشد علاج وی مالیدن آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه در آن قضیب باشد علاج آن ... قیمت علل
... حکه قضیب علاج آن فصد کنند و بر زیره حجامت نمایند و تنقیه بدن کنند و قدری با پتها سائیده ... روغن
گل ... سفیدآب ... و سفیده ... قضیب را با آب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ را طلا کنند و ... قضیب بسایند
علاج آن مثل جرب و حکه بود باید کرد ... پاشیدن ... قضیب مناسب بود و اگر ضرورت باشد دوالی
قضیب ... مضایقه ندارد و ادویه مخصوص قضیب است و در بیماری مدس گلنار و اقاقیا و پوست انار را در آب
بجوشانند ... و روغن ... بسازند و ... مصطکی ... روغن ... ضماد
باید علاج تالیل قضیب باشد علاج تالیل دست اشقاق قضیب علاج آن علاج شقاق ... مقعد
مجرای قضیب اگر بسبب شیره باشد علامت آن ... بول غیر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند
و لعاب اسپغول و شیره ... با شربت نیلوفر خورند و شیاف ابیض با شیر زنان در مجرای ... گل ... اگر بسبب خلط
غلیظ باشد غیر جرح ... بول ... در ... اخلاط غلیظ ... بول بیرون آید علاج ... حار ... باسلیق ... بادیان انیسون
کتوت ... تخم خربزه با شربت بزوری خورد و ادویه ملطفه ... اکلیل الملک ... در آب بجوشانند و نطول کنند و روغن بابونه
و روغن سوسن را در احلیل چکانند و گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را بند کشاد گویند علاج آن
چهال ... چهال ... چهال گولر گوند ... گوند ... گوند ... ریشه ... برابر کوفته

داراو و بیه بارده که در آن قبض نباشد ماسد گیرد و گاه گاهی ریاسیر که و آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در اینجا احتیاج ادویه محلله
نباشد ضمادی که سرای بها و رام حاره مفاصل از مجربات است صفت آن اسپغول کوکنار مهرزن کوفته بیخته در آب مریدنا محلول
شود و روغن گل را بقدر حاجت آمیخته بر بندد و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را کوفته داخل نمایند و چون سورنجان که خصوصیت بسیار
بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و اصحاء اوجاع مفاصل حاره نافع است و اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد علامت آن سفید رنگ و قلت التهاب
و درد و حرارت ورم شود و اگر مرکب از سودا و صفرا بود علامت آن قلت درد و تمدد و خشکی سیاهی موضع و صلابت ورم بود و علاج آن سورنجان
سائیده هلیله سیاه سائیده لوبیدان سائیده هر یک یک ماشه در گلقند آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خاره خسک
شیره تخم خربزه در حد ساعت سرآورده صاف نموده شربت ... داخل نموده بخورند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار
فائده میکند صفت آن اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل از هر یک ده درم سنا مکی پنج درم سورنجان ده درم
شهد سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت پنج ماشه تا ده درم و معجون ... در اینباب مجرب است و
از ادویه محلله طلیه باشد اکلیل الملک بابونه شبت و خطمی و صمغ و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن ...
روغن حنا مالند ... که سورنجان تلخ و بیخ ... اندر آن ... باشند صفت روغن حنا
برگ حنا نیم آثار ... آب ... نیم آثار روغن کنجد ... تا آب بسوزد و
روغن بماند ... و اگر ماده کثیر باشد که از نضج ... منضج
مرکب ... حاصل ... حرکت نتوانند کرد و بعد از تنقیه
موضع را ... روغن کنجد ... و در آن
... عرق النسا ... بود که از مفصل ورک ابتدا کند
و از طرف وحشی ... علاج آن مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود
... و مواد از آن جاری گردد ...
که ... اگر ازین هم ... حمیات اگر تپ ... هر روز شدت کند ...
... ماده آن بلغم باشد که متعفن شود داخل عروق و اگر هر روز آید ...
باشد ... ماده آن بلغم باشد که متعفن شود خارج عروق ... دماغ و معده و جگر ...
و صداع ... علامت تعفن ماده در دماغ آنست که مریض ... شکوه کند و اگر ...
باشد علامت تعفن ماده در معده ... اگر با اسهال باشد ...

است رطوبات مربعه رقیقه باشد علاج فالج کند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد [illegible] آن
ماده بیه قابضه باشد [illegible] مسهل الطبیعت [illegible] [illegible]
باشد علامات آن تدریج حادث شود بسبب [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] گرم کفایت کند و اگر [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] باشد علاج آن [illegible] و اگر [illegible] علامات [illegible]
[illegible] در تمام [illegible] علاج [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] خاصه [illegible]
علاج [illegible] مفاصل و عرق النسا و والی [illegible]
علامات آن رگهای [illegible] ساق و قدم [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] ترک ریاضت نماید [illegible]
[illegible] ساق و قدم باشد [illegible] علاج [illegible]
[illegible] ساق [illegible] علاج آن [illegible]
ساق باشد [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible] عادت [illegible]
[illegible] امراض [illegible]
[illegible]
علامات آن [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible] علاج [illegible]

کہ پست آید و سرد در آن کنند و حمی نہاری اتی باشد کہ بروز آید دلیست کہ گسد و حمیات مختلطہ چنان باشد کہ آمراد و ربع و لوسینہ
معین نباشد و علامت آن مختلط باشد و حمی یوم کہ حرارت دران متعلق بروح شود اکثر در یک روز یا دو روز باشد کہ تا سہ روز
نکشد و جالینوس گفتہ کہ تا شش روز می ماند و این تپ ملایم شود و در بعض و قارورہ بسیار تغیر نمی باشد علاج آن ازالہ سبب است کہ حمی یومیہ
چنانچہ در حمی وہمی و حمی وفکری ازالہ ہر واحد کنند و مفرحات باردہ دہند و تبرید قلب از آن غم نمایند و ہمچنین در عطشی و تعبی
و حمی و حمی دوئی و عطشی و حمی نیز ازالت ہر واحد نماید و اگر ازین تدبیر رود علاج تپ بلغمی کنند یعنی تبرید و تلطیف دہند و اگر سبب شرب
شراب باشد آنرا موقوف نماید و بتسکین حرارت نماید و در ربکامی دہ لہ علاج سرد و ترکام کنند و تپ دق کہ حرارت
متعلق با عضای اصلی دموی باشد علاج پذیر نیست در ابتدا استحالہ ملتفت نمی باشد اما اگر طبیبی سہل است و وقت و توانائی
دارو یا و حرارت بعد از غذا معلوم کند باید کہ قرص طباشیر ملین و قرص کافور با تبرید یا ماء الشعیر و ماء القرع دہد و
در صورتیکہ حمی عفنی با تپ دق مرکب شود و معدہ مریض ضعیف نباشد اول اقراص مذکورہ با شیر خشخاش و تیسیر
دختر بسیار مناسب است و اگر سرفہ ہم باشد حمیرہ خشخاش و مانند آن کہ در نزلہ گذشت با اقراص مذکورہ آمیختہ باید داد
و اگر با حمی دق حمی عفنی بود و اسہال بر حق کنند و در علاج تپ دق ہر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویہ سردہ مثل کافور
باعث تخفیف نشود و ہمچنین بعض ادویہ مرطبہ مثل شراب موجب تسکین نیست باید کہ شراب با آب ممزوج نمودہ
وقت ہضم غذا دہند و ہمچنین کافور با ادویہ مرطبہ مخلوط نمودہ بخورانند و درین تپ از مرغیات معدہ احتراز کنند
و ادویہ مرطبہ در آب جوشانند و دران نشستند پس ہرگاہ بیرون شوند از روغن کدو تمام بدن چرب نمایند
در روغن مذکورہ رگوش و بیحکاسد و شوربای گوشت برہ و پاچہ دہند و نمک در طعام ایشان کم اندازند
و زردی سپید سرشتہ بحال ایشان مناسب بود و از اشیای یابسہ و مالحہ و حریفہ و حارہ و گرسنگی و
تشنگی و غم احتراز کنند و در مساکن باردہ و مہب شمال و کنارہ آبہا ساکن شوند و تپ صفراوی لازمہ و خصوصا محرقہ
محتاج تبرید زیادہ می باشد بعد آن تپ دموی بود آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی و ہرگاہ تپ عارض شود باید کہ اول
از علامت مادہ آن دریافت کند بعد آن حسب احتیاج تبرید و تسکین کند پس اگر تپ صفراوی و محرقہ باشد علاج
آن شیرہ تخم کاہوی منقی شیرہ مغز تخم کدوی شیرین را در عرقیات سرد آوردہ شربت نیلوفر یا کاسنی را داخل کردہ بخورانند و
اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ خفقان بود عرق کیوڑہ عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان بقدر مناسب
اضافہ کنند و صندل سفید را در گلاب سائیدہ پارچہ را آن تر نمودہ بر جای دل نہند برای قلق اضطراب خفقان بسیار مفید
بود و اگر صداع و سہر بسبب تصاعد ابخرہ باشد تدبیر صداع و سہر باید و اگر سعال باشد لعاب بہدانہ را اضافہ کنند اگر

متعفن در جگر بود و اگر با اسهال باشد و رصد روعلی هذا القیاس و در تب بلغمی تشنگی نباشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ
و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت کم میکند و اگر مخالطه باشد شش ساعت
زایل میگردد و اقل زمان احد یا شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تب یک روز در میان آید با لرزه و سرما باشد
امراعب دائره گویند و ماده آن اصفر صفرا باشد که متعفن شود در خارج عروق و اگر تب یک روز در میان شدت کند و بی لرزه
و سرما آید لازمه [illegible] که ماده آن در داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده متعفن در داخل عروق تب غلبت کند متعفن شود آنرا محرقه
خوانند عوارض آن که در غب نباشد در محرقه شدت نباشند و باشد که دو غب مرکب شود و باشد تب بلغمی هر روز آید پیدا
گفته اند که انتها [illegible] نوبت حمیات میکنند بلکه ماده و این لحاظ عوارض هم میباید که شدت عوارض دلالت میکند بر شدت ماده
و ضعف آن [illegible] ماده و گاهی [illegible] ماده تب پس دو بار و فصل و مزاج و عادت و تدبیر متقدم نیز دلالت میکند در تب [illegible]
[illegible] قلق و هذیان و صداع و سهر و مار [illegible] بول نباشد مگر آنکه [illegible] سریع بود و اگر وقت [illegible] در [illegible]
و رقیق باشد و این [illegible] بود بشرطیکه ماده مندفع بر عاف نشود و زمان احد غب یا شدت آن چهار ساعت تا دوازده ساعت
نباشد و چون از این زیاده باشد علامت ترکیب است و اگر ترکیب از صفرا و بلغم نباشد پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شطر الغب
[illegible] و اگر [illegible] متعفن شود غب غیر خالصه و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی و لازمه و بلغمی دائره
[illegible] زیاده می آید و یک روز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه خطا شود و هفت دوره که چهار ده روز
نباشد [illegible] گاه باشد که [illegible] غب لازمه در هفت روز نباشد و غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در غب خالصه
رقیق نباشد و در غب غیر خالصه غلیظ و وقتی که در روز [illegible] روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که [illegible]
در روز [illegible] خواهد شد و هنگامیکه در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت آنست که در روز نهم یا یازدهم
بحران خواهد شد و اگر تب [illegible] ماند و سرخی رو [illegible] و انتفاخ رگ [illegible] سرخی و غلط بار [illegible] بود علامت [illegible] است و آن [illegible]
[illegible] حال [illegible] حادث گردد و اگر [illegible] عوارضات شدت باشد علامت مطبقه است و این تب موی بود [illegible] حادث
[illegible] باشد [illegible] عروق [illegible] متعفن گردد [illegible] باشد [illegible] در روز [illegible] واقع شود و اگر [illegible]
[illegible] علامت ربع دائره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق و اگر [illegible] آید [illegible] آید آنرا
ربع [illegible] اگر [illegible] سردی ما [illegible] عرق نباشد علامت ربع دائمه است [illegible] نادر بود [illegible]
[illegible] داخل عروق [illegible] چهار ساعت [illegible] باشد [illegible] حرارت بسیار [illegible]
[illegible] خلاف آن باشد و [illegible] باشد که [illegible] حادث گردد و [illegible] باشد

یا هفتم و یا بیست و یکم و بیست و چهارم به نسبت هفتم و اندازه معتبر است پس هرگاه مثلاً که بحران در روز هشتم خواهد
تغییری در روز چهارم ظاهر بود و این تغییر خبر دهد که بحران روز هفتم و یا اینکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران
واقع اند آنچه واقع می الوسط گویند و آن ایام بحران قوی باشند فما آمدن تب عسره را حالی وا مدد و
تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت بحران در جمیع امراض کم ماده
آن تغییر و گره باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در هیجان باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود و در آن وقت در روز
بحران و قبل گذشتن [illegible] هم داده شود و یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط شود و یا آنکه مرض تا هفت روز
مهلت ندهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد [illegible] است که مطلقات را در حمیات نه دهند و خوردن روغن سوای
روغن بادام در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات بالعکس است و اگر از تب تشنگی
تپید نمود قرص طباشیر ملین و یا قرص زرشک با آب کاسنی سبز صاف کرده شربت نیلوفری خاکسی سبز خورد و اقراص مذکوره
با خیسانده کاسنی و شربت نیلوفری نیز نافع بود صفت آن تخم کاسنی چهار توله کوفته کرده شب در آب تر کرده
وازده گھڑی شب [illegible] نهاده در صباحی کا ده که چهار گوشه آن [illegible] بسته باشد و اصل نموده مثل ریشه(؟)
رنگ میران هفت مرتبه بچکانند و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده یا شربت ورد و سکنجبین باهم مخلوط نموده همراه
بود و بعد از رفع تپ و در هر تپی که بعد از زایل شود موقوف نماید کرد صفت قرص طباشیر ملین طباشیر
سفید چهار درم [illegible] سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین [illegible] صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش از هر واحد یک درم
بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازد صفت قرص زرشک زرشک [illegible] تخم کاسنی تخم
تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ [illegible] ریوند چینی سنبل الطیب از هر واحد یک درم بلعاب اسپغول
سرشته اقراص سازد صفت شربت نیلوفری تخم کاسنی [illegible] بیخ کاسنی تخم خیارین نیم کوفته تخم خربزه
نیم کوفته [illegible] نیم کوفته هر یک یک توله شب در آب تر کرده صباح جوش داده و صاف نموده با نیم آثار شکر سفید
بقوام آورند قرص گل [illegible] صفت آن گل سرخ اصل السوس [illegible]
از هر یک چار درم طباشیر سنبل الطیب [illegible] یک درم [illegible] قرص ساده [illegible]
همراه خیسانده کاسنی و شربت نیلوفری دهد و چون [illegible] روز اول یک جوش و روز دوم
دو جوش و سکنجبین تا هفت روز هر یک یک جوش زیاده داده باشربت نیلوفری و یا شربت بنفشه و سکنجبین تا هفتم
هر روز یک یک جوش کم کند برای تپ [illegible] مجرب بسیار مفید بود و [illegible] در حمیات [illegible] کثیر النفع است [illegible]

درد گلو باشد شیرهٔ عناب را داخل کنند و غرغره نمایند و روز چهارم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند و اگر آنکه در چهارم روز
نوبت افتد که در پنج و حرکت خوب نیست و اگر حاجت تبرید باشد شیرهٔ تخم خرفه نیز داخل نمایند و روز پنجم
شیرهٔ تخم خیارین دور کنند و داون شیرهٔ تخم کاسنی بعد نضج مناسب بود و اگر حاجت باشد بوقت شام تبرید از لعاب
بهدانه که در عرقیات برآورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکشی داخل کرده باید داد و فرنی بوقت
شام تخم خیارین را نیز حکم کرده و استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال سیفر(?) نمودند و از برای خشکی زبان مضمضه
از لعاب اسپغول سفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر سر و لب بمالند برای خشکی آنها مفید
بود بشرطیکه بالغ باشد و داون شیرهٔ آلو بخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین و
امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق منقطع(?) گردد و در تپ صفراوی جمیع اشربه
غیر حامضه احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت مستحیل نمیشود و حالیکه تپ شدید باشد
احتیاج نضج نمیشود و در روز هشتم و نهم و دوازدهم از مسهل بار و تنقیه کنند و بعد از سه روز قرص طباشیر
با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد ازان علاج تپ مرکب باید کرد و اگر تپ بلغمی باشد بباید که تا روز چهارم
تبرید خفیف دهند و چون ماده غلیظ است روز پنجم ادویه تحلیل الحراره از صبح گرم گرفته شب در آب گرم
تر کنند صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و خاکشی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج روز مسهل از مسهل
گرم که ازال ادویه شدید الحراره دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دهم یا سوم و اثقل نمودن سنا مکی
و غاریقون و تربد نیز حکم نموده اند و ایام مسهل اینست ششم و نهم و دوازدهم و شانزدهم و هژدهم بیست و دوم
بیست و سوم بیست و پنجم و بیست و ششم بیست و نهم سی ام سی و دوم سی و پنجم سی و هشتم
سی و نهم و اگر در ین ایام نوبت افتد پس باید که در روز بحران که قوی نباشد مسهل نهم و بعد آن مسهل دهند
نیز در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلا اگر دو پهر شب آید مسهل پهر شب باقیمانده
باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد
و اگر تپ مثلا در دو پهر اول شب آید آن روز را روز اول تپ شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آن را در حساب
ندارند بلکه شمار روز اول از روز دیگر کنند مگر آنکه تپ نوبتیه باشد ایام بحران که در ان جمیع مستفرغات
ممنوع اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هفدهم بیستم بیست و یکم بیست و چهارم بیست و هفتم سی و یکم
سی و چهارم سی و هشتم چهلم بعضی ازان سند(?) منقص اند چنانچه روز چهارم تا هفتم و یازدهم چهاردهم و هفدهم

حالص بود قطره مائی اگر ریح باشد و ... عضو و ملایم بود ریح گویند و چون مجتمع و صلابت بود آن را گویند ... و ازرام

صلب باشد و مانند ورم بعضی و بعضی باشد مانند بثری و بعضی صفراوی مانند نمله و آتشک و بعضی بلغمی باشد مانند

بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب و تواول و بعضی مائی مانند نقاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات **فلغمونی**

علامت آن تمدد و ضربان و تپ و سرخی رنگ است علاج فصد کنند و زلو نیز بیاشند و تبرید به لعاب بهدانه و شیره ...

در عرقیات سرد آورده تسریه تیلو ... حالکه ... بخورد و قلیل غذا نماید و بعد از نضج به مسهل ... تنقیه کنند و ...

مانند آن از اشیای مارده نمایند و در سه روز اول از رادعات ... مانند لبن و قلیل گل ارمنی و گلسرخ و عنب الثعلب ...

و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و مرهم رسوت در این باب مفید بود صفت آن رسوت یک درم موم سفید

دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن و موم را گداخته رسوت سائیده بیامیزند و اگر ماده از ورم اعضای رئیسه بود ...

که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن ران است جمع آید رادعات مناسب نیست بلکه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل یا محللات

استعمال نماید و فصد کنند و روغن بیابد اگر ورم شدید باشد استعمال رادعات از آموختن ... از زیر بغل و رم شدید و ...

و در میگرسیت آرد جو خطمی و ریوند چینی با هم بخته ضماد کنند و رم ... شده نباشد و بعد از سه روز تا هفتم روز ...

ادویه محلله مرخیه مانند مرزنجوش بابونه اکلیل الملک آرد حلبه بارادعات آمیزند و در رمانه انتها محللات ... بارادعات

کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند و هرگاه ماده تحلیل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تپ ...

و ... باشد سر ... و علاج ... ضماد کنند و علامت نضج سکون درد و تپ بود و چون ... باشد ...

از ادویه منفجره دیا ... منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده کلی مستفرغ گردد و مرهم زرد که جهت پاک کردن چرک

گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از مجربات است استعمال کنند صفت آن ... کات سفید ... [illegible]

نیله ... مردارسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو دام روغن کنجد چهار دام ... مرهم سازند و ... مرتبه

و ... خل ... در این باب مجرب است صفت آن مردارسنگ ده درم ... یا ده درم موم سفید

... درم روغن گل حل کنند و قدر سرکه اضافه کرده مرهم سازند ... علامت آن سرخی و درخشنده و براق باشد

و تپ و تشنگی و التهاب بود و علاج سوای فصد باشد علاج فلغمونی بود لیکن در این تبرید زیاده کنند و در فلغمونی ...

زیاده نمایند و کدو برگ خرفه و کاهو کوبند و با لعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و علاج فلغمونی حمره و حمره فلغمونی

مرکب از علاج ورم ... صفراوی نمایند ورم رخو و آن ورم سفید بود و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت

بر آن نهند فرو رود و ساعتی همچنان باشد علاج آن بعد از نضج از مسهل ... یا ... تنقیه کنند و ... آب ... نمایند ...

سیاه هم تا گداخته و آنرا از کاره پارچه پاره نموده در ظرف گلین در انداخته آب خالص بر آن ریزند و در زیر آسمان گذارند
و صبح ماندگی آن افشرده آب زلال را و آنرا با شربت مناسبه بکار برده گاهی همراه قرص زرشک و قرص طباشیر استعمال کرده
باشند و گاهی ست آب سیر آورده قرص ساخته داده آید و اینکه بارها تجربه درآمده بگیرند ست گلو بموزون آن طباشیر سفید
همه را سحق ساخته پاشیده باشند در تپ که ماسرا و لرزه شدید می آید بعد رفع لرز اول سرطرف شود و اگر این دوا قرص
[illegible] ساخته باشند یا جوشانده دهند نفع بین میکند و طریق برآوردن ست آنست که گلوی سبز را در آب شیرین بکوبند
[illegible] و آن را در پیاله سفال کرده در ظرف بسته در سایه نگاه دارند و بعد از دو روز در آب مالا آن را دور کرده
آنچه که ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند و علاج تپ محرقه بعد از فصد هفت اندام یا باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که [illegible]
[illegible] تپ عرق آور دل نیز سعید بود و تدبیر مغز فه آنست که [illegible] تا ره و تبرا که [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] علاج کنند بدان بسیار [illegible] اگر هم [illegible] ق بسیار بود آید و آن هم زیر تپ است و اشکل نیز عرق می آرد و یا شود
هم و تا که منطور [illegible] دن عرق باشد بدان الکتف کرده باشند و خود را از پارچه ها پوشیده دارند علاج تپ سوداوی سبب غلبه خلط
باشد علاج مالیخولیا باید کرد و در این تپ بسیار تدبیر بکنند و در تپ ربع [illegible] در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تپ سوداوی بعد از
[illegible] که ماده نضج یافته [illegible] کنند و در این تپ اگر فصل [illegible] و [illegible] در حال [illegible] باشد و این تپ در یکسال بیرون و اگر تدبیر [illegible] ساخته تا [illegible]
سال بطول [illegible] و [illegible] ربوبات این تپ عذاها [illegible] ربوبات غذا باشد [illegible] صحاح [illegible] لیکن بحال ترطیب باشد و تپ ربع
مالیخولیا [illegible] و طریق [illegible] باشد یکی آنکه سبب آن سوداء طبعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج
قسم دوم مشترک باشد بعلاج سوداء و علاج آن خلط که از وی سوداء حاصل شده چنانچه در مالیخولیا گفته شده و علاج لیفوریا
و القیالوس و لیلی و سهاری [illegible] علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی غشی بوقت غش علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تپ بلغمی نمایند
و علاج تپ وبائی بعلاج تپ دموی کنند و چیزهای خوشبو بویند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورند و با تعفن است که هوا
عارض شود علامت تپ وبائی کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و تپ و عرق و سرازند بود و علاج غب [illegible] حالت [illegible]
مرکب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که غالب باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج حمی مخلطه
اورام ورم غلیظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر
باشد و چون غالب بود غالب را مقدم سیارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا بحالت باشد حمره فلغمونی گویند و اگر ماده آن
بلغم باشد و مخالطت عضو بود رخو گویند و چون متحیر بود سلعه گویند و اگر سودا باشد اما داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون
مولم نباشد خنازیر اما اگر خارج عضو باشد و ظاهر بود صلابت گویند و چون ظاهر شود غدد و اگر ماده ورم مائیت باشد غدد بود و استسقاء زقی [illegible]

سازند تا نضج یابد پس با انگشت فشرده مواد ریم را بیرون کنند بعد از آن ادویه مدمله را بکار برند مثل مرهم [illegible]
جراح بود و ماده آن غلیظ باشد که [illegible] آن [illegible]
بجهت [illegible] تحلیل و انضاج [illegible] نافع بود [illegible]
پیوستن و برگ [illegible] بستن مفید است و چون آرد جو را [illegible]
و بکار برند [illegible] سود مند بود [illegible] غسل [illegible]
می [illegible] و اگر چه [illegible] و برگ [illegible] و نمک [illegible] را سائیده بر آن [illegible]
می باشد که مایل بسرخی بود [illegible] حادث شود و اگر [illegible] باشد آن [illegible]
بود و در [illegible] شدت [illegible] علاج آن فصد [illegible] و شیره [illegible] و لعاب [illegible] شیره [illegible]
شربت [illegible] داخل کرده بخورد و بعد از نضج تنقیه [illegible] از مسهل بکار برند و در آن [illegible]
کافور [illegible] فائده میکند [illegible]
سفید بود [illegible] سائیده [illegible]
سرکه و گلاب مالیدن فائده بلیغ میکند و اگر بلغمی باشد سفید بود [illegible]
و سکنجبین [illegible] همراه گلاب عرق [illegible] الثعلب خورد و در حمام [illegible]
مالیدن فائده میکند و نمک [illegible] بر بدن مالیدن [illegible]
باشد که با حدت و التهاب بود علاج آن تنقیه [illegible]
آب عنب الثعلب [illegible] طلا کنند و اگر ماده شدید الحرارت باشد [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] سفید بود **داحس** ورمی گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد [illegible]
پیدا شود [illegible] بسبب آن ناخن ساقط میشود [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] تنقیه کنند [illegible]
نافع بود [illegible]
در آن [illegible] و اگر [illegible] تحلیل [illegible]
مدمله را بکار برند **نار فارسی** یعنی آتشک علاج آن [illegible]
صباح آب زلال [illegible] داخل کرده [illegible] تنقیه [illegible]

و نمک و خاکستر حبوب و سرگین گاو و شبث و صبر و مر که سائیده ضماد کنند سلعه علاج آن مانند علاج دبیله رخو بود و
سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله سفید بود و اگر صلب باشد ادویه ای مانند فیلقیون نهند و یا
آهن التقیه کرده تا ... کنند و مرهم ... برای ... و مرهم داخلیون که برای تحلیل و انضاج و تسکین مجرب است
صفت آن روغن زیت کهنه سی مثقال ... مرداسنگ هشت درم ... اسفیداج ... تخم مرو ... تخم کتان
هر یک ... درم ... هشت درم ... در آب ... لعاب ... آن ... مرداسنگ ... ساخته
در دیگ انداخته بر آتش نرم گذارند و ... حرکت دهند تا مرداسنگ بسته شود پس از آن که روغن سیاه گردد
از آتش فرود آرند و لعاب ... اندازند و ... تا غلیظ شود پس از آن فرود آرند و ... مرهم زنند سرطان
هرگاه ... شود ... علاج آن ... از نضج تنقیه سودا و اسهال ...
... سنگ آهن ... روغن گل و آب عنب الثعلب ... و آب
کشنیز سبز با هم آمیخته طلا کنند ... سفیده ارزیز گل ارمنی عصاره کاهو روغن زیت
آمیخته طلا کنند تا محافظت از ... گرد سفیده ارزیز توتیای مغسول بروغن گل طلا نمایند تا اندمال
یابد و میگویند که گیاه ... سرطان طلا کنند
... سرطان ... استعمال کنند ... در گردن
... باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند ... سائیده و مرهم داخلیون آمیخته ضماد
سازند و اگر تحلیل نشود ... اول ... ضماد ... بعد ... اگر ... نیز
... کنند ... مرهم ... علاج بعد
از نضج از اسهال سودا و بلغم تنقیه کنند و محللات ... مانند مرهم داخلیون استعمال کنند ... و
... ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه مانند ... علاج آن مانند ... درم
صلب کنند ... که مانند ... باشد ...
... بعد از نضج از اسهال گرم تنقیه کنند و ... روغن
بابونه و روغن نرگس مالند ... دبیله ورم بزرگ باشد و رنگ آن
مانند رنگ جلد بود ... علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه ملینه
محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و ... روغن گل مرهم ساخته ضماد

۲۳۶

کہ پیدا ... داشتگان واران باید کہ بیرون آید علاج آن ... باسلیق وصافن ... الف کنند وتنقیہ سو
باید ... واکسیر ... را ... جمیع ... وریز ... بہم در وقت ... پخته ... صحیح را بہ
... گاه ... سازد ... باشد ... قلع ... شده ... باید دارآب گره
... کرده روغن ... گیرند ... ساده ... اکستر ... سنگ ... روغن ... والدو ... سیاه
... بار در ... سیاه ... ساخته ... طاوس ... الکوه ... کشند
... آسیب ... والرشتا ... واگر ... آن موضع را الطول ... باقیمانده ... بیرون آورده آنرا
... آن موضع ... باقیمانده است آنرا بجوشد وبعد ازان مرهم ... بکار برند

علاج گلے

کہ در ... باید کہ عامل ... کاغذ سفید پاره ... این مرض راستفا ... وآن کاغذ را
... سیاه از سیاہی ... نکشند وانند ... نقش ... نما
... الفاظ را بخوانند ... نقش دیگر ... نقش اول ... الفاظ را بخواند وبعد
... فلان را از نقش ... وهر گاه از عمل فراغت یابد کاغذ ... پاره پاره کنند ودر چاه
انداز ... تعالی از ... صحت شروع شود ... این عمل تا هفت روز است

جرب

... کہ آن حکه وسوزش بود چکه مانند جرب بود لیکن ... شود ... باشد واکثر آن در دست ودرمیان
انگشتان حادث شود وسبب آن یا فساد خون بود ... ویا فساد آن است اخلاط صفراوی محترقه وسودا محترقه ویا اخلاط
بلغم مالح ... بود ... جلد ... قلیلة المقدار ... باشد کہ ... علاج آن
مثل علاج ... کنند ... خلط نمایند واین ضماد ... جرب مجرب است **صفت آن** گندهک آمله سار
... از هر یک یک تولہ ... یک ... حصه نمایند یک حصه در روغن زرد کہ ...
چهار ... باشد آمیخته بر بدن مالیده ... چهار گھڑی در آفتاب ... بعد ازان ... بر بدن مالیده غسل ...
طلای جرب ... نافع بود **صفت آن** مردارسنگ ... اقلیمیا ... آرد ... باید کہ اول ...
... بر ... گل ... جماع درین مرض ضرر دارد وحمام ... اشیاست برای جرب
وخوردن ... جرب ... قلع ... کہ پیران را حادث شود وسبب بلغم مالح ... باشد بالیدن روغن گل
... بود ومالیدن روغن ... نافع بود وچون ... در میان ... حل کرده
... رسیده ... بعد ازان بر بدن مالند ... سفید ... اگر ... بسیار

نماید و مالا سخن عشبه بکار برند و آب شاهتره بفرموده که باشد آب عنب الثعلب بفرموده باشد بسیار
فائده میکند و چوب چینی و عشبه درین مرض فائده هیچ ندارد و بعضی مردم حب مفاصل این حب بکار برند برای آتشک دست
صفت آن اوارن خراسانی [illegible] عرب اجوائن ساده کهپلا [illegible] هر یک چهار ماشه [illegible] کهرل
دو بهر کهرل باشد بعد آن کهپلا را کوفته [illegible] نموده بیمار گهڑی بکوبند بعد آن [illegible] دو بکر [illegible] چهار گهڑی دیگر
کهرل نماید و باده وزن ادویه قند سیاه که سه بار بیشتر و شاسروه حب بندد و یک حب صبح همراه عصارات که بقدر یا و آثار باشد
همراه دو وقت که بقدر یاؤ آثار باشد تا هفت روز بخورد و پرهیز از دال موگ ترش و شیرینی نماید و اگر از خوردن
حب تشنگی بسیار باشد از پوست کچنال و پوست کهار جنگلی و یا هلیله بلیله آمله و آب حوض وار [illegible] معجون عشبه بالیف والتشنج
بحست آتشک و اخراج مواد سودا و بلغمیه و وجع مفاصل مجرب است **صفت آن** هلیله زرد چهار درم هلیله کابلی چهار درم
هلیله سیاه پنج درم بلیله پنج درم آمله سه درم شاهتره پنج درم برگ سنا مکی ده درم بسفایج فستقی تربد سفید مجوف خراسانیده
افتیمون از هر یک پنج درم عشبه مغربی پنج توله با عسل سه وزن ادویه معجون سازند خوراک [illegible] ماشه تا یک توله و گاهی
عوض عشبه چوب چینی یاؤ آثار درین ترکیب نموده شد برای مواد سودا و بسیار نافع آمد معجون عشبه دیگر عشبه شش
توله بسفایج سه توله بادیان صندل سرخ از هر یک یک درم عصاره ریوند چینی سه ماشه برگ سنا مکی ده درم تخم سیاه
شش ماشه عسل [illegible] دام نبات سفید سه پاؤ خوراک پنج ماشه تا یک توله مطبوخ مجرب در اشامی نوشیدن آن
احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهد عشبه خورد **صفت آن** پوست درخت نیم پوست درخت کچنال [illegible] حیلی مول
گیاهی حرد بار گهر هیچ دپوست قند سیاه که هر یک نیم پاؤ آثار در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه ماند صاف نموده
در شیشه نگاهدارند همه هفت شربت است **طریق خوردن عشبه** در عشبه همه چیزها مانند چوب چینی است مگر در عشبه خوردن
ترک ماء بارد داشتن ... بهترین آن است که باریک و هم رنگ باشد و چون بشکنند از آن غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت
آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضر است و در بعض امزجه و امراض بارده
و بلغمیه و سوداویه فواید این زیاده از چوب چینی است مثل درد مفاصل و نقرس و درد اعضا سرا [illegible] نوشته اند لیکن
[illegible] است و در عالم [illegible] و عشبه که چوب چینی مضر است این دوا فائده میکند و در امزجه حاره سوداویه صفرا
و بهر کاه آب عشبه را بسر آتش برده باشد و عشبه قلیل باشد بقول [illegible] شنیده بکار برند و در شربت آن این شرط است که شربت
سفوف عشبه که برای آتشک نافع است **صفت آن** عشبه مغربی چهار توله پوست هلیله زرد سنا مکی صندل سرخ از هر
یک یک توله کوفته بیخته هر روز [illegible] ماشه بخورد و عرق مدنی یعنی مار رود آن اکثر در ساق و در ساعد حادث گردد و آن [illegible] باشد

[illegible] چوب چینی [illegible] از حمل آن [illegible] است [illegible]

قوی [illegible] طرف [illegible] قطع کند [illegible]

[illegible] آن زیبق [illegible]

[illegible] سیحت [illegible] گوسفند

[illegible] اراده [illegible]

چوب چینی [illegible] که اول [illegible]

ترک [illegible] در [illegible]

چوب چینی [illegible] و کثرت اکل و جماع و حمام

و حرکات [illegible] بسیار [illegible] اگر [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] آهسته آهسته [illegible]

[illegible] چوب چینی [illegible]

معمول استعمال [illegible]

در نظر [illegible]

[illegible] آهسته آهسته [illegible]

صبح و [illegible] و وقت [illegible] آب [illegible] آرد

گندم و نخود [illegible]

و دیگر غذای لطیف [illegible] چهار مثقال چوب چینی [illegible]

[illegible] آهسته آهسته

[illegible] ضرور [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] خوردن چوب چینی [illegible] اراده خوردن چوب چینی

[illegible] چهار مثقال [illegible]

نافع بود و شیخ بوعلی سینا باسر بوده که دق کهنه بکلیه بدل سیاه درهم و لصحت وزن آن بکشم چون هر روز باسه برده بود
ماده چرب و حکه افلاج سیاه بسبب شهوت از سر و حرث سعفه و سواک و آتشک و قسیم که آبله باشد سبب رسیدن سیاه جسم باشد
از تنقیه و مار باشد و بخورد و صفت آن ابله بزر و چهار ماسه هلیله کابلی ماشه بلیله بلیله پار بده ماشه بلیله و ماشه شاهتره ده ماشه
چوب گل باره ده ماشه گلسرخ شش ماشه ریوند چینی پنج ماشه برگ سنا مکی اسپ ماشه هلیله سیاه ده ماشه کوفته همه وزن ادویه شکر سفید
آمیخته سفوف سازند خوراک یک درم **ثآليل** یعنی مسها شود سرباسرک ذکر کما باسر که مالیدن بسمار اسیا قط کرده ده اسید بها
روغن گل و چربی لطیف و غیره مرهم سفید بود و بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کند بعد آن احتیاج ختم شود و اگر این چیزها
فائده نکند با آهن قطع کنند یاد و آتش داغ باشد فلفل چون بمالند و سرگاه گوشت زیاده در سوق کرده مرهم سفید آب در استعمال کند
کسی و نوشادر و اسیر روت و زنگار و آب صابون سرشته طلا کنند نیز نافع بود و تقویت باشد ... علاج جرب کنند و مالیدن
روغن کسیده و چرکس و ندان روز ده وار ده استعمال بود و ضمن مالیدن باشد ضماد ... و آتش و ضماد لطوخ و مرهم
مانند چرب لطو و مالیدن روغنها مانند روغن گل با رطم نافع بود و طلا تیکیه سرشته ... طلا کنند و بادیه که بحیثیت طلا بود
سفید باز پهیر حلک کشند که چون خاسدار آن سر چون آبی و مرهم شود و آمله و لاک ... گرفته با آب طلا کنند طلا با پست سید سعد عیش
صفت آن سها که شلغم گیرد یک تکه سفید بر آبه کوفته بخته با آب طلا کنند طلا و گیرها و سها که سران گرمه یک حجاچه کشته یا
هر یک یک تو له سرخ سیاه شش ماشه هلیله تخم ... شد ماشه ... قلیه سائیده حب ها بندند و بوقت حاجت طلا کنند
تقاطات آبله ها باشد که ... آن ... آن ... باشند سبب آن ... باشد علاج آن فصد کنند و شیره
عناب و لعاب بهدانه در عرق شاهتره و عرق ... آورده شیر ... و آنچه کرده بخورده و بعد از نضج ارسهل با تنقیه کنند
خوردن انار و عدس سرکه مفید بود آبله ها را ... کنند و ... مرهم سفیده آب ... و علاج
تقاطات از مرهم ... و مانند آن کنند و ... کرده ... و مرهم ... نافع بود و چیزها ... سرخ یا سیاه رنگ
و عصویی ... حله ... و مثل ... شود و صابون عراقی ... سائیده طلا کنند ... جذام ، این مرض را
داء الاسد گویند و آن ... باشد و سبب آن انتشار سودا ... در تمام بدن ... کنند مزاج و شکل اعضا
متغیر گردانده باشد که منجر گردد و چون ... شود اعضا ... و علاج ... و علامت آن سرخی رنگ ...
و تاریک شدن و ... الصوت ظهور ... اعضا و علاج آن فصد باسلیق و صافن و ... باید کرد و چون ...
و ... هلیله سیاه ... مانند آن که ... گذشته چیز روز ... ماده سودا از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند
و خوردن شیر جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و شراب ... و مسهل قوی ... و از جمیع محللات حرارت ... باشند و

رابع در سر سجائی آید و رطوبت سپید پیدا نماید آن موضع از مالیدن سرخ شود علاج بد نشود علاج بعد از تنقیه
از مسهل مانند [illegible] آن طلیه سیاه و صبر سرو سکنجبین
و حل تخم اسطخودوس [illegible] [illegible] حد و مسهل و سکنجبین را در آب
گرم حل کرده و طلا کنند [illegible] از مقدار حلقه کرده تمام استعمال نماید
و ار آنکه استعمال این دوا [illegible] سیاه و سپید و [illegible] چو بود و آن [illegible] حله و شیر و بطوس
و تریاق و [illegible] باشد [illegible] [illegible] ورق [illegible]
و عاقرقرحا [illegible] [illegible] [illegible] سال [illegible] آب [illegible]
[illegible] سیاه بود [illegible] [illegible] علاج
بهق ابیض [illegible] [illegible] [illegible] صاف نموده در آب [illegible]
بهق ابیض مانند [illegible] سیاه بود [illegible] [illegible] باشد [illegible]
از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و این [illegible] باشد علاج آن [illegible] و مالیدن حرق سیاه [illegible] و [illegible] آب شربت
[illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] قطعهای
سیاه [illegible] [illegible] که [illegible] حال که [illegible] علاج [illegible] علاج
باشد و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]
[illegible] حال را [illegible] اول [illegible] ان [illegible] [illegible] سپید [illegible]
[illegible] طلا [illegible] سیاه [illegible] [illegible] [illegible] سنگ [illegible] [illegible] و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرم و مال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپید [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سپید بود و [illegible] سپید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عرق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گل [illegible] گلسرخ و [illegible]

چهار روز هر روز نیم مثقال و دو دانگ [illegible] روز چهارم افزاید و روز پنجم یک مثقال و سه دانگ [illegible]
[illegible] سائق افزاید و روز ششم [illegible] ماشه سائق علی هذا القیاس [illegible] اول [illegible]
[illegible] دوم [illegible] سرپوش دیگر را [illegible] گذارند
[illegible] سرپوش گذارند و طریق معلوم نمودن
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] دیگر گذاشته [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] معتدل [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و حرمل و سپید مائیده ضماد کنند و اگر علت قوی باشد عوض دلک آن موضع را نشتر زده کنند و اگر بسبب صفرا باشد زرد رنگ
رنگ و خشکی آن موضع خواهد بود علاج آن استعمال صمغ اکنند و پارچه را در سرکه گرم تر ساخته بر موضع نهند آن موضع را بسوده
گل بمالند بعد از آن کثرت بسر کرده تر مالش نمایند و اگر از سودا محترق باشد اسهال سودا نمایند و ماء الجبن
بسیر و پیاز بمالند پس حرمل حرس و حیری شیر با سرکه بمالند نافع بود و گندنا ... و در دل ...
کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد ... مسهل
و آن موضع را اول پیاز خشک بمالند بعد از آن پیاز عسل و شیر حرمل ... طلا کنند انتشار شعر اگر بسبب
غذا باشد چنانچه ... باید که غذا ... بخورد و خواب کنند و حمام ... روغن ... روغن ... بمالند
و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی ... و آب ... مسهله قابضه ... روغن ...
و اویان قابضه بمالند در روغن آمله مالیدن نیز فائده ... اگر بسبب یبوست باشد ... مزاج و تدبیر ... روغن ...
و باشد آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظه باشد که ماده ... باید که کثرت حمام کنند ...
مادام ... و یا ... گاه طلا نمایند صلع آنست که موی سر ... اگر ... باشد علاج ...
علاج آن انتشار شعر باشد شیب سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و اگر ... اسهال ...
و تنقیه بلغم ... مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورد و اگر سفید بسیار شود خضاب کند صفت خضاب
... گل ... چهار حصه ... دو حصه نوشادر یک حصه ... حصه ...
... سیاه گردد ... سائیده در ظرف آهنی ... آب آمله ... خوب ...
... را با آب آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از ... آب آمله بشویند دیگر ورق نقره ...
... بمالند که ... باشد ... بعد از تصفیه ... طریق بر آوردن شراب
... شوره ... شیشه ... کرده ... آتش ...
... گل حکمت کنند و هر گاه ... آتش ... خضاب ...
... آمله ... باشد ... آن کنند ... بعد از آن ...
... خضاب ... و آن ... تا دماغ ... خضاب ...
... متعلق ... حفظ الشعر ... حکیم ... حفظ موی ... سقوط ... سیاه ...
... صفت آن ... زرد ... گلنار ...

... ا ... ... آن ... ...

و داء الحیه ... ... اسباب آن قسم ... بالیدن ... مانند ... و اگر ... شود از مسهل بار و تنقیه لسبب

تقوق بار ... علاج اینکه در فصل چهارم مذکور است همه اینجا ... یکسر ... اگر بسبب خلط ... باشد اول تنقیه کنند

... ... بالیدن مرطبات و غیره ... ...

در ... آن ... در ... قیدگی باشد ... نافع بود و ... گاو ... و روغن ... ماندگی ... آمیخته ... مالند ... یا

... ... حادث ... شود و علاج آن ... و اسهال کنند و ... که ... سازند ... کنند و ...

... و آب سماق مخلوط سوده طلا کنند و علاج ... جاده و علاج ... علاج تقوق ... اطراف کنند ... ...

اشیای ... حادث شود و علاج از ... ... مخلوط ... پوست ... که ... کنند ...

... ... و علاج آن اگر ... شود ... خارج ... کم جراحت را ... کنند ... اراله

و ... ادویه ... هرگاه ... یاک شود ... و ... سر که ... ... مخلوط

سوده ... و اگر ... شود باید که ... ... سرخ ... جراحت ... گی ... اگر بسبب ...

اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ عریان یا بسبب تنگی ... باشد آن پوست ... جراحت ... و علاج آن ...

کنند ... ... آن ... ... گل ... ... و روغن گل آمیخته طلا نمایند و یا روغن

گل ... ... سفید آب ... ... اگر ... ... باشد

... روغن گل آمیخته طلا کنند ... ... حادث شود ... بالیدن ... سوخته

... ... روغن ... کافور ... آمیخته طلا کنند ... ...

... حادث شود ... و اگر بسبب عرق ... پوست ... اطراف ... جراحت ... شود

باید که ... و خاکستر ... ... روغن ... آمیخته ... نمایند ... ... و روغن آمیخته

طلا ... نافع بود ... تعلق ... ... باشد که ... حادث شود و اگر ... بود ... ... آن ...

... ... و روغن کدو و روغن ... ... بود اول اسهال بلغم ... و اکثر

بعد از ال ادویه ... ... داء الحیه داء الثعلب ... داء الثعلب آن باشد که موی ... ... و اگر پوست

... ... داء الحیه گویند و اگر ... ... اگر بسبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع ... ...

... علاج آن ... ... مسهل ... ... فصل ... ...

دو فرو بوده نیز مفید بود و بعد از … ملائم … و بکار برند تا شکل طبیعی آید و اگر این مرض بعد از تنقیه سودا و مادّه حس کنند
النفع خواهد بود و تشقق ناخن … علاج … **قلع اظفار** اگر سبب زیادت رطوبت مستحیله باشد علاج آن … علاج …
بود و اگر سبب حدت خون باشد … بشود و … بسیار سیاه شد علاج آن علاج … حس کنند و …
خون زیر ناخن … ناخنها را … بعض کنند و با آرد باقلا و سرطان نهری … ضماد نمایند
وضماد کردن از تخم … و سرکه … ناخن … نافع بود و اگر ناخن کوفته گردد برگ آس برگ انار آرد گندم باروغن گل ضماد
کنند و اگر پارچه را با … رنگ کنند … ناخن … بسیار نافع بود **انتفاخ اصابع** یعنی
بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب … بشویند … گندم و سلق و کرنب و عدس … و شاهم
را در آب جوشانیده انگشتها را … بشویند و … را در شراب … ضماد کنند **تغییر رنگ** … دارچینی و …
عرق باید که بعد از … ضماد … کنند … تحسین کنند … لعل را
آب … بشویند … برگ سوسن … صندل و مرداسنگ … برگ گل سرخ
کافور را در گلاب … انگوره و سیر … آن
احتراز کنند و اگر این … گلاب بشویند بعد آن دوای مذکور را طلا کنند **عضوی** که از
آتش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد … مرهم … سیاهی دوات را … گل ارمنی و سفیده کاشغری
مرداسنگ … آب و سرکه … و اگر بسیار بسوزد و آبله … فصد کنند و آبله را … سوزن … کنند و مرهم
سفیده آب کافوری را استعمال … نرسیده … خشک کنند و … تا
یکدام موم … روغن گل … **مرهم رال** بسیار نافع است **صفت آن** کافور … سفیده
رال کات … روغن گاو … آهنی گداخته اول رال
را … کافور … از آتش فرود آورده بکار برد
و … گوشت … جراحات کهنه و زخم آتشک و ناسور … نافع است …
رال را در روغن … بسیار نافع بود و خاکستر … مرغ …
… عضو … بسیار فائده … عضو … علاج
آن همین است … نافع بود و اگر جلد … محترق شود باید که اول … نهند
صفت مرهم خل … نافع … مرداسنگ … سفیده … روغن گل

[illegible]

[illegible] پوست انار و قُل پوست هلیله هر یک دو جزو پوست بلیله [illegible] هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ
مورد دو [illegible] جزو [illegible] در آب گدازند و آتش ملائم بپزند تا قوت دوا در آب در آید [illegible]
[illegible] تا به قوام آید [illegible] پس روغن کنجد خالص بجاه جزو روغن گل بجاه جزو [illegible]
[illegible] آتش [illegible] باشد [illegible] بیرون آرند و [illegible] کرده [illegible] کنند
[illegible] در آخر [illegible] کنند که هم آب [illegible] و هم روغن [illegible]
[illegible] اثبات شعر جمیع ادویه مذکوره [illegible] الثعلب
[illegible] صفت آن [illegible] در آب [illegible] گرفته در آید
[illegible] آتش [illegible] سوخته [illegible] و اگر [illegible] روغن [illegible]
[illegible] اول [illegible] آن [illegible]
[illegible] و یا [illegible]
[illegible] آمدن موی است و اگر خواهند که موی [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] اول فصد و اسهال سودا
[illegible] سپس [illegible] ازین [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] در آب [illegible]
[illegible] نافع بود و اگر موی [illegible]
[illegible] از مسهل گرم و حب ایارج نماید و اطریفل صغیر خورد [illegible]
[illegible] در آب [illegible]
[illegible] ناخن اگر ناخن [illegible] و علاج آن [illegible]
[illegible] روغن بادام شیرین [illegible] و به هر نوع [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] علاج آن بعد از تنقیه رطوبت غلیظ بود [illegible]
[illegible] مفید است جذام [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] ساق گاو [illegible]

براه ریه

بدریاست حرارت وادیون تا حجور به باشد تا بال سرد مستعمل شود تا ارا ام جی که علاج آن ...
لسراب سرما بیدو لیبا سهای سا بیدرد رال گرد لها ... مستعمل گردد ... اگر آسو بیده یا آب در یا و ...
مبالل ... و شادر ... علاج ... آب ساید و و ... و گذارد آنرا ... گرفته
و گاه ... گوشت ... ازآن ... کنند ... بسته ... و حضر ... آن
گر ... سعید ... آنست که ... تفرق الاتصال ... وهم و باشد آن ...
باید که ... که ... باید ... گل ارمنی ... و ... ماش ... گوشت
تخته آب آتش ... اگر ... گرم ... نشود ... ارد ... ماش ... آب گرم ... ریزند
... مطبوخ ... آب ... گاه ... آن ... و ... آب و عرق
گاو ... و برگ گاه ... گل ارمنی ... در روغن ... کنند و
ماش ... و عدس و ... آنکه ضعف باشد از آن
شود ... ماش ... و اگر ... گلاب و روغن گل ...
بالد و ورق آس گلنار پوست انار ... و اگر ... الدم
... علاج ... الدم ... روغن ... ارتالیف ... اندمال جراحات ...
ص ... اصل السوس ... استعمال ... مثقال ...
... آب ... روغن ... آن ...
سرو ... آس ... مثقال
و ... آتش ... و ... مثقال ...
اگر ... مثقال ... و اگر ... باید که ... کنند ...
گلاب ... گوشت ... گرم ...
... تفرق الاتصال ... جادث شود و اگر ... پاره ... گوشت جدا شده باشد

علاج اول آن عضو را بلامت ... استخوان ... اعصاب ... کسر ... اعصاب ...
... آن و بالای آن ... مثقال گل ارمنی ... مثقال
... بعد از آن ... حرارت پیدا شود ...

وقدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **جراحات** جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که آنرا محافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و آنها چنان ببندند که بیک دیگر متصل شود اگر متصل نشود باید دوخت و اگر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از چیزی حشن آنرا بخراشند تا خون از آن جاری شود بعد از آن ببندند و اگر سر جراحت بهم نیاید بابد کشید و صبر انزروت زرد آورد دم الاخوین سائیده بپاشند و اگر در آن چرک باشد این ادویه غسل بستر شود و استعمال کنند و پنبه کهنه در آن کنند و این مرهم از بهر اندمال مطلق است **صفت آن** بگیرند زمال سنگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در آنکه روغن کنجد در کرچه آهنی داغ کنند بعد آن سرگ سیم را خوب سائیده قرص سدید و روغن کنجد در ظرف آهنی بسوزانند و کنند بعد آن سوخته زمال سنگ را در این روغن کنجد اندازند و بخوب سیم یا دسته آهنی خوب تیز مخلوط کنند و در شیشه نگاه دارند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و سرف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در ورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از بهر تسکین درد آب گرم نگاه دارند دو سه روز آن عضو را به روغن زیت نیمگرم عرق کنند تا از حدوث ورم ایمن مانند بعد آن روغن گل و روغن آس مانند که مرهم چون بمالند و اگر روغن زیت مدتی بسر آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و به روغن داغ کنند و علاج قطع عرق آنست که حرقه در سرکه و گلاب تر کرده در جراحت کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بران نهند و نه بندند و تا هفت روز بر ماده را او اکسید و علاج کسر عظم آنست که عدس بسعات گل ارمنی اقاقیا همه را سائیده در آب آس ضماد نمایند و اگر الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بذر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی به روغن گاو و روغن بفشه ضماد نمایند و یا آرد جو بپزند و اگر نزف الدم باشد صبر کندر دم الاخوین اقاقیا کوفته بپاشند **قروح** جراحت که وسیع شود آنرا قرحه گویند و چیزیکه از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیزی اندک باشد علاج آن از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را به روغن گل ... اندرون آن کنند و اگر بسیار باشد از ادویه حالیه و مراهم مندمله که گذشت علاج کنند اگر در این قرحه تنگ باشد ... مرهم بدان رسانند **شوک سوک و پیکان و مانند آن** اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از زخم بیرون کنند و مرهم رسائیده در آن کنند و اگر خار و آنکه ... را عضار و دار الشفا سرون تواند کرد باید که اشق پیاز نرگس بیخ نی زرنب علک البطم بیخ سوسن ... عسل آمیخته طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن و باشق کردن احتیاج می افتد بسوی ... وانتی دو دواسی

و ضربان باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و شربت منضج و مسهل آنچه اندر سرسام گذشت باید کرد آرد جو و
عنب الثعلب گل ارمنی رسوت صندلین جدوار در آب عنب الثعلب سبز و آب [illegible] سائیده طلیه [illegible] ادویه
تحلیل ورم رحم مفید بود [illegible] که [illegible] ورم رحم علامات آن [illegible] کل [illegible] ساق گاو
گرد [illegible] بابونه [illegible] عنب الثعلب
استعمال نماید [illegible] که [illegible] آنچه [illegible]
تا که مستعد گردد و بعد از آن تحلیل [illegible] نمایند [illegible] و اگر ورم تحلیل نشود
و اراده کند که جمع کند و علامات آن [illegible] باید که از لعاب حلبه و تخم کتان [illegible] گرم
تا نضج یابد و منضج گردد و بعد از آن [illegible] تا رحم [illegible] پاک شود آن وقت مرهم
علاج کنند و اگر بوقت [illegible] آلوده گردد باید دانست که [illegible] پس علاج آن از جرب [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] مرهم [illegible] استعمال کنند مرهم [illegible] کافوری نیز نافع است و حوارش
[illegible] علاج [illegible] گرم [illegible]
[illegible] بجا [illegible] و در آب [illegible]
[illegible] و پاشویه کنند [illegible] احتیاس طمث کنند [illegible]
از جرب [illegible] پاشیدن [illegible] و [illegible]
[illegible] احتباس طمث [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible] فصلاقی بود
[illegible] علاج [illegible] خلط [illegible] استعمال نماید و غلیه
[illegible] و در آفتاب خشک [illegible] رنگ آن [illegible]
است اگر سیلان [illegible] علاج آن [illegible] و غرق [illegible]
رنگ [illegible] و بول [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] علامات آن [illegible] رنگ

آب گرم بران ریزند و بعد از یکساعت بار عصابه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر سر بندند و عدس مقشر و گل ارمنی
اقاقیا در آب آس ضماد کنند و غذای او بره باشد هریسه و یا بیضه تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل با آب کشنیز
سبز و آب کاسنی سبز ضماد سر طلا کنند و اگر خون از ان جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران بپاشند و بعد تفقد
جراحت که بعد از انجبار احوال باشد اگر تازه باشد باید که قطعه سرب را بران نهند و از رفاده محکم بندند و اگر کهنه باشد باید
که از مرهم و ضماد اوبال و قیروطیات علاج کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید که مفصل را بجا
باز آرد بعد از ان تسکین درد و ازالت ورم کنند وثی آنست که مفصل از جای خود برود و باز در آن بیاید
هین عبارتست از او سکه و استخوان و گوشت و باشد آن که محیط مفصل است لاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود
برود علاج همه آنست که عضو را بر فوق مالند و مورد و سماق و خطمی سحق کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم
باشد فصد کنند و ضماد و دیگر در ضمن گذشت طلا کنند طریق هفتم در بیان امراضیکه بر پستان مخصوص اند و اورام پستان
از اخلاط اربعه و ریح و ماهیت پیدا شد لیکن در اکثر ورم دموی بود و علاج آن در اورام گفته شد و حول بعد از فصد
و ارسال حلول و ... و آب تربد و بر سر سد از ... ورم دموی پستان ... بعد بود و گاهی بسبب انجماد شیر
در پستان ورم گرم پیدا شود و آن از سرخی و درد و سختی و استفاخ پستان معلوم شود باید که بار چه گلاب و سرکه
تر کرده بر پستان نهند و آرد جو با طلا و ... با آب کشنیز سبز و آب خرفه سبز و زرده تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتها کهر
در تحلیلات ضماد سازند و اگر ماده جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته بر پستان نهند تا ماده
بیناید و تخم کتان با بوره اکلیل الملک را در آب بجوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل قیروطی ساخته ضماد کنند و بعد
نضج شکافته سازند و چون عضو از مده پاک شود مرهم مدمله سهند و گاهی بسبب بسته شدن شیر ... حادث شود ... ورم علاج آن باید
که بابونه و گل خطمی حلبه در روغن زرد و آب بجوشانند و تطول کنند و مرام ... ضماد کنند ... را
تحلیل کنند و اگر بسبب کوفتگی پستان حادث شود ماش و دو ... کوفته در آب پخته ضماد کنند و چون ... باشد
سفیده ... باشد که ضماد کنند و با اسبغول و نانخواه ... که ضماد کنند از بزرگ شدن پستان را باز دارد ... کند
و دم سوخته آرد جو کوفته بیخته با سرکه سرشته در هر ماه سه بار طلا کنند طلائی که پستانرا محکم سازد سرب سائیده گل
باریک سوده شیاف ... روزه روز دیگر چند جوش داده ضماد ... سوده چهارم حصه آن روغن گل ...
تا آب فانی گردد و روغن مانند قدری بر پستان بمالیده باشد ضماد ... پستان آن ...
نافع آید صفت آن ... برابر بگداخته مخلوط ساخته بر ... شیر ... باالیده ورم گرم اگر ...

زاد نمی

خوشانیده آب آس اند بهدوداں آسا که ماقیامده است تا وقت شام دهند و در رحم اسا سوخته بقدر یکپد و دام نخود
وسحای آس عرق بادیان و عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدهند و بعد از چند روز زمال گندم باد اں بوشیده حب
نست و بلغم اندک اندک روغن زرد شروع نمایند تا تحلیل برود و سپید ارسه چند داده و از اشیاء بار ده ... کیات مشیمه سرخ
احب است **اختناق رحم** بصرع مانند اما درین کمی آید و صاحب آن چون بهوش آید انچه که هر چه دارد شنود
بخلاف مصروع علاج آن در وقت حدوث آن علاج غشی کنند بعد از افاقت چیزها خوشبو در دور دارد و چیزهای بد بسیل
حلتیت سیتر و سیر و پیاز بسوزانند و عسر و مشک و عطر را به روغن خیلی ... فرج و رحم را بمالند بعد از تنقیه مسهل حار
و حب ایارج کنند از قول دوا که قطعه باره احتراز نماید و اگر سبب احتباس طمث باشد تدبیری که در احتباس طمث
و نفاس گذشت بکار برند و فرج و رحم را به روغن بالو بمالند و اگر سبب عدم مجامعت باشد مجامعت کنند و اگر زن باکره باشد
بهترین علاج آن تزویج بود و زنی که آبستن نشود عقر گویند و اگر بدشواری آبستن شود عسر الحبل گویند این اکثر بسبب برودت
و رطوبت رحم میباشد علاج آن بعد از نضج تنقیه از مسهل حار و حب ایارج و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات
گرم بخورند و زعفران و سنبل الطیب ... و ساذج هندی انزروت یا پیه ... و زردی بیضه ... [illegible]
الیه معمول استاد بود جوز بوا گلنار پهتکری ... پوست انار ... یک مثقال کوفته بیخته در آب ...
سازند و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کنند و بهترین شکل جماع آنست که مرد بالا و زن باشد و زن پشت خوابیده
لیکن باید که پیش از جماع از بالیدن پستان و کنج ران و سودن ... فرج و مانند آن مشغول شود ...
هیئت پستان زن متغیر شود و هم دراز ... آن وقت جماع ... کند و باید که بعد از جماع اندکی
بهمان هیئت بماند ... علامات حمل ... آنست که ... فرج ... باشد و عکس آن
... طلوع ... مانند و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و ...
و درد ... کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع گردد و از علامات ... آنست که ... اگر
... سیاه ... دلیل آبستن ... آبستن شود رنگ ... سیاه بود و پستان ... است ... وقت
الیساون اعتماد ... کنند و ادویه که معین حمل است ... دلیل است باید که وقت جماع ... جماع ... زن
زن ... الجدوار ... است ... جمیع ... خصوصاً ... بعد از طهر معین حمل است ...
از مثل سنبل و خصیة الثعلب روغن بلسان و روغن بان و روغن سوسن ... بود و اگر سبب عقر زیادتی فربهی
زن باشد فصد و استفراغ کنند و ... که ... و طریق ... [illegible]
[illegible]

اثر شقاقلوس اما تنها بسه لا آن احمد چه بود الکیموس که بخورد و خود را و عیس حقنه مشغول ...
و ... علاج آن ... ساذج کنند و بعد از نضج از مسهل بارد ... و ...
... آن ... ساذج ... باشد آن ... آن ... تحوشا شد و ...
اسهال و هم الادوار ... و باشد آن در آب ... سرشته ... عدل الوده ... اگر ...
باشد ... کنند ... باشد آن ... و اگر ...
و ... حقنه کنند ... مرهم ...
... شقاقل ... ربع ...
آتش ... باشد ... الاس ...
کنند و اگر ... استعمال باید ...
کرده تمود ... علاج بعد از فصد و تنقیه ...
... مرهم ...
... علاج ...
...
سرکس و روغن سوس ... کثرت استقاط ...
عارض ...
آن ... کنند ... مسهل گرم ...
...
... علاج آن ...
غذا کنند علاج آن ...
علامت آن ... علاج آن ...
و ... کنند ... مسهل گرم ... و اگر استقاط ...
... گره ... پنج عدد فلوس ... دو توله ... دو توله پوست ...
... توله ... آب ... باشد ...

تیر تلخ و عصب و تخم و رمع و اصوات بابلیه و لوبای تیز لکا هزار و رقی و عقتیان که مابهان امتد و ختیه کیسایه
سا اسد بسد بکسد و خوردن گلقند عسلی و امثال آن سرآسه اشتها را اسد زنان حامله بعید بود و خوردن و مانند آن
از اشیای حریفه نیز مانع بود و باشد که بعد از چهار ماه خوردن خود زایل شود و خوردن زر او سر قدری هلیله از غذا و بعد آن
از برای سقوط و سهوت و خصوصا ماشراب ریحانی [illegible] سفید بود و اندک اندک خوردن آن تا هنگام حمقال ایشان را
زایل کند و معجون کموی و مانند آن برای ریاح که سفید [illegible] انشال بود نافع بود و مالیدن روغن گل و از الشکته و لا
پنبه تکمید کردن در رحم و رادوینه سکینه و لعاب خطمی و گل سرشوی ملا کردن خاشی فرج را سفید بود و اگر مغناطیس را استه و رد
جیب گیرد و باسد بیران راست بسد ذرل آسمال برابد [illegible] اسحق و سیاه هریکی باسته پوست البیان
قند سیاه که هر یک یا بتوله در آب جوشانیده صاف نموده [illegible] اطراف فرج سرد عن بسته روغن حسیلی
مالیدن و اگر سه فرج و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نمایند بهتر باشد و تا آب گرم بطول کند و از ال [illegible] خوردن دارچینی
برای تسهیل ولادت و در روان سفید بود و همچنین حلتیت یا بند سه بند بسیار نافع است و از کندش و سیر و بند بند ستر علسه
ثمره و لوقت [illegible] درون و تمی سند کند و ارشم اسپ اشتر و حروه و کنند و چون حرکت بچه محسوس شود و اطراف حامله سرد گردد
و تا چهار روز در و ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است باید که شکار [illegible] و تا اسهل هر یک درم
[illegible] بوده از هر یک [illegible] و رقم سات سفیده و مشقال و در آب جوشانیده صاف [illegible] تناول کند و حون اول [illegible]
موده بچه برو دیر [illegible] را سا سیده نبات ساخته حمل آرد و استعمال اسکه و حرب است و [illegible]
بعد از بدو اسقاط قوی الاثر است و عطسه آوردن یا بطری [illegible] [illegible]
بچه در رهبره گاو سرشته استعمال کند و سداب حشک و تخم [illegible] هر یک [illegible] درم هر یک [illegible]
وارپوست آرد سهر گیس کبوتر رود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید می باید که با سلاح و دست [illegible] و بیرون آید و باید که
بچه را پاره پاره کنند و بیرون آرد و این عمل خطرناک بود و اگر پیش از ولادت مائل بخطر و حامله قطره شود و علامات
سهولت ولادت است و بعضی است علاج احتباس مشیمه و بی که بچه [illegible] باید که در حجامه معتدل نشاند باسه رود و بعد از
تدبیر شده و بعضی [illegible] بعد غذا بخوره و احوال را در آب جوشانیده صاف نموده [illegible] انجا [illegible]
و دفع بسیار نیل انداخته تناول نماید و اگر بسهم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجای اجزای تخم ریحان کاسه و بهای
عرق [illegible] التعلب یا عرق گاوزبان نوشند و اکثر زنان [illegible] وقت بیرون که [illegible]
ساختن انیست که اول [illegible] [illegible]

وجماع سرعت را که بباید و اگر سبب قصور آلت باشد باید که بار دارد و حقنه پایان لطیف را بنهاد و سائر قضیب را بسته دارد بسود
بود و حلق و حراطین بکوبند و در کف نهند و بر کرده الاطلا کند بعد آن که بسیار مالیده باشد قضیب بزرگ شود و باید که
منی نمی رود در اصحاب سلسل البول عقر باشد و امثال این جماعت که برد آب ریزد و راه آب را ادرار بین هر که برد از آب تا
نقصان در آلت و یا بول بی سبب اگر حقنه بکند و کمتر مانند آن سر اندارد هر که خشک کند در آن قصور است و گفته اند
که جهت دار اسکند هم در فصل اسحق جهت داشته باشد اگر سیر کرد و در ظرف گلی نهد و هر روز ال است کند جهت
کند در این بیماری که سرد با اندازه آن قضیب نیست گفته اند که سر بسته وی آلوده جماع کند با مالش اثر
بر دائم فلفل و عسل بعد از جماع و هر روز ساختن عسل بکوبند و گندم با شنبلیله اکثر سر گشته کنند و مانند سیر
هر سیر عمل کنند و گاهی احتیاج شود بشرب مسهلات و ملینات و مطهرات و مجففات و غیره بواسطه الفت طرفین
که باعث علوق و حفظ نسل است و در صورت باید که بار دی عام و دو جزو نفاخ اذخر بکت جو و سیر و را سائیده
باشد در آن آمیخته بر سر شیشه نرم ادرار در صور سیاه تنگی می سائیده بود و بگیرد و سعد سود دارند فلفل را با گندم سائیده
مسک دارد که بسا اشد و سوخته مسهل سرکنند و آن را دو جزو آمیخته بکوبند و اگر مسک سکنه زعفران و شراب
ریحانی خورد سائیده حرف هندی ترکرده برد دانه و عبح گرم کند اندرون و باید و بیماری عجیب است قطع از سعد هم را در نهایت
و بعد مکیاس تنکه مثقال مکره سود و سر مهینی در روغن گاو سر بالیده نهند اما کنند روغن را در قضیب بمالند و
مجامعت کنند هر روز و مستی تا مکند بگذر شود طلا کی که صاحب را الدیت و هر خانه گرم سیاه و سه هر سیح در روغن
بریان کنند که بسوزد و آن روغن را بر قضیب بمالند و بول بسته بسا اطلا راه بسازد و بعد از جماع یاد و سیح حبوب سازند
فی الحال عورت حمل گردد و اگر گوشت هم را سک کرده سائیده در عسل آمیخته و غیره بمالد مرد و لیف زن شود و از
بیمار بهای اینهم علتی است که ستا اهمیت حمل دارد و آسرار بدانکه و حرز بدان کند که در جا تنگ سخت شود از تنکم
حامله بود و دوست دارد و یا بهیا مانند صاحب سوء القنیه سا ساید و کثرت جماع و سود را بلغم و قرا قرا بود و ثقل از حرکت
جنین حرکت محسوس شود و وقت حرکت جنین بعد از سه ماه و جنین بعد از چهار ماه بود و علاج بعد از نضج از مسهل حار و حب
ایارج تنقیه کنند و معالجه گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق ارنبه با ادرارات مفید بود و فصد و حجامت و اسهال
دقیق و حبه اصل را قبل از ماه چهارم و بعد از ماه هفتم ممنوع است و وقت ضرورت اسهال از مسهل بارد مناسب بود و حقنه
مسهل تقال و سعد و مرلوح حبس تا سا ماند و تبیح اد و قله و ریاحی فاروق و تسرو و لیطوس مجامعت خنیس بود و عیلان
خصوصا بیت ها مرد ار اد و به بعد از صحت و تنقیه اما آسترا ایام انتظار اخیر لیه از حرکات شدید در انسلا عذاوی حنیله و غیره

تیز تلخ و عصب و عجم و ریح و اصوات بابلیه و لوبیای تیز کا پهار دو وقی و عقیان که با ایشان اقتد و عقیق بسیار که
ساخته سید نکسد و چو دل گلقند عسلی و امثال آن سراسی اشتها ر واسد زنان حامله مفید بود و حمول و مانند آن
از اشیای حریفه بیرابع بود و باشد که بعد از چهار ماه بود بچه و زایل شود و بخوردن رراوند قدری پیش از غذا و بعد آن
از برای سقوط بسهولت و خصوصا با شراب ریحانی پس مفید بود و ادرک ادرک خوردن آب نگه م خفقان ایشان را
زایل کند و همچون کموئی و مانند آن برای ریاح که در معده دارا ایشان را نافع بود و مالیدن روغن گل و از ریشک و نان
پخته تکمید کردن در در و شکم را و در میکنند و لعاب حطمی و گل سرشوی ملا کردن خارش فرج را مفید بود و اگر مفاصل ایشان اسپنا
چپ گیرد و باید به ران راست سد و زن آسان بزاید و شکل اشیع شود پایه آن نخود سیاه هر یک شش باشد پوست ابلیتا
قند سیاه که مبر یکی با یک تولد در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه و روغن حنیلی
مالید و اگر سیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اعضا و بایسه باشد و تاب گرم نطول کند و در آن نشاند و خوردن دارچینی
برای تسهیل ولادت و دوره آن مفید بود و همچنین حلتیت با هند سید بسیار نافع است و ارگیدش و شونیز و حبه سیاه عطسه
دره و لوقت طلق دهن و بینی شدکند و از تخم اسپ اشتر و حرد و دکند و چون حرکت بچه محسوس شود و اطراف حامله سرد گردد
و تا چهار روز درد و ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است باید که شکل اشیع بسیار و ستان ابهل هر یک سه درم
ترمس بود ینه از هر یک ده و در هم مات سعید ده مثقال در آب جوشانیده صاف کرده تناول کند و حول بول را در فرج بیالا
نموده بچه و دیگر لطول را سائیده شیاف ساخته بحمل آرد استعمال کند مجرب است و بول لعله را دسته بر ده در ده
سه دار سد دار اسقاط قوی الاثر است و عطسه آوردن با خطر نقی که مسد سعید او و ... عید ... و
پخته و در بهره گاو سرشته استعمال کند و سداب حشک و تخم حنظل ... هر یک ... هم بر لید هر یک ... باید
از پوست آرد حنظل کوفته کرده و کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید می باید که قابله وسط در فرج ... و بیرون آرد و ... که
بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد و این عمل خطرناک بود و اگر در پیش از ولادت مایل خطره باشد ... قطن ... و حلبا
سهولت ولادت است و آن باست علاج احتباس مشیمه و بیان که بچه می زاید باید که در حمام معتدل نشاید تا مسد ... غذا
نموده باشد و بعضی تا شش روز غذا نخورد ... و اجابت را در آب جوشانیده صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل ... بیرون
و در ... در ... انداخته تناول باید و اگر مشیمه گرفتار باشد با مراج گرم بود ... بیاید اجابت تخم ریحان کلانند و همانی آب
عرق عنب الثعلب با عرق گاو زبان بنوشند اکثر زنان کمدانه راد در روغن بریان که ده در ... آب ... بچه ...
سا... برد اشت که اول به همه داده ... دیگر ... کنند و بیرون آرد ... بعد ... بخورد ... ...

و جماع [illegible] و اگر سبب قصور آلت باشد باید که [illegible] علاج [illegible]

بود علوق و حرارت [illegible] باشد [illegible] بشود باشد که

[illegible] بالخاصیه [illegible] عقرب [illegible]

نقصان [illegible] است [illegible] و اگر [illegible] خشک [illegible]

که [illegible] در نظر [illegible]

[illegible] قصور نیست و گفته اند [illegible] آلوده تماع کرد [illegible]

[illegible] بعد از جماع [illegible] ساختن [illegible] باشد و اگر [illegible]

بسیار عمل کند و گاهی احتیاج میشود [illegible] مصدعات و [illegible] و [illegible]

که باعث علوق و حفظ نسل است [illegible] باید که [illegible]

[illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible] عجیب است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی الحال [illegible] و اگر [illegible]

بسیار [illegible] است که [illegible] حمل دارد [illegible]

حامله بود [illegible] صاحب [illegible]

جنین حرکت محسوس شود [illegible] بعد از سه ماه و [illegible] بعد از چهار ماه بود و علاج [illegible]

[illegible] استعمال نمایند [illegible] تریاق [illegible]

[illegible] قبل از ماه چهارم و بعد از ماه [illegible] است و در وقت ضرورت اسهال از [illegible] مناسب [illegible]

[illegible] فاروق [illegible]

فصل [illegible] حرکات شدیده [illegible]

بوقت قطع ناف و هم حادث شود مهره وار سنگ سفیده کاشغری بسوزند بسیله تا جنب السلاسه صبر و آب کشنیز سبز [illegible]
ضماد کنند نگاه باشند که ناف سخته شود و نیم کنند باید که مهره وار سنگ [illegible] [illegible] آسیا [illegible] جراحت و [illegible]
بیاشند و اگر از این تدبیر نافع نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول [illegible] [illegible] آن [illegible]
تواریاف پدید آید باید که در آن ایام [illegible] و قطع شرب [illegible] [illegible] باشند [illegible]
پرسوده [illegible] نهادن و عصابه بسته و اثر نفع تمام دارد و از اشیای [illegible] [illegible]
طفل جو و شیر طلب بکنند و گریه شیر بسیار طفل را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
احصا است و طفل را بسیار [illegible] بکنند اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] شیر
شیر از هم شیرها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible]
و مرضعه از بیست و پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال [illegible] [illegible] معتدل الشحم و باللحم [illegible]
و پستان او بحجم متوسط باشد و مشتری [illegible] [illegible] باید که صبح [illegible] [illegible] باشد و [illegible]
باشد و بعضی [illegible] که شیر [illegible] و خر [illegible] [illegible] و شیر [illegible] باید که [illegible] القوام و معتدل المقدار
سپید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه بود و مشابه الاجزا قلیل الرغوه باشد و [illegible] [illegible] [illegible] سال رضاعت [illegible]
متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هشت ماه بود و [illegible] پستان را [illegible] [illegible] [illegible] طفل [illegible]
و غم و غصه و [illegible] باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای مرضعه نان گندم و گوشت بره [illegible] [illegible]
[illegible] باداام و فندق [illegible] و هرگاه شیر غلیظ باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سکنجبین [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیر [illegible]
و علامت اعتدال تمام آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند مائل بسیلان شود [illegible] [illegible] [illegible]
تا شیر گاو [illegible] زیاده کردن شیر [illegible] است [illegible] [illegible] شیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فائده [illegible] زیاده کند شیر را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و پستان [illegible] پستان [illegible]
و در زیاده کردن شیر [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] و روغن گل [illegible] [illegible] [illegible]
او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت [illegible]
ضماد کردن از [illegible] و خوردن غذای [illegible] [illegible] [illegible] مفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب ضعف
قوت [illegible] باشد غذای [illegible] لطیف مائل بحرارت باید خورد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و قند را در آب علیحده قوام نمایند و همه را با هم بیامیزند که چون مخلوط شود از آتش فرود آرند و لوقت فرود آوردن اندکی
زعفران سائیده مخلوط ساخته نگاه دارند و بسیار قسم بادام و پسته و خرما و نارجیل و کشمش و مقل هر روز صبح و ورچیار ... بار
صبح یا ... مونگ تناول نمایند ... بان گندم ... شروع میکنند و جهل روز همین غذا اکتفا میکنند و از چیز
سرد و هوای سرد حرکات ... پرهیز نمایند و هر روزه روغن کنجد مالش میکنند و اطراف فرج روغن ... مالند
... باشد پوست املتاس ... برسیاوشان قند سیاه که در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
جوش داده صاف نموده ... مفید ... کتان ... رسانند و ماشیر ... کنند و آن دست نمایند و
اگر ... خورده کسد ... نافع بود ... بنوشانند و طبیخ ... رسانیدن ... بعید بود و اگر ...
... پوست خشخاش در آب ... کنند و بنوشانند و در این جهل روز چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ... بعد آن
روز ... و ... اگر ... گرما باشد بعد ... روز غسل کردن ... مضایقه ندارد و هر گاه طفل متولد شود ...
... از شیر غسل ... و آنچه ... حرارت ... آب سائیده از انگشت شهادت
... که ... بعد ... جنانچه گفته اند که ... ولادت ...
... ها ... غسل ...
... وقت غسل ... بعد ... وقت غسل از انگشت ... طفل ...
... و تا ... جمیع فضلات از راه بول ... شیر ... غسل
... و آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید ... بعد از ... وقت ولادت ...
... زمانه معمول ... شیر ... صفت دوای ... برگ ...
... کلان ... بادیان ... بادام ... در آب
... سائیده صاف نموده ... متصل ... اول ...
... رنگ ... آن روده را از انگشت ... انگشت شهادت
... روده ... بسیار ...
... انگشت ... آن روده ... قطع کنند و بعد از قطع ... روغن
... تا ... راگرم ... روده ...
... گرده ... روغن ... نگاه ...

و مهره مرجان با آتش سحق کرده میان دو ابروی و از پیشانی داغ نهادن بسیار مجرب است و بعضی با اینک گوسفند
هم داغ میکنند و حرمل سائیده بر کف پای مالیدن بسیار سود رساند و از آوازهای بلند و حرکات شدید و عطاس شدید و از
غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و آمدن سربلندی اجتناب باید همچنین پرهیز از اغذیه غلیظه و ثقیلات
و از اشیای تیز و حریف بپرهیز زیرا که احیانا باشد که این مرض بطریق خود بخود زایل شود عطاس متواتر از سبب آن
ورم حار نواحی دماغ باشد یا تب و حرارت بود علاج آن علاج سرسام کنند و اگر بسبب سردی باشد که بسبب سده
ماده روح کوفته پخته در بینی و سر و گرده گوسفند را بریان کنند و در طبق کرده آن تنها و در بینی چکانند و زعفران و قند
کوفته بخور آن کنند عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و از فرو [illegible]
تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و درد چشم و حلق تو ان یا [illegible] تربیت [illegible] که دو چهار
و خرقه در روغن گل و قدری سرکه و زردی بیضه و آب کشنیز سبز [illegible] تارک سر باید نهاد هر گاه گرم شود
تبدیل نماید و اسهال در این مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگردد [illegible] درست [illegible] و آب [illegible] باشد که
برآورده صلایه نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بندد و مکرر عمل آرد لیکن تا هم دهد و همچنین ضماد آنکه آمله را
با آب سائیده با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ بر تارک سر بگذارد و خرفه را بید سائیده و طباشیر سوده هر دو
در روز سوده از هر یک دو مثقال همه را بخورانند و بعد آن شیره تخم خرفه [illegible] شیره تخم کاهو در عرق بادرنگ
عرق کیوره و گلاب برآورده آب شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بار بنوشند [illegible]
با اندک سرکه و عنب الثعلب روغن گل نافع بود [illegible] بر کف دست و پا [illegible] آب سرد
مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت [illegible] آب عناب شیرخشت نافع بود [illegible]
هرچه دوی قبض بود بخورانند و تقلیل غذا نماید اجتماع الماء فی الرأس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر طفل بسبب
در داخل قحف بالای غشای صلب که متصل قحف است جمع آید علامت این قسم آنست که چشم بار باشد و همیشه تر بود
و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره
خارج قحف زیر جلد سر بسبب خطای قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند این سبب [illegible] کشاده گردد و خون
رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد سر بلند محسوس شود [illegible] انگشت [illegible] حال خود باشد و یا
بر نتواند نشست و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که با انگشت فرو توان نشاند [illegible]
و درد محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست که نظر کنند رطوبت کثیر است یا قلیل

تیز شود مسد بود و اگر بسبب خلطی بود که بر وی غالب باشد اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر
بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود
علاج آن تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحانی و تناول
اغذیه خوشبو و به فساد بوی شیر نفع میدهد و اگر تشنه الاحرا باشد اصلاح غذا کنند و معاجین با هضم بکار برند و اگر
کثیر الهضوه باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبیعی ارضاع دو سال است و اگر طفل از سر آن سیر نگردد بیشتر باشد آن
از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن طفل دهند و بهتر آن است که موسم آن به آن فطام یعنی جدا کردن طفل از شیر موسم بهار است
و نزدیک فطام آب دهند و غذای شیر و برنج و نان و رب دهند بر آن حسته دهند و در رب دهند معمول است که بعد از آن اگر
از شیر غذای کهچری و مونگ ملایم میدهند و در تهدید احلاق طفل کوشند و طفل را اشتهای تو به تهد الحرارة و تبرید
بهد و حموضات نیز باید داد و اگر ضرورت حموضات باشد آن وقت دهند که معده از شیر خالی باشد و علاج شیرخواره
بیشتر بعلاج مرضعه کنند و اگر طعام خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در رد بیکم مرضعه را اسهال باقی و باشد آن مرض
اثر در تیر او بود و چون اثر بر آمدن ثنایا ظاهر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند دندان جلد می برآید
و مالیدن شهد و مسکه همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط و موم و روغن بادام و مالیدن شیر نفع کلی
میکند و هرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیزهای سخت باز دارند و گاه گاه نمک و شهد بر دهان او بمالند تا از قلاع محفوظ
ماند و هرگاه طفل گویا شود بیخ زبان او را انگشت مالیدن معین بر فصاحت است طریق ششم در بیان امراض که
صبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظ با رطوبت داخل سر اطفال شود و تمدد و نفع سیون نیز حادث شود آن را ریح الصبیان
و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته اند بصرعی که ماتیه محرق باشد هرگاه واقع شود پای پا خود
می پیچد و کف با بدن می آرد علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان بگیرد و کف دست و پا بچیر
نفتن بمالند و نگذارند که اضطراب کند باز دو را بها سخت سد و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه آب نیم گرم مخلوط
کنند و بر بدن بمالند و اگر ازین تدبیر زوال المرض باشد بهتر است والا بحسب عرض علاج کنند مثلا اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت قفا
ما بشیر باید نمود و ملین طبیعت همیشه نما باید کرد و غذا او و دوا آنچه که در سرسام گذشت باید کرد و غذا مرضعه را خفیف دهد و اگر
تپ و تشنگی نباشد بعد از تصحیح مسهل گرم بکر تنقیه کنند لیکن ما و دویه قویه مثل غاریقون و تربد نه دهند و کسدر و هند سیر و صبر برابر کوفته
و در آب ماویان مثل خشخاش حب سازند و از یک حبه تا سه حبه در شیر مادر حل کرده دهند و لفف و الق حد و از با شیر مادر سائیده خوراند
و دیباس مجرب است و غیره اسهال خوار نسهای گرم دهد و دوائی که در صرع بزرگان مذکور است در اینجا هم سود مسد بود

[illegible] طفل را امارض [illegible] رطوبت [illegible] والشان باشد و [illegible] در گوش [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] طفل [illegible] اضطراب نماید و [illegible] گوش [illegible] گردد [illegible]

[illegible] علاج [illegible] در گوش [illegible] علاج [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] رطوبت [illegible] و [illegible] نماید [illegible]

[illegible] و علاج [illegible] گوشه [illegible] کنند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ساید [illegible]

[illegible] **احتباس الشی فی مجری الانف** یعنی [illegible] مجری [illegible]

[illegible] روغن [illegible] در [illegible] اران [illegible] [illegible]

[illegible] **قلاع** [illegible] قلاع [illegible] مذکور است [illegible] گل [illegible] سوده [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] [illegible] سایند

[illegible] اگر [illegible] **صریر الاسنان فی النوم**

اگر [illegible] علاج آن [illegible] مسهل گرم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] سحوق [illegible] کنند [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] کرده [illegible] روغن [illegible]

[illegible] آب [illegible] **استرخاء لهات**

یعنی [illegible] سائیده [illegible] استرخای [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] استرخا [illegible] مسهل [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] علاج آن [illegible] مسهل [illegible] اطفال اگر [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] و [illegible]

[illegible] طفل را عارض شود [illegible] اصلاح [illegible] علاج آن [illegible] مسهلات [illegible]

[illegible] مسهل [illegible] داشت [illegible] مسهل [illegible]

[illegible] مسهل [illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] گل [illegible] [illegible]

و سر و تنقیه دماغ مخصوص و رال بسیار است یا عضو مخصوص یعنی نفر سیف منفع شود و اسهال محلل کثیر القدار است
و چون مخصوص علاج آن حبس اسهال است اگر تحلیل المثانه به مخصوص است علاج آن حبس آن است که اول بوی سرشته شد اسهال با بوسه
تحلیل الملک سنت شده گرم و در آب تخم ستادند تحلیل ماسید بعد آن ادویه گرم و خشک بار عصاره با قرص و رق ضماد
کرده با حبه حب سیاه الآن بر رند و اگر بلیمو را ادویه ای که کرده با آتش گرم ساخته آن الآن اند کی نمک یا شبه تکمید کنند
تحلیل او بیت شیاف دو انسد کر طلع صلیب و خود اصلاح آن نکنند و احتیاج باین تدابیر نی افتد احتقان بتخم خرد دیده
که در غالب شخصی دختر بوده شد که حیا سر او را دو جا بسیار مرتفع بود عرق آن او را مشاهده این حال مشوش شده
و خواستند که شق کنند اختیار آنها از حرکت باز داشت و علاج آن بجها تی کرد بعد از چند گه بخود تحلیل شد تا
رسیده است و اگر این سر جانب باشد آن موضع را شق کنند و آنچه دروی است بیرون آرند و ماده سیال شده دفعه کند
و در عرض کسیر آن بجای آن ماده را و اکسیر اگر رقم سیال سیاه شد و الا بهم مرهم علاج کنند و در صورت دیگر علاج
سیاه کنند و حجامت باشد بسیار مفید بود تشنیج اگر سبب سوست باشد بعد از حمیات و استفراغات بیماری شود
و شدید بیچ چیز نیاید علاج آن دشوار باشد کسی و اس با اطفال کم واقع شود و اگر سبب قبض طبیعت و بیجوابی و گریه
بسیار باشد علاج آن ... طبیعت ... بود ... سر هم ... ن گوشت ... و صحیح ... بال حرکت سپید شیر ... باشد
کسی ... اگر ... باشد ... و شلغم ... را ... اگر ... در هم که به قدر سر آمده
و ... باشد ... علاج آن اسهال و ... اسهال ... مذکور شد ... و علاج ... بالاکد
و اگر سبب ... باشد و این اکثر اطفال را مانند علاج آن اصلاح غذای مرضعه و طفل نماید و خوار
مقوی ... هر روز ... بیدار ... مالیدن مفید بود و کثرت البکاء طفلی که بسیار گریه و بیدار باشد و اگر
بواسطه درد گوش باشد ... بسبب درد گوش باشد که بسبب ... یا درد شکم و ما سد آن ... بود ... باشد
دماغ ... باشد علاج هر واحد گفته شد و اگر سبب فساد شیر در معده باشد علامت آن قی یا فتق ارقی و جوع بود ... باشد
بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت کوشند تنقیه نمایند الفزع فی النوم طفلی که در خواب می ترسد باعث دیدن
خوابهای هولناک و سبب آن آن باشد که در بیداری از چیزی که می ترسیده باشد بمان صورت در خواب ظاهر شود و علاج آن
... کنند و طفل را بدان چیز دلیر گردانند و اگر سبب امتلاء و فساد غذا در معده باشد غذا کم دهند و معده طعام
... باشد غسل ملینه ... و مانند آن بجو روان دهند و باشد که این حالت مقدمه حدوث صرع باشد
... طفل را ... حالتی باشد ... آید بیاید که ... علاج کنند زکام

اسهال [illegible] طفل [illegible] و اسهال [illegible] و شکم [illegible] و آنچه در علاج بزرگان گذشت بسکتر از ادویه
استعمال باید [illegible] و [illegible] کرم [illegible] که در مقعد طفل متولد شود علاج آن بصورت [illegible] بسلیه باریک که قدری
آب [illegible] و [illegible] سائیده [illegible] آلوده حمول کنند کرم ها را قتل کرده بیرون می آرد
و [illegible] و بعد از قوت طفل را [illegible] اطفال
مقعد او را [illegible] انگشت و یا [illegible] بارند و مقابل چراغ دارند [illegible] که ظاهر شود [illegible] را بگیرند و اگر موم در روغن
گداخته بیرون [illegible] کرم [illegible] **خروج مقعد** اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید
پس باید که اول با [illegible] و اگر مشکل باشد [illegible] و روغن [illegible] کنند تازه و باز [illegible] آن به
[illegible] گلنار [illegible] صاف نموده [illegible] شود و در آن نشانند [illegible] آنرا بر بندند و [illegible]

البول فی الفراش [illegible] بول در خواب کنند باید که [illegible] جهت [illegible] گلنار [illegible]
[illegible] و [illegible] در روغن [illegible] صاف کنند و از اشیای [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] بعسل آمیخته [illegible] حبها [illegible]
[illegible] در میان خواب [illegible] و [illegible] آن طعام نخورند و مدام خوردن [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible] باشد [illegible] نافع [illegible] خوردن معجون فلاسفه بسیار نفع [illegible]
[illegible] **تبها** اکثر اطفال را [illegible] حادث شود و علاج آن بسکتر از علاج تب بزرگان [illegible]
اگر [illegible] حادث شود [illegible] باشد [illegible] باید که [illegible] او را [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] استعمال [illegible] لیمو [illegible]
[illegible] گل [illegible] باید [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible]
[illegible] خون [illegible]
[illegible]
[illegible] علامت [illegible] اطفال [illegible]

قدری نبات سفید داخل کرده بخوردن دهند دوم اگر مرض قوی باشد [illegible] سوس اضافه باید نمود و در اول سهل
سازگاری [illegible] باید اگر حاجت افتد سوم [illegible] گل گاوزبان بیخ سوس و عرق گاوزبان
جوش داده و صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهند و چون بقدر یک شیر جوان خرگوش در عرق گاوزبان
حل نموده بخورانند در [illegible] است و [illegible] مالیدن آن [illegible] باشد [illegible] سفید بود و توتیای [illegible]
[illegible] نموده [illegible] یک [illegible] و در آب تازه شیر حل نموده بقدر [illegible] وقت
[illegible] یک [illegible] آب یا در شیر مادر [illegible] فواق یعنی هچکی اکثر [illegible] زبان [illegible]
که [illegible] معده [illegible] و اگر بسیار باشد [illegible] می باشد [illegible]
[illegible] قی شدید اگر سبب آن زیادتی نوشیدن شیر باشد علاج آن [illegible]
سبب اجتماع بلغم و یا انصباب صفرا در معده بود و علامت هر واحد خروج هر واحد بود و علاج آن مذکور شد [illegible]
[illegible] و ضعف معده [illegible] شیر خوردن در معده در طریق ششم مذکور شد [illegible] باید کرد [illegible] اسهال طفل را
بوقت بر آمدن دندان می افتد اکثر بواسطه بر آمدن دندان می باشد [illegible] آن مناسبت نیست مگر [illegible]
[illegible] باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید کرد که اصل علاج این است [illegible] زیادتی اسهال [illegible]
و مانند آن [illegible] حبس باید کرد [illegible] کوفته [illegible] سفید [illegible]
و اگر پوست خشخاش [illegible] هلیله سیاه [illegible] بریان نموده [illegible] حبس [illegible]
[illegible] دوای [illegible] آب [illegible] سرکه در آفتاب اندکی گرم کنند و طفل را [illegible] ساعت [illegible]
فارغ [illegible] آب [illegible] باید و پارچه را با آن تر کرده [illegible] بسیار مفید بود و طفل که
[illegible] شیر [illegible] پنیر مایه خرگوش [illegible] با آب سرد [illegible] حبس بکنند [illegible]
بلکه به غذای [illegible] دارند [illegible] اتصال طبیعت گاه باشد که طفلان را [illegible]
اند و یا بسبب انصباب صفرا [illegible] علاج آن اگر [illegible]
یا مسکه و روغن زیت با آب گرم آمیخته [illegible] از طرف معده [illegible]
کنند و اگر [illegible] باشد [illegible] که در [illegible] و اگر حاجت [illegible]
چون اطفال عارض شود [illegible] باید که [illegible] و آب گرم و نمک [illegible]
از شیر گاو تازه [illegible] نیز نفع [illegible]

و سوخته صندل سرخ هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون ماشه مروارید ناسفته نیم ماشه زرد چوب یک ماشه
حنا یک ماشه برگ نیم رنگ بکار هر یک پانزده عدد کوفته بیخته در آب حل نموده گولیها مثل مرچ بندد و وقت صبح یک حب همراه شیر
مادر یا شیر بز داده باشند و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر بثور مسرح بود مرهم سفیداب سفید بود و بثور سیاه قرحی
قتال باشد [illegible] چون عارض شود شقیقه و صدغ کنند [illegible] و اسهال از طفل نیز چون بگیرند [illegible] و اسهال
علق و جوش [illegible] سری خشک [illegible] یک درم سیلا مخلوط [illegible] و ادم کوفته بیخته به روغن سرشته آمیخته
بمالد و ساعتی در آفتاب نشیند برای قروح سر مجرب است و طلائی که بتجربه احقر رسیده صفت آن آمله سوخته
سیلا مخلوط سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مروارید سنگ بریان همه را باریک سائیده در روغن زرد
که یکصد و بیست بار از آب شسته باشد در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد نخود یک مشت و ادرکی نیلا مخلوط بریان کرده باریک
ساخته و در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس بمالد و بعد یک پاس بشوید نیز نافع است و می باید که
اول موی سر تراشد بعد از آن دوای مذکور بمالد **طریق نهم** در سموم مشروبه و ملذوعه که مشهور اند اما آنچه مشروب باشد
و یا آنچه مریض اظهار آن نماید علاج آن از تدبیر کلی بعد و آن اینست که اگر سم از جمله مشروبه است و حالانکه [illegible] محسوس شود
می باید که از آب نیم گرم و روغن کنجد یکبار قی کند بعد از آن شیر گاو و روغن گاو دهد و اگر از شیر و روغن قی کنند بهتر [illegible]
و [illegible] تا بکرور لازم است پس اگر سم گرم است و این از حرارت معده و [illegible] و تشنگی و خشکی دهن معلوم باشد و در صورت
لعاب اسبغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و طباشیر هندی و مانند آن بخوراند و اگر باشد تب شدید
سرد کنند و به [illegible] قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامد و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه
بگلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است و این از تحیر اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم
میشود در این صورت سیر بخورد و در ریاضت این عوارض مکرر قی کنند و شراب کهنه و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق
و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطیانا و مانند آن باید داد و چون مجلد یک مثقال و نیم کافی بود دوای سموم
طریق استعمال آنست که یک مثقال را در یک ساعت در نیم پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و دو درم روغن زیت
یا روغن گاو اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامد و غدار الشیر گاو [illegible] اثر سم به عضو که زیاده باشد اصلاح آن عضو منظور
دارند مثلاً اگر اثر ضرر بر جگر محسوس شود ادویه مدره بکار برند و اگر به معده شود مسهل بعمل آرند علی هذا القیاس شوربا
مرغ خورد و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر ضماد کند **صفت تریاق** اربعه مرکب [illegible]
زراوند طویل مر مکی حب الغار همه را کوفته بیخته به روغن گاو چرب کنند و عسل سه وزن [illegible]

باید کرد [illegible] است [illegible] کنند و اگر [illegible] [illegible]

[illegible] نگاه [illegible] [illegible] [illegible]

مروارید بسیار [illegible] طفل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و چون [illegible] [illegible] [illegible]

و تا [illegible] مریض [illegible] طفل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مریض [illegible] [illegible]

و [illegible] مفید [illegible] اسهال [illegible] [illegible]

[illegible] و اسهال [illegible] [illegible]

و اگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و اگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] استعمال کنند [illegible] طفل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

داخل شود و تخم ... و هیچ است علاج تشنگی و ... مقصد داخل شود در علاج ... مقصد

میباشد و دیگر شرابها است علاج آن قی کردن است به برگ حرحره و خبازی و تخم سیب آبی و بیخ آن جوشیده و روغن

ولعابات خوردن و شوربای جو سپس تناول نمایند و همین علاج نوره و شتر تال و صابون و دیگر دارو است یعنی ...

آن قی کردن است از روغن کنجد و آب نیمگرم پس حقنه با سر و تر با شیر و ... و آش شوربا و روغن ...

بکار برند و کنجد و مانند آن ... شیر ... و دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوته

علاج خاص آن قی کردن است از شیر و روغن زرد و بعد از آن دوغ و اشیای بارده فالوده خوردن است دیگر کباب

ساده است یعنی کمی علاج خاص آن قی کردن است با آب شربت بود و سکنجبین بعد از آن شراب ... تناول ...

حاره مانند کبوتر مفید است و تریاق اربعه نافع است و دیگر ... یعنی کباب و گوشت های پخته ... گرمی

مفرط آن نیز شنیده که بخارات آن دفع نشده سر گردد و علاج خاص آن قی کردن است با آب نیمگرم و نمک بعد از آن سکنجبین

سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک ... و گل مختوم نیز مفید بود و صفت سکنجبین سفرجلی آب به یک آثار قند سفید

یک آثار سرکه نیم آثار بقوام آرند و دیگر شیر فاسد است علاج خاص آن قی کردن است با آب نیمگرم و شهد و روغن کنجد و ...

جوارش مصطکی و جوارش عود و ... شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده بسته باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود

علاج آن خوردن مثقالی از پنیر مایه حیوانات ... خصوصاً پنیر مایه خرگوش با پنج درهم ...

از جمله ... است و آن اقسام بسیار شد علاج گزیدن آن ...

ضماد کردن و تریاق فاروق ... تناول نمودن و ... شراب خوردن ...

و دستور کنند ...

خرگوش و ... آن که تازه باشد ...

و ... مفید بود و شوربای ... نافع است و سکنجبین ضماد کردن ضفدع که شکم آن دو پاره کرده باشد

نیز نافع است عقرب بسیار اقسام است علاج گزیدن آن ...

و ...

موضع ... و تریاق اربعه مثقال با گلاب ... عرق گاوزبان و شربت انار ...

... عقرب رافع الم است ...

... گزیدن عقرب ... علاج گزیدن آن ...

باید کرد و اگر ... هم باشد سیما نوقت قدری بالاتر از جائیکه مار گزیده باشد محکم ببندد مانع نفوذ سم شود و اگر ممکن باشد
قطع عضو ... باید کرد و حجامت یا شرط کردن یا برو بچسپانند و باید که محل زخم را بمکند بعد از آنکه دهان را بروغن چرب نموده باشد
یا مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشد یا چیزی که دهان را ببندد است و باید که آن شخص که می مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل
شدن ندهند و خروس یا ماکیان نموده ... گرم گرم بر موضع زخم بنهند و ... سم را بکشند و ادویه جاذبه مثل سیاه
کبوتر و خاکستر ... و سرکین بز و ثوم و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ... و حرف ... قوی است باید که
بموضع گزیده مار بگذارند که بکشید و هرگاه جدا شود دیگری بنهند تا تأثیر را محکم کند تا اثر زهر ... چون ... سم
کشیده شد ... و حین حدوث سم لون او متغیر گردد و بعد از آن در سر ایندار بحال آید و ... تخم ... که مقشر
کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و انچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر و فادزهر حیوانی و حجر
و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و شرودیطوس اند و علامت جودت تریاق آنست که بدهند بخورد ... خروس ... بعد
مار یا یکی از هوام قتال بر او مسلط کنند اگر خروس بمیرد تریاق نیک و با قوت است و بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و
مثرودیطوس متعذر است مگر ... که ... آن هم فایده می کنند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ
دیوانه یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درهم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم باشد که و قدر شربت مثرودیطوس قدری
زیاده از تریاق فاروق است **صفت تریاق گل مختوم** گل مختوم حب الغار ... مساوی الوزن کوفته بیخته
بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یک درهم و خاصیت اوست که چون سموم بخورد قی آرد
و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم بخورده است و قصد یا دامیکه در بدن سم منتشر نشده باشد جایز نیست و اگر غشی افتد
علاج غشی ... و تقویت اعضای رئیسه باید و از جمله سموم مشروب ... افیون است علاج خاص آن قی کردن
است از آب شبت و ترب و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن و ... و آبی که فلوس ... در آن ... باید ... را
انداخته باشد قی بسهولت می آرد و چون یکدام تویل ... را در آب ساییده بنوشند ضرر سمیت افیون دفع کند و قی هم می آرد
بحبین ... او بسیار فایده عظیم دارد و پس شراب کهنه و ... و ... انداخته باشند مفید بود و حلتیت
و تریاق فاروق و مانند آن که در تدبیر کلی گذشت مفید بود و ... است علاج ... و دیگر ادویه ... و سم دیگر ...
کوفته است علاج خاص آن قی کردن ... با آب ... و ... و نمک ... پس ...
با ... و نمک ... و شراب ... و حلتیت و شراب ... ادای ... و سم دیگر ... است
علاج خاص آن قی کردن ... طبیخ شبت و شراب عسل ... و ... ماء ... پس ... گاو ...

وشراب ممزوج با آب نیم گرم بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن دران بسیار مفید بود و پیه خرگوش
و سرشیر نافع است و اگر آبله آب نارسیده یک دام و نوشادر دو دام باریک سائیده در نیم پاو آب حل سازند و یک حصه
آن در تمام روز صرف شود و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورد بسیار نفع دهد و مکرر بتجربت شخصی مصنف رسیده
و اگر سبات صریح بقدر ماش در قند سیاه حب بسته بلع نماید فائده میکند و سی که سبات مشهور است بقدر یک تولہ در آب
سائیده دهند موجب نجات است و حنظل یا شوربز و ریشه بنفشه عجیب است و حکیم کاسعا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه
هیچ نیافتم طریق آنست که پیاز را آب گرفته در یک شیشه در روز بیاشامد و در ضمن شهر و لیتو ... هفته
و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کنند بخورد دهند سود دارد و تریاق کبیر و
تریاق اربعه سودمند و همچنین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن
گربه علاج آن بودینه یا شوربز و کیجد ضماد سازند و اگر بودینه خشک و آب بودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند
همین روز بهتر شود گزیدن راسو علاج آن سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و با کرسنه و انجیر جاهم ضماد نماید و شراب خورد
و اگر پوست راسو بکشد و بر آن موضع نهد درد ساکن شود طریق دهم در بیان اشیای که مسافر را همراه داشتن بوقت
سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا مرض دائمی باشد یا مستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق
مرض نگاهدارد و همچنین ادویه گرم را در موسم سرما و ادویه سرد را در موسم گرما چرا که هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض
مناسب طبع خود را و اگر در راه شخصی بمرضی از امراض مبتلا شود می باید که بمعالجه آن مشغول گردد و ادویه امراض که کثیر الوقوع
اند چون هیضه و تپ و مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقوی دل و دماغ و جگر باشد و دواء المسک حار و مفرح بارد و
و قرص کافور و غیره همراه خود داشتن اولی و انسب ست و نگاهداشتن طاوس و گربه و مرغابی و مرغ خانگی و تیلیو و
امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و همراه خود داشتن شاخ گاوکوهی و تریاک گاوکوهی و مازو زهر مهره و نی و سنبل
و مهره مار و خاک صوفی حسیده و خاک اعیار و طین مختوم و مار تیل دریائی و امثال آن ضروریات ست و در منع گزیدن
هوام دارنده اشیای مذکوره و حضور آن برای مداولت سموم مستمر و سه قائم مقام تریاق فاروق است و داشتن پیاز عنصل
باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکند نیز باخود داشتن لازم است مجربین گفته اند
که از تخم چوب انگور و انار و بیخ مهک بودینه و مقل و حلتیت و شاخ و شحم حیوانات هوام می گریزد و دارد و شاخ گوزن انواع
ماران میگریزند و همچنین از دود پشم بز و گوگرد و موی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث
هلاک اوست و از دود کردن عقرب و کرسب و شحم حر و ریح و بیخ عقرب بگریزد و آب حلتیت در خانه زدن همین خاصیت دارد

گل ارمنی و کافور با سرکه ضماد کنند و گل با سرکه یا گلاب مالند و یا ورق کدو طلا کنند و تمر هندی ضماد آن نافع بود و ضماد بارتنگ
دریائی و ان مع الم است در ساعت هلاک است علاج مگس و مور و زنبور و لیشه و چون مگس را سر کنده و باقی را بر موضع گزیده بمالند
درد او در ساعت ساکن کند **عنکبوت** علاج گزیدن آن تریاق فاروق خوردن و شیر تازه با شراب اسفرخ نوشیدن
و رسوب و روغن گل طلا کردن **هزار پایه** علاج گزیدن آن از سرکه و روغن زرد طلا کنند و چون او را بکوبید و بر گزیده
او نهند مفید بود و اگر جانور هزار پایه و یا مانند آن بر عضوی بچسپد و پایهای و نیشهای او در گوشت فرو رود و سوزش
بسیار شود پیشتر بسیار شیره ضماد کنند شفا یابد و چون سر او دراز طویل و پوست بیخ کبر و آرد ترمس و حطیبا ما ما ما را با عسل بخورد مفید بود
شیر و پلنگ و یوزنه جراحت چنگال این حیوانات بزر او ند طلا کنند بعد از آن سرکه تمشو بیدپسه نگار جیر کرده و تو ال مس و
روغن گل مالند **گزیدن آدمی** علاج آن آرد باقلا و سرکه با نیم بادیان و شهد ما بیار و شهد با خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و
اگر متورم شود و گرمی از سکاس روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همچنین است علاج گزیدن چهارپایان مگر گزیدن
گرگ و سگ عقور دیوانه در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و با پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ بکوبید و با عسل
طلا کنند **گزیدن سگ دیوانه** علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم آن سرخ بود
و افتادگی گوش و ماندگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود و بهر که رسد حمله کند و سگان او را نگیرند و گریزند
سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و چون آب ببیند
همی ترسد و اگر کسی را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده طعام و آب او بخورد او را همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را
از زخم خون سگ دیوانه آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه نهند اگر نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین اخروت
بکوبید و یک شب بر زخم نهند و پیش مرغ اندازند اگر رغبت نکند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن سگ دیوانه است علاج
تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتحم نکنند [illegible] خروس [illegible] ضماد کنند و نمک و ترنجبین آب حقنه [illegible]
السان و خاکستر تاک با سرکه [illegible] شد و طلا نمایند جذب قوی میکنند پس مراهم کاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر از ابتدا است
اما چون یک هفته بگذرد اگر امتلا از خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا العداری [illegible] مکرر باید نمود و بار [illegible] باید داد و تقویت اعضاء
رئیسه از واجبات است و در فقره [illegible] صاحب مالیخولیا سعی کنند و غذای چوزه گوشت مرغ و [illegible] خورند
و شیر و شربت کهنه بنوشند و آب همین تاب مناسب است و از جماع و خوردن ترش ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید
و گاه گاه اندر طعام از شیر و پیاز باید کرد و حیله نماید که آب خورد و الا بیم هلاک است و چون طرف آب از پوست [illegible] شد
از خوردن آن اجتناب میکنند و مشهور طریقی که چله سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز میکنند و آن بیل از مجربات است

مار دریائی علاج آن بعد از تدبیر کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد دیگر در ضفدع بحری گذشته
بجا هم مفید است و افعی دیگر در دریا می باشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود و سرما گیرد و خدر شود و بمیرد و
علاج آن مانند زهرهای سرد است و سیر کنجد گرم طلا کردن و روغن عاقر قرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن

کژدم دریائی علاج آن بعد از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری باشد **سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه**
موضع گزیده را بهار عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه و زیت مالیده بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی
در روغن گاو بنهند و پیه تمساح در علاج قوی است خصوصا گزیده تمساح را و همچنین گوشت تمساح تریاق گزیدن آنست
کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه بهترین چیزی که هر گزیده آن گذاشته شود
باشد میگردد پس بهتر اینست که موضع گزیده او را بهر روز آب گرم بشویند تا بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع
گزیده او بول میکنند و اشیان رطب میگویند و سال موضع بسهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در روغن کنجد
حوض بنشانند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد هر سال موضع گزیده او بهمان وقت شگافته میشود و دیگر آنکه حوالی
جراحت را داغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد پس با وی نزدیک نمی شود چربی در بدن است تمساح قریب
نمی آید **مقام مشتمل** بر دو ساحل **ساحل اول** در ذکر قدر شربت ادویه زهرها که درین کتاب مذکور شد
قدر شربت شیاف گاو کوهی قدری زیاده از مثقال است و قدر شربت تریاک گاو کوهی از برای گزیدن افعی یک مثقال
و مار مهره از برای گزیدن عقرب هوام و دیگر سوای مار ضعیف العمل است و قدر شربت آن تا سه قیراط است و قدر شربت
خاک صوفی حمیده و خاک اقسیاس و طین مختوم یک مثقال است و قدر شربت مار جیل دریائی یک قیراط است تا قی کند مگر باید او را اگر
بشد علامت خاص آن سم بود و قدر شربت جدوار یعنی نرنسی تا چهار دانگ قدر شربت فادزهر معدنی یعنی زهر مهره مار سه نخود تا دو دانگ
و قدر شربت فادزهر حیوانی از یک قیراط تا ده از ده قیراط باید که بر روی سنگ همراه گلاب یا عرق کیوڑہ یا عرق بید مشک
سائیده بدهند و قدر شربت حنظا ناو فلفل سیاه یکمثقال و قدر شربت حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و قدر شربت
شبت یعنی سویه تا هفت درم و درم تخم آن تا سه درم و قدر شربت ترب از تخم آن یکدرم و از آب آن تا سی درم و از
برگ آن تا بیست درم و قدر شربت نمک هندی تا یکدرم و قدر شربت جند بید ستر تا یکدانگ و آشامیدن
آن بقدر یک افیون خورده باشد رافع سمیت افیون است و قدر شربت دارچینی از دو درم تا پنج درم و قدر شربت
جوز یعنی مغز گردگان تا ده مثقال است و قدر شربت بوره ارمنی از یکدرم تا ده درم و قدر شربت افسنتین از
مثقالی تا دو مثقال و مطبوخ آن از پنج درم تا ده درم و قدر شربت جرجیر یعنی تره تیزک پنج درم و قدر شربت برگ الشی

چون آب سرد و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر قدری پاره سرد در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی آید چون روغن تخم
ترنج کسی تدهین کند او را عقرب سرد لکی نمیکند و اگر سیر و کبریت دود کنند رتیلا بگریزند **رفیق دوم** در تدبیر مسافران
دریا مشتمل است بر دو زورق **زورق اول** در ملاحی که مخصوص ملاحان است تدبیر مسافران دریا در عدد او دیگر
احوال مانند تدبیر مسافران بر یابند و آنچه ملاحان مخصوص است این است که گاه مانند بعضی مردمان را در ابتدای ایام نشست
نشستن در کشتی دوار و غثیان و قی حادث میشود پس هرگاه قی عارض شود منع نکنند تا خلط خام بیرون آید پس اگر افراط کند
مسببه و به دانا رو مانند آن که معده قوی کند سبد باید نمود و اگر اول مقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی
و انسب است و وقتیکه خورده شود تخم کرفس منع میکند غثیان را و همچنین افسنتین و عدس و بوره و سرکه سبحته اگر بجو رید
و نبات مفید و بخارات را از و مانع بار نبد ار و خصوصاً اگر اندک پودینه سر ما منتیا باید باشد و همچنین
شربت سماق سر را یت مانع است مالیدن سفیداج در سر و سوراخ بینی مفید بود و اگر در روز وطبا شیر و
صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در کلاب و سرکه سائیده بر شکم معده ضماد کنند بغایت نافع قی مار دارد و از اکثر
ثقات مسموع شده که بکیدن لیموی ترش بر راهی دوار و غثیان و جوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود دافع
بلیغ میباشد و همچنین تمر هندی خصوصاً افشره آن در ریباس لیمو ماهم دارد و ساول جمیع ممصات مقوی معده در بیا
نافع اند و از جمله احوال مبیر دوا است که دار نده آن در آب غرق نشود و صاعقه او برسند و انگشتری یاقوت نزد حود
داشتن از سرما فصاحات و رفع صرر صاعقه و غرق مفید بود و تدبیر غریق الماء آنست که آبرا سرنگون آویزند تا از حلق او
آب بیرون آید پس تحصیل عطسه در سرکه بخور شوند و ضماد نبود و در حلق ریزند و بعد ازاقت حریره از آرد نخود و
تپار نموده بدهند **زورق دوم** در ذکر بعضی ماهی حیوانی که مخصوص دریا اند و علاج آنها ماهی سر و شده خصوصاً اگر
نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کرده است تا آب ترب و پودینه و آب لیمو سکنجبین بعد از آن شرب صرف خوردن و بعد از قی معاجین گرم
ما سفرکی مسود دارد و کل مختوم تحت بکار باشد در او صعتر مفید بود **مراره سگ آبی** بقدر عدسی بعد از
صحت رو رقاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و بادنجی و حنطیانای رومی هر یک یک مثقال همراه پنیر خرگوش سم منفا
ارنب بحری سم قاتل است علاج آن شیر مرد و شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خیار و آب جبار و سرطان نهری
توان خورد اگر جارکیت را بریان کرده خورند مفید بود و بعد از تسکین عوارض حرق سیاه عارفیون کثیرا را به السوس
بر ابر نکوسند و بقدر درمهم با قند آب بخورند **ضفدع** بحری سم بود که بید برجهد و سر درد و ماقید و اگر نتوانند رسید بعد ...
و مصرت رساند علاجش تریاق کبیر و شیر و دیطوس خورند و موضع زخم را به نمک و خاکستر چوب انجیر دایک تصمید کنند

[illegible] آتش الستی [illegible] گل کرده [illegible] بسیار [illegible]

نگاهداشت این آتش [illegible] کشته نموده [illegible] فایده [illegible]

[illegible] خان [illegible] گذشت که اکثر طالبان [illegible] دست پای [illegible]

[illegible] پس [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] تحریر [illegible] طالبان و الا استطاعت [illegible] آتش [illegible] باصلاح [illegible] کشته

[illegible] ترکیب کشتن سیماب سیماب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ترکیب کشتن زرنیخ سیار [illegible]

[illegible]

[illegible] ترکیب کشتن پولاد [illegible] پولاد [illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] ترکیب کشتن سکاهن سیار [illegible] سکاهن [illegible]

[illegible] آتش [illegible] کشته [illegible]

[illegible] ترکیب کشتن ابرک سیار [illegible] ابرک [illegible] کشته

[illegible] گل حکمت کرده [illegible] آتش [illegible]

ترکیب کشتن شرب سیار [illegible] آتش کرده [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] ترکیب کشتن جست سیار [illegible]

[illegible] آتش [illegible] کشته گردد

سه درم و قدر شربت تخم خباری پنج درم و از آب آن تا پنجاه درم و قدر شربت آب خطمی شیرین پنجاه درم و قدر شربت کندر
پنج درم و قدر شربت عود صلیب یعنی یوديه و گسد تا یکدرم است و قدر شربت کبریت یعنی گسد یک از دو دانگ تا یکمثقال
و قدر شربت تمر هندی از هفت مثقال تا سی مثقال و قدر شربت شوئیز یعنی کلونجی تا دو درم است و قدر شربت
زراوند طویل از دو درم تا دو مثقال و قدر شربت پوست بیخ کبر تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال و قدر شربت
ترمس یعنی باقلای مصری با دو بیر یا سه درم تا پنج درم و مطبوخ تا هفت مثقال و قدر شربت بیل دو درم است
و قدر شربت سرطان نهری سوخته سه مثقال در خام و نیم آن پنج مثقال و قدر چوراک زرده بیضه مرغ از پنج عدد
تا پانزده عدد و قدر شربت سپیدبا به چرکوش و دیگر سپیدباها تا نیم مثقال و قدر شربت عسل تا پانزده مثقال و قدر شربت شیر گاو
از نیم رطل تا یک رطل است و قدر شربت شیر خر و شیر بز از ده اوقیه تا نیم رطل است و قدر شربت آب خیار تا یک رطل
قدر شربت سرکه تا هفت مثقال و قدر شربت شراب بحسب مزاج موقوف برای طبیب است و شراب کهنه آن را گویند
که از یکسال تا دو سال بر او گذشته باشد و چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد باید که اول کم از قدر
شربت استعمال کنند **مساحل** **درهم** در ذکر آسامی اوزان مشعاره اوقیه بضم همزه و تشدید یا تحتانی هفت
و نیم مثقال است و سرخ چهار خردل ماشه چهار و نیم ماشه **توله** دوازده ماشه چهار سرخ **دانق** بکسر نون و فتح آن
معرب دانگ چهار طسوج است **درهم** در فارسی درم سه و نیم ماشه **دام** چهار ده ماشه **دام پخته** است و یک ماشه
رطل مراد از مطلق آن رطل از بغدادی است که نود مثقال است و در سیر شاهجهانی نیم سیر مراد دارند
اکبرشاهی که بالفعل مروج است هفتاد و دو دام است **سرخ** که هندی رتی گویند هشت سرخ است **سیر شاهی**
عبارت از دو دام پخته بود **سیر اکبری** سی دام پخته **سیر شاهجهانی** چهل دام پخته **سیر عالمگیری** چهل و چهار دام
پخته **سیر فرخ سیری** چهل و هشت دام پخته **ششصد** چهار سرخ است **طسوج** دو جو میانه است **قیراط** دو طسوج است
ماشه هشت سرخ است **مثقال** چهار و نیم ماشه **سن** دو رطل است +

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حکیم علی الاطلاق و نعت پاک سرور آفاق مرمشتاقان کشته حاجات و طالبان این ادویات مخفی مباد که در این ایام
طلب اهل کیمیا بالکل و الهم در عهد محمد شاهی ... سوای فرحی دو بار گار ... رحمت قضا و قدرت ساخته ...
انفکر را یکطرف نموده ... نهایت نگاه داشته ... شادمانی و ... خرمی در دل جهان ... کوشیده ...

و اگر خام مانده باشد بار دیگر بدستور سابق عمل نمایند و دیگر آن که بعد آتش کشید و سفل ویرا آتش کرده انداخته باشد کشته گردد

ترکیب کشتن مس پاره او لاً مس را صاف نموده بکار برد طریق صاف همه و آن مس ابیست که تیز که اگر ساخته

در بول گاو سه دفعه افروخته سرد نمایند و شیرهٔ لیمون و سه مرتبه در عرق سرسف و سه مرتبه در نمک ساچهر سرد نماید و صاف که

بعد چولائی و لوسا و ره نمک سنگ سهاگه دو توله و سفل کهار و نمک ساچهر یک توله کسر که هریکی کهرل نموده برنجان اکتد و بالا

آب ساچهر خشک ساره بعده گرم نموده در آب شیره انار و سیاره گیجیس هفت مرتبه یک دهر آب اسوده صاف کرده کهرل

گوگرد آن را در سکوره ته گوگرد دیگر بدهد و یک سکوره دیگر بالای سهاده گل حکمت کرده در گجپت آتش دهد کشته گردد

ترکیب دیگر اول مس را صاف کرده تیز ساز دو دو آویدخام گوگرد آتش کرده و برگ تلسی در مس ته بته نهاده و آنجا گجپت آتش دهد

کشته گردد و دیگر مس صاف نموده برابر قلعی گرفته و نمک ساچهر و برگ تلسی ته بته در آوند کرده و گجپت آتش دهد کشته گردد

اگر خام ماند باز همچنین کند **ترکیب کشتن قلعی** سیار د برگ سهدی حرا مکوید آن قلعی را استه سیار کشته

بعده کاسول سیج و برگ حرا ماسهدی ته بته قلعی و کاسول سیج و برگ سهاده آتش دهد قلعی کشته گردد و اگر چیزی خام ماند باز همین طور آتش دهد

ترکیب کشتن گوگرد سیاه و گندک را در آتش گداخته در برگ صست مدت دو پاس کهرل نماید همچنین مدت بست و یک روز

کهرل کرده چوده روغن بکشند آن روغن همراه برگ سپول سوده دیا چوار سیماب و یک حاریس ساعت مالیده سیماب کشته

بعده آن را همراه لورسه بخورند و دانه سیماب کشته و بعده دو توله مس یک حصه اربی روغن داده برابر نقره انداز و چیز اعلی گردد **ترکیب کشتن**

الماس سیاره و بعده آن حماره را آتش کرده و الماس را طلا ساره و در پوته نهاده در گجپت آتش دهد کشته گردد **ترکیب کشتن**

سیار و شاخ رقوم در و سامحامود مکیه را تیز کرده شاخ مذکور را گل حکمت کرده در گجپت آتش دهد کشته گردد و اگر چیزی خام ماند باشد

روشن بکند مار اعلی گردد **ترکیب کشتن مروارید** سیاره و شیر گاو بهگیره مروارید دران یک شبانروز بدارد و بالای سکوره دیگر

نهاده که بهسر باچلکه کشتی سرانه سکوره سه را آتش دهد کشته گردد **ترکیب کشتن طلا** ساره سیماب دو توله و طبق طلا یک توله و زر

سیاه و مروارید هم توله و سه توله ... دو ماکهی از هر یک سه توله و گوگرد دو توله با شیره لیمون کهرل نموده چهار پاس ... دهار از سر

... ادرک دو چهار پاس کهرل کرده در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده در گجپت آتش دهد کشته گردد **ترکیب کشتن نقره** اولاً سیاره

... کرده و شیره ... تا ... کهرل نماید سوس ماکهی پاکیس ماکهی آتش کرده ته بته در سکوره دیگر نهاده در گجپت آتش دهد کشته گردد

خاتمة الطبع

الحمد للّٰه که رساله عجیب مسمی را و عریب امع رساله دیگر کشته جات در مطبع فیض منبع جناب معلی القاب

عالی جناب منشی نول کشور صاحب دام اقباله در کانپور ماه اکتوبر ۱۸۸۶ عیسوی بار سوم طبع شد